

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»  
تقریر جلسات اصول فقه کتاب مرحوم مظفر  
استاد حسین بغدادی

با ذکر یک صلوات از محتوا استفاده کنید.  
استفاده از این متن برای امر تحصیل بوده و ارائه برای سایر طلاب بلا اشکال است. استفاده در غیر از این موارد مورد رضایت ما نیست.

جلسه ۹۶؛ معنای مجمل و مبین، ۲۹ دی ۹۷

Thursday, June 27, 2019  
7:50 AM

« اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و لعن الدائم علی اعدائهم اجمعین »

ما به امید خدا از امروز ترم دوم اصول فقه ۲ رو شروع می کنیم که از بحث مجمل و مبین شروع می شه، باب هفتم از مقصد اول که مباحث الفاظ هست. خیلی کوتاه درباره ی فضای مباحثی که تو ترم دوم هست و تفاوتش با مباحث ترم اول توضیحاتی خدمتون عرض کنم. ترم دوم از جهت انسجام نسبت به ترم اول، مباحث منسجم تری داره، ترم اول مباحث متعدد و متکثری توش اومد که شاید اگه بخوایم بشماریم ۱۵-۱۶ تا مسئله ی کلان بود. چه اون بحث هایی که اولش تو تعریف اصول اومد، چه چند تا بحثی که تو ۱۰-۱۲ تا مقدمه اومد. بعد مباحث الفاظ هم هر کدوم داستان خودش رو داشت. مشتق یه فضایی داشت، امر و نهی یه فضایی داشت، مفاهیم هم یه فضایی داشت. اینا خیلی باعث شد که ترم اول ترم سختی باشه. به لطف خدا - طی ۹۵ جلسه - کل مباحث ترم اول رو تونستیم بخونیم. از جهت صفحه هم تعداد صفحات زیادی داشت. به کتاب ما از صفحه ی ۱۹-۲۰ که شروع شد تا صفحه ی ۲۰۵ که رفت جلو، حدود ۱۸۵ صفحه مطلب بود. ترم دو از همه ی این جهاتی که گفتیم راحت تره، چرا؟ یه تیکه آخر [مباحث الفاظ رو گذاشتن تو ترم دو] البته برای همه سواله که چرا تیکه ی آخر الفاظ رو نگه داشتن برای ترم دو، می داشتن برای همون ترم یک بهتر بود! ولی خوشبختانه این تیکه ی آخر مباحث الفاظ، که مجمل و مبین هست رو گذاشتن تو ترم دو که خیلی کوتاه هم هست. ۸ صفحه است. همین مجمل و مبین که می خواهم امروز واردش بشیم ان شاء الله، ۸ صفحه ی نهایی مباحث الفاظه. حالا ۱۸۰ صفحه رو گذاشتند برای ترم اول، این ۸ صفحه رو برای چی گذاشتن برای ترم دو؟ شاید حکمتش این باشه که اول ترم ۲ طلبه یه جمع بندی از مباحث الفاظ بکنه، به بهانه ی این ۸ صفحه، که ما می خوایم این کار رو بکنیم ان شاء الله، بعد دیگه وارد مباحث عقلی بشه. مباحث عقلی (ملازمات عقلی) ایشون هم یک ساختار منسجم و خوبی داره. در واقع ۶ تا مسئله اصلی تو کل بحث ملازمات عقلیه

ایشون آورده که می شه مقصد ثانی. مقصد اول مباحث الفاظه، مقصد ثانی ملازمات عقلیه است. ایشون ۶ تا مسئله آورده یکیش مستقلات عقلیه است، ۵ تا هم غیر مستقلات عقلیه است. ما تو ترم دوم باید هم مستقلات عقلیه رو بخونیم ان شاء الله، هم سه تا از غیر مستقلات رو. دو تا از غیر مستقلات می مونه برای سال آینده. در نتیجه ما تو مباحث عقل با ۴ تا مسئله امسال و این ترم مواجهیم. یکی مستقلات عقلیه، سه تا هم غیر مستقلات. با یه مجمل و مبین هم که اینجا هست کلاً می شه ۵ مسئله. یعنی ما از جهت انسجام با مباحث جمع و جوری مواجهیم. تکرار نداره. ترم اول انقدر تکرار داشت چند روز یک بار فضای بحث عوض می شد، جمع کردنش کار راحتی نبود. به هر حال ما هم بعضی جاها رو سریع تر خونیدیم بعضی جاها رو بیشتر ایستادیم و به لطف خدا تموم شد. بخوایم بشماریم ۱۵-۲۰ تا مسئله ی کلان اصلی تو ترم اول بود. ولی تو این ترم ۵ تا مسئله اصلی بیشتر نداریم. یکی همین مجمل و مبین که عملاً جمع بندی الفاظ هست. یکی مستقلات عقلیه، ۳ تا هم غیر مستقلات که اجزاء، مقدمه ی واجب و مسئله ی ضد هستند. این از جهت تکرار که خیلی اینجا منسجم تره، از جهت تعداد صفحه هم، از صفحه ۲۰۶ که مجمل و مبین شروع می شه تا صفحه ی ۳۲۰ تقریباً پیش می ره. یعنی می شه ۱۲۵-۱۲۰ صفحه که ۵۰-۶۰ صفحه ای از ترم اول کمتره. باز خودش خیلی کمک می کنه، اگه بخوام به صورت تخمینی بگم، حدود ۷۰ جلسه از ترم ۲ احتمالاً اگه خدا توفیق بده، با این شرایط جدیدی که برای ما پیش اومده، ان شاء الله بتونیم خدمت شما باشیم.

این یک توضیح کلی بود، ولی من توضیح اصلی رو که مربوط به باب عقل هست رو خدمتون عرض می کنم، شما می بینید این ۷-۸ صفحه ای که پیش رو داریم، عملاً همه ی اون حرفایی هست که اول ترم اول زدیم، خیلی حرفهای مهمی بود اگه کسی نشنیده به نظرم ۵-۶ جلسه اول ترم اول رو ببینه، که هم جایگاه مباحث الفاظ چیه؟، سیر تاریخی جایگاه مرحوم مظفر و روشی که ما تو تدریس داریم و ...، همه ی اونا رو ما تو اونجا توضیح دادیم و توضیحات رو به اونجا ارجاع می دم.

کاری که در مجمل و مبین می خوایم انجام بدیم چیه؟ به توفیق الهی قصد داریم که تو مجمل و مبین که به پایان رسید، یه چند جلسه ای، حالا باید ببینم چه مقدار مقدور هست، هم خودم باید برسم آماده کنم، هم شرایط جدیدمونم یه مقدار خاص شده، ولی ان شاء الله هر مقدار شرایط اجازه بده و توفیق باشه یه جمع بندی از باب الفاظ داشته باشیم. ادامه ی جمع بندی هایی که در واقع تو ترم اول داشتیم. ما تو ترم اول همه ی تمرکزمون رو باب الفاظ بود، تو باب الفاظ ما عرض کردیم که بحث استظهار، اون نخ تسبیح مباحث الفاظه، مباحث الفاظ عملاً خیلی متکثر و متشتت تو علم اصول اومده، طلبه فکر می کنه که خب این بحثای پراکنده چه ربطی به هم داره؟ مثلاً از مشتق می ره تو عام و خاص، امر و نهی و ...، احساس می کنه اینا خیلی متشتت و متکثره و یه انسجامی نداره. معمولاً این فکر به این منتهی می شه که این مباحث کاربردی نیست و اصول مشکل داره و از این حرفا! ما دیگه مفصل توضیح دادیم تو مباحث الفاظ و یه جلساتی رو اصلاً جدا کردیم، فکر کنم تا الان ۱۳ جلسه شده باشه که تو هر بحثی سعی کردیم اون نخ تسبیح بحث با محوریت استظهار رو عرض کنیم. یعنی از همان اول الفاظ که شروع کردیم، چند تا بحث یه بار یه جلسه جمع بندی استظهار داشتیم، که اینها رو اگه پشت سر هم ببینید، با این که تو مقاطع مختلف عرض شد، ولی عملاً اون روح کار تو مباحث الفاظ و محورش که بحث استظهار هست دستتون می آد، ان شاء الله تو جمع بندی مجمل و مبین هم باید یکی دو سه جلسه ای به هر حال اونو تکمیل کنیم. این ۷-۸-۱۰ روز اخیر ان شاء الله مشغول مجمل و مبین هستیم، بعد مفصل وارد ملازمات عقلیه که می شیم اونجا باید یه چند جلسه ای اولش ماجرای عقل در فقه شیعه و سیر تاریخی اون و این که تو اهل سنت چطوری بود، و ... تا بیاییم جلو و خلاصه اونجا توضیحاتی بدیم. دیگه بحث مفصل درباره عقل رو می ذارم اونجا می گم. این فضای کلی که ان شاء الله تو این ترم اگه توفیق باشه خدمتون باشیم. حالا وارد مجمل و مبین می شیم. ولی اون بحث

عقل یکی از واقعاً کارهای خیلی ویژه ای هست که مرحوم مظفر انجام داده. فقط متأسفانه جدی گرفته نمی شه این کاری که ایشان انجام داده. یک جوری هم ایشان گفته که کارش رو در واقع آورده پایین. ما رسیدیم به مقصد ثانی؛ ملازمات عقلیه، می گیم، ایشان باید از یه قدم عقب تر شروع می کرد، باید از عقل در فقه صحبت می کرد و ابعاد اثر عقل و کاربرد عقل در فقه و فقاہت [رو مطرح می کرد]، بعد می رسید به ملازمات عقلیه. ایشان از همون قدم اول از ملازمات عقلیه شروع کرده، یه جوری هم گفته که انگار اثر عقل در فقه فقط همین ملازمات عقلیه است. حالا می گم، این یه توضیحات مفصلی داره. من می خواستم همین اول که ترم رو شروع می کنیم بگم، دیدم که الان در واقع جای خوبی نیست بذاریم همون اول ملازمات عقلیه، چند روز بعد که به اون رسیدیم اونجا ان شاء الله مفصل اگه خدا توفیق بده وارد شیم.

### الباب السابع: المجلد و المبین.

مجمل و مبین رو ما همین امروز، سطحش رو یه مقدار بخونیم تا برسیم به جلسه ی بعد که، فکر کنم جلسه بعد بشه من یه توضیحی بدم درباره اینکه مجمل و مبین، یک توضیح کلان از جهت جایگاهی داره، یک جایگاه خیلی کلیدی تو علم اصول داشته، ولی متأسفانه به تدریج این جایگاه خیلی کمرنگ شده. مجمل و مبین رو اگه تو کتاب قدما، مثل الذریعه و العده ببینید، اصلاً تعجب می کنید که چقدر مباحث مفصلی ذیلش مطرح هست. اینجا می بینید مرحوم مظفر در حد ۸ صفحه آورده، تازه مرحوم مظفر فصل آورده. اگه خاطرتون باشه تو الموجز تصحیح شده - اگه اشتباه نکنم - آخرین فصل از مباحث مطلق و مقید آورد، یادم نیست تو الموجز اصلی جدا کرده بودند یا نه؟ یعنی مجمل و مبین به عنوان یه تنمیه ای از مباحث الفاظ دیده شده. یعنی باب مطلق و مقید که هست، آخرین فصلش مجمل و مبین بود به عنوان یه نکته ذیل اون، در صورتی که مجمل و مبین تو آثار علما یه باب خیلی مفصل و موسعی هست. حالا اگه حوصله کردید العده و الذریعه رو ببینید. و حالا چی شد به تدریج هی این باب لاغر شد لاغر شد تا رسید به اینجا، این خودش یه توضیح مهمی از حیث تاریخی داره که چرا این بلا سر مجمل و مبین اومد، مهم تر از این توضیح، توضیح محتواییه. در ظاهر شاید بحث های مهمی الان ذیل مجمل و مبین نباشد، این ۸ صفحه رو بخونیم آخرش می بینید انقدر بحث های مهمی ذیلش نیست، ایشان کلاً دو تا مسئله تو مجمل و مبین می آره، شماره یک؛ معنای مجمل و مبین رو می آره، شماره دو؛ مواضعی که شک شده در اجمالش رو می آره. یعنی شروع می کنه، سه تا غالب کلان می آره، یعنی شماره دو همه اش همین، می گه (و منها ... و منها ... و منها ...)، یعنی سه تا مثال عملی می آره. یکی مثال «السارق و السارقه فاقطعوا ایدیہما» رو می آره، یکی مثال «لا صلاہ الا بفاتحہ الکتاب» رو می آره، یکی هم مثال «حرمت علیکم امہاتکم» رو، این سه مثال. یعنی اصل بحثای مجمل و مبین تو عبارات ایشان این سه تا مثاله، که می خواد بگه بعضیا گفتن این سه مثال از یه جهت اجمال داره در صورتی که اجمال نداره. داره یا نداره مثلاً و می خواد توضیح بده که جریانش چیه، حالا اجمال رو حل کنه، نکنه، به خاطر همین اسمش رو هم گذاشته مواضعی که در اجمالش شک شده، یعنی اصل این که اجمال داره یا نداره. عملاً باب مجمل و مبین ایشان این سه مثاله. حالا قدما چه کار می کردند؟ خیلی از متأخرین اصلاً این ها رو هم نیاوردن، ایشان چرا آورده؟ اینها رو بذارید برای بعد، فکر کنم جلسه فردا بشه این سیر تاریخی و اینها رو ان شاء الله خدمتون توضیح بدم.

ولی از جهت محتوایی می خواستم این رو عرض کنم؛ این باب اتفاقاً یکی از اون باب های خیلی مهم و اساسی تو مباحث الفاظه، چرا؟ حالا می خونیم می بینیم که اصطلاح مجمل و مبین اساساً توضیح ظهور و استظهاره. یعنی اصطلاح مجمل در مقابل ظاهر و نصه، که در مجموع به ظاهر و نص می گن مبین. یعنی چیزی که در واقع آشکار است. در واقع همون تقسیم قدیمی - که شاید چندین بار شنیده باشین - که مثلاً اگه یک لفظ دلالتش صد در صد

معلوم باشه بهش می گن نص. معمولاً تو تدریس ها اینجوریه که اگه تا ۸۰-۹۰ درصد باشه بهش می گن ظاهر و اگه مثلاً ۴۰ و ۵۰ و ۶۰ باشه بهش می گن مجمل. این سه تا رو کنار هم، معمولاً این جور می گن. اصلاً اصل این باب توضیح همینیه. فقط انسان انتظار داشت اینجا بیان درباره ی ظهور صحبت کنند، اصلاً تیتراژ این بحث همینیه دیگه. در واقع شما به جای مجمل و مبین بنویسید مجمل و ظاهر و نص. اصلاً به ظاهر و نص می گن مبین. در واقع باید به جای باب سابع (مجل و مبین) بنویسن مجمل و ظاهر و نص. خب انسان خیلی خوشحال می شه، یک جا درباره ظاهر و نص توضیح بدن، فرق ظهور با نص چیه؟ ملاکش چیه؟ مجمل چیه؟ ولی متأسفانه به دلایلی این باب تو متأخرین اصلاً جدی گرفته نشده. اینا رو بذارید من جلسه بعد توضیح بدهم خدمتون. امروز سطح همین مسئله ی اول رو با هم بخونیم. ان شاء الله می خوایم یه جمع بندی مهمی انجام بدیم که عملاً تو راستای همون جمع بندی های استظهاریمون باشه. یعنی خود این باب سابع اصلاً تو بحث استظهار و ظهور، یه باب کلیدی هست. فقط تقریباً اون مباحثی که کلیدی بوده تو متأخرین نیومده اصلاً. مرحوم مظفر هم تقریباً نیاورده. حالا بخونیم.

(سوال: این باب از حیث قدماً تقریباً چیز خاصی نداشته؟ ...)

جواب: چرا، چرا، تو قدماً هم از حیث حجمش، هم کمیتش خیلی مفصل بوده و هم از حیث کیفیتش که محتوای باشه. حالا قدماً رو یه مقدار که توضیح بدم براتون واضح می شه، حالا تعجب می کنید. اگه حوصله کردید اول مجمل و مبین الذریعه و اینها رو ببینید خودتون متوجه می شید. خیلی از بحثایی که امروزه بحث های مهمی تو باب مفاهیمه یا تو باب های دیگه است، عملاً همه رو ذیل مجمل و مبین می آره، مجمل و مبین یه جور مقسم مباحث الفاظه. یه ریز مسئله یا زیر مسئله از مباحث الفاظ نیست. حالا امروز سطحش رو بخونم تا ببینم کی بشه یه توضیحات اینجوری بدیم.

۱۶:۰۸

**و فیه مسئلتان؛** می گه کلاً تو این باب ما دو تا مسئله داریم. من گفتم مسئله اولش معنای مجمل و مبینه، مسئله دومش هم که بیشتر صفحات رو به خودش اختصاص داده، اون سه تا مثالی هست که شک در اجمالش شده. حالا ما امروز مسئله اول رو برسیم بخوانیم.

« عَرَفُوا الْمَجْمَلَ اصطلاحاً بآنکه ما لم تَنْضَحْ دلالت، ... » ، می گه تعریف کردن اصولیون مجمل رو اصطلاحاً، یعنی مجمل خیلی وقتاً لغوی به کار می ره، مثلاً این اجمال داره مجمله. ممکنه یه وقتایی لغوی به کار بره، ولی اصطلاح دقیقش اینیه که؛ **اون چیزی که دلالتش واضح نیست** . ببینید، تمرکز تعریف مجمل با چه واژه ای بیان شد؟ تو چه فضایی؟ **دلالت**. ما ترم پیش توضیح دادیم که تو مباحث الفاظ ۵ چیز رو باید از هم تفکیک کنید. یادتون هست به ترتیب چی بود؟ **وضع و استعمال و دلالت و مراد و ظهور**. این ۵ تا پنج تا فضای مختلفه و این که نسبتش با هم چیه و اینا، اینا رو تو اون جمع بندی ها توضیح دادیم، مخصوص توی مقدمه. الان از اون ۵ تا تمرکز تعریف رو چی رفته اینجا؟ رو دلالت رفته. در واقع ایشون می گه؛

« ... و یقابله المبین. و قد ناقشوا هذا التعریف بوجوه لا طائل فی ذکرها، » می گه مناقشه کردند اصولیون در این تعریف به وجوهی که خیلی فایده نداره. ایشون هم که دیدید اصلاً دعش اینه که تو تعاریف خیلی واینسته. حالا یه بار تو عام و خاص و مطلق و مقید بود که من توضیح دادم، فکر کنم تو اول تعریف عام و خاص بود که، اصلاً تعریف در علوم اعتباری چجوریه؟ این کاری که ایشون می کنه درسته، درست نیست؟ که انقدر هم که ایشون از تعاریف سریع رد می شه کار درستی نیست، ولی چون اون جا توضیح دادم دیگه توضیح نمی دم. چون مجمل و مبین



در ادامه ی مباحث الفاظه، دیگه همونایی که قبلاً گفتیم باید این جا بیارید، خیلی توضیح بیشتری نمی دیم. تا برسیم به باب عقل، دیگه این ترم رو ما رسماً از باب عقل جدی می گیریم.

می گه: «و المقصود من المَجْمَل»، ایشون می گه مقصود از ...، خب بالا تعریف کردی چرا می گی «و المقصود من المَجْمَل»؟! ایشون یه سبکی داره، می گه به جای این که پیام روی تعریف خیلی اصرار کنم که این قید باشه، این قید نباشه، جنسش چیه؟ فصلش چیه؟ که خیلی قبول ندارم، می آم اون حقیقتش رو، اون واقعیت کاربردیش رو باز می کنم، که این توضیحات رو توی عام و خاص باز کردیم.

«و المقصود من المَجْمَل»، بالا تعریفش کرد، اینجا می گه: خلاصه علی کلّ حال؛ گر چه اون مناقشات خیلی فایده ای نداره، ولی مقصود چیه؟ «ما جهل فيه مراد المتكلم و مقصوده إذا كان لفظاً»، ببینید؛ عملاً ایشون تعریف رو یه کمی تغییر داده اینجا. چه جووری؟ می گه: ما جهل فيه مراد المتكلم و مقصوده. یه مرحله عوض شد، یعنی تو تعریف رسمی با دلالت کار کرد، اینجا رفت روی چی؟ رفت روی مراد متكلم. خوبه، کاری که ایشون کرده بد نیست ولی می خوام بگم، اولش بگی من نمی خوام مناقشه کنم، بعد تعریف رو خودت عوض کنی، عملاً یه جور مناقشه است دیگه. خوب هم هست. کار خوبی کرد که تمرکز این اصطلاح رو برد روی مراد، که ما توضیح دادیم که نسبت دلالت و مراد چیه، اون ۵ تا رو حتماً باید تفکیک کنید. وضع، استعمال، دلالت، مراد و ظهور. و ما جهل ...، ایشون یک کاری می کنه، اصرار داره که بگه مجمل و مبین فقط تو فضای الفاظ نیست، مجمل و مبین تو فضای افعال هم داریم، همان طوری که یه لفظ می تونه در واقع اجمال داشته باشه، یه فعل از افعال هم می تونه اجمال داشته باشه. به خاطر این می گه: «و ما جهل فيه مراد الفاعل ...»، عطف می کنه، فاعل یعنی اون کسی که داره یه فعلی رو انجام می ده. (و مقصوده اذا كان فعلاً ...)، شما اینو تو پرانتز بذارید، این (و ما جهل فيه مراد الفاعل و مقصوده اذا كان فعلاً). این یه اصراریه که شما تو ادامه هم می بینید، ایشون خیلی می خواد بگه که ما هم لفظ مجمل داریم، که محل بحث ما این جا اینه، حواستون هست؟ ما تو باب الفاظیم دیگه، ایشون می خواد بگه ما لفظ مجمل داریم، فعل مجمل هم داریم. البته بعضی ها اصطلاح مجمل و مبین رو فقط تو حیطه ی الفاظ استفاده کردند، دیگه توی افعال نگفتند مجمل و مبین. ایشون اصرار داره که بگه نه، هم الفاظ مجمل و مبین داریم، هم افعال مجمل و مبین.

«و مرجع ذلك الى أنّ المَجْمَلَ هو اللفظ او الفعل»، می بینید؟ هی این فعل رو عطف می کنه. شما همیشه این فضای فعل ایشون رو تو یه پرانتزی بذارید، «مرجع ذلك الى ان المَجْمَلَ هو اللفظ او الفعل الذي لا ظاهر له». می گه مجمل اون چیزیه که، فعل یا لفظیه که، ظاهر نداره. این یعنی چی ظاهر نداره؟ شما الان احساس می کنید مجمل فقط در مقابل ظهور شد. خب نص چی؟ درسته؟ عبارت ایشون یه همچین توهمی برای انسان پیش می آره.

«و عليه يكون المبين ما كان له ظاهر يدل على مقصود قاعله». می گه پس مبین ...، مجمل رو ایشون گفت: لا ظاهر له. در نتیجه مبین؛ ظاهر له. «ما كان له ظاهر يدل على مقصود قائله أو فاعله». این «او فاعله» رو چرا اضافه کرد؟ همون فعله دیگه، اینو تو پرانتز بذارید که قاطی نشه. اینجا مهمه، می گه: علی وجه الظن او اليقين. چی شد ایشون یهو ظن و یقین آورد؟ ظن، منظوروش ظاهره، یقین، منظوروش نصه. بخاطر همین خودش نتیجه می گیره، می گه: «فالمبين يَشْمَلُ الظاهر و النص معاً». در نتیجه عبارت دو خط بالاش شاید خیلی خوب نباشه، چی بود؟ گفت که مجمل، لا ظاهر له. یک جووری شاید به ذهن کسی برسه که مجمل در مقابل ظهوره، نه، مجمل در مقابل ظهور و نصه، یعنی این سه تا اصطلاح در کنار هم باید دیده بشن.

( توجیه یکی از حضار....)

می خواید درستش کنید دیگه، اشکال نداره درستش کنید، من مشکلی ندارم، فقط می گم حواستون باشه. فقط این جا اون نکته ای که مغفول مونده چیه؟ نمی دونم دقت کردید یا نه؟ ایشون اینجا خیلی ظریف داره یه ملاک برای تفاوت نص و ظاهر می ده. ملاک تفاوت نص و ظاهر رو ایشون چی می گه؟ **ظنی بودن یا یقینی بودن**. خب شما از الموجز یه چیزایی شاید یادتون باشه، یعنی یه پرونده ایه اصلاً که **ملاک تفاوت نص با ظاهر چیه؟** بعضیا می گن ملاک اصلاً ظنی بودن و یقینی بودن نیست، ایشون (مرحوم مظفر) می گن ظنی بودن و یقینی بودن، بعضی می گن این که قابل تاویل یا نه ملاکه، نه ظنی بودن یا یقینی بودن. حالا ما باید درباره ی این موضوع صحبت کنیم، یعنی این چیزیه که اصلاً تو بیان ایشون نیومده و اتفاقاً این باب جاش بود که بیاد. یعنی اگه یه جا بخوان تفاوت نص و ظاهر رو توضیح بدن این جا است، درسته جاهای دیگه به تناسب بهش اشاره کردند مثلاً اول کتاب، صفحه ۴۸ تو اصول لفظیه، تو مقدمه رسیدند به اصالت ظهور، می خواستن اصالت ظهور رو توضیح بدن تو دلش یه عباراتی داشتن که گفت: و موردها ما اذا كان اللفظ ظاهراً في معنى خاص لا على وجه النص. اصله الظهور داشت می گفت موردش جاییه که لفظ در یک معنایی ظاهر باشه، لا على وجه النص فيه ... بعد گفت: الذي لا يحتمل معه الخلاف. این «الذي» صفت نص بود. یعنی عملاً تو دل اصالت ظهور سعی کرد نص رو هم تعریف کنه. نص رو گفت: لا يحتمل معه الخلاف. بل كان يحتمل اراده خلاف ظاهر ... که داره توضیح می ده، یعنی اونجا هم سعی می کنه تفاوت ظهور و نص رو خیلی فشرده توضیح بده. حالا توضیحی که اون جا داد با توضیحی که این جا می ده که ظن و یقین باشه، شاید بگیریم یه مقدار تفاوت داره و حالا باید تو جمع بندی ...

(سوال ...)

اون جا می گه که احتمال خلاف نداره، احتمال خلاف نداره یعنی دلالتش یقینیه، لزوماً با یقین و ظن باید این رو توضیح بدیم؟ اگه یکی برگرده بگه آقا، ظاهر هم دلالتش یقینیه ولی قابلیت تاویل داره، حالا شما برید الموجز رو ببینید، اگه یادتون باشه تو الموجز یک حرف هایی زدن. حالا توضیح می دهم. گفتم این مسئله ی مهمیه.

می خوام بگم انتظاره که اینجاها توضیح بدن ولی متأسفانه متاخرین باب مجمل و مبین رو جدی نگرفتند و اصلاً چیزی هم نیست که آخر الفاظ بیاید. خنده دارش اینه؛ این چیزیه که باید اول الفاظ بیاید! که اصلاً این جا اول الفاظ باید بگه نص چیه؟ ظاهر چیه؟ مجمل چیه؟ چند جا اینو استفاده کردن. یکی همون اصله الظهور بود، یه جای دیگه هم که استفاده کردن، - نمی دونم یادتون هست یا نه؟ - تو بحث مطلق و مقید بود، تو مقدمات حکمت، صفحه ۱۹۷، ایشون گفت یکی از مقدمات حکمت اینه که متکلم در مقام بیان باشه، بعد توضیح که داد گفت: اگه در مقام بیان نباشه یا در مقام تشریعه، او کان فی مقام الاهمال، ص ۱۹۷. که اون جا وسط هاش درباره ی این که مقام اجمال با اهمال چه فرقی داره یه مقدار استفاده شد، می خوام بگم نباید این بیاد آخر که حالا اینجوری شده.

«و من هذا البيان نعرف انَّ الْمُجْمَلَ يَشْمَلُ اللَّفْظَ وَ الْفِعْلَ اصطلاحاً». ببینید ایشون از یه دعوای اصلی صحبتی نکرده، که فرق نص و ظاهر و فرقی با مجمل چیه؟ قلب بحث رو برده روی این که اصطلاحاً مجمل شامل فعل می شه یا نمی شه؟ خب این خیلی مهم نیست. حالا بگو اصطلاحاً شامل فعل می شه یا نمی شه؟ این مسئله مهم نیست، می خوام بگم باید مواظب باشید کدوم مسئله رو مؤلف یا استاد برای شما جدی می کنه؟ حالا مسئله ی این که ما به فعل می گیم مجمل یا نمی گیم مجمل، انقدر مهم نیست که ایشون انقدر مهمش کرده، مسئله مهم همونی بود که ایشون نگفته، البته تقصیر ایشون نیست، اصلاً فضای متاخرین تو باب مجمل و مبین فضای خوبی نیست، یعنی چیزی نیست که بخواد خوب باشه یا بد باشه معمولاً، ایشون یه مقدار آورده.

« و من هذا البيان نعرف ان المَجْمَل يشمل اللفظ و الفعل اصطلاحاً ». ايشون می خواد بگه شامل فعل هم می شه. « و ان قيل: ان المَجْمَل اصطلاحاً مختص بالالفاظ. و من باب التسامح يطلق على الفعل ». این تا این جا قیل بود، یعنی نظر مقابل ایشونه که گفتن اصطلاح مجمل و مبین فقط در باب الفاظ باید به کار بره. مثلاً می گیم یه لفظ مجمله یا مبین، اگر هم به یه فعل می گیم مجمله یا مبین، از باب تسامحه. تسامح یعنی اصطلاحی نیست. می بینید؟ اصلاً این دعوا دعوی مهمی نیست. « و معنی کون الفعل مجملاً... »، ایشون چون این مسئله براش جدیه می خواد معنای اجمال در افعال رو توضیح بده. چون یه قول رقیب و مقابل داره، می گه معنای این که یه فعلی مجمله چیه؟ من اینو بخونم تا یک نکته ای که می شه از دل این اصطیاد کنید رو عرض کنم، نکته ی کلامیه. « و معنی کون الفعل مجملاً، ان يُجهَلَ وجهُ وقوعه ». می گه معنای این که یه فعلی از افعال مجمله اینه که مجهول باشه، وجه وقوعش. این وجه وقوع یعنی چی؟ خودش با مثال توضیح می ده. ببینید راستش اینه، این بحث تو سیره ی اهل بیت علیهم السلام یکی از بحث های اجتهادی مهمه، این که ما از سیره ی معصوم علیه السلام چه برداشتی می کنیم؟ مثلاً تو سیره معصوم علیه السلام دیدیم که تو نماز به یکی انگشتر دادند، فرض کنید امیرالمومنین علیه السلام، تو سیره ی معصوم علیه السلام دیدیم که مثلاً امام حسن مجتبی علیه السلام معروفه که چند بار تو زندگی کل مالشون رو بخشیدند، یه بار نصفش رو بخشیدن، این جوری، تو سیره ی معصوم علیه السلام می بینیم فرض کنید پیامبر صلی الله نماز شب رو هر شب با یک وضعیتی می خوندند، مثلاً یک ساعت یک بار بیدار می شدند و ... . خب الان ما از همه ی این سیره ها چه برداشتی باید بکنیم؟ اون بحثی که اون جا هست یک نکته مهمی تو دلش مطرحه، اون اینه که برداشت ما از سیره چیه؟ به صرف این که معصوم علیه السلام یه کاری می کنه، یعنی واجب؟ وجه وقوع یعنی این. یعنی واجب؟ یعنی مستحب؟ یعنی ما الان باید چه حکم شرعی از این اصطیاد کنیم؟ وجوب؟ استحباب؟ جواز؟ ایشون می گه معنای این که فعل مجمل باشه اینه که وجه وقوعش معلوم نباشه. شما بگید، غالب افعال با این توضیح مجمل می شن، غالب افعال، چرا؟ معمولاً یه اصطلاحی به کار می برند، می گن: افعال زبان ندارن، فعل زبا ن نداره. یعنی نمی گه من واجبم، حرامم. الفاظ زبان دارن و مثلاً وقتی می گه صلّ، امر که می کنه، امر ظهور در وجوب داره. ما از اون وجوب می فهمیم. یا مثلاً با یه قرائتی استحباب می فهمیم یا ... ولی چون فعل در واقع زبان نداره ... [این چیزا رو نمی تونیم بفهمیم]، ببینید این بحثا بحثای قشنگی نیست؟ اینا خیلی این جا نیست. کجا باید دنبال اینا بگردید؟ یه مقدارش بعداً تو باب حجج ذیل بحث سیره می آد. تو باب حجج چند تا باب که داره، یکی از باب های خیلی خوبی که ایشون اون جا باز می کنه سیره است. یعنی ایشون و شهید صدر هستن که خیلی سیره رو جدی یه باب جدا کردند. و اون جا بحثای اجتهادی مهمی مطرحه. ولی باز از اون کلان تر هم می شه صحبت کرد که چطور ما این جا یک باب الفاظ داشتیم، مقصد الفاظ داشتیم، می شه یه مقصد افعال هم داشت. الفاظ و افعال. کلی بحث ها ذیل افعال مطرحه که متأسفانه تو اصول ... [درباره ی اینا صحبت نشده]، ببینید تو فقه درباره ی اینا یه مقدار صحبت شده، لا به لای مسائل فقهی؛ ولی تو اصول یه باب افعال جدا نشده. این باب افعال اگر جدا بشه، خصوصاً تو بحثای اخلاقی و اجتهاد اخلاقی خیلی موثره، خیلی. حالا توی فقه، به معنای وجوب و حرمت، شاید انقدر موثر نبوده، یعنی اینطور نبوده که معصومین علیهم السلام یه کاری انجام بدن بگن چون ما این کار رو کردیم دیگه مردم وجوب حرمت رو خودشون فهمیدن! نه. حتماً غالباً اون رو بیان هم کردند. ولی تو مسائل اخلاقی اصلاً اینطور نیست. یعنی ما خیلی وقتا، مخصوص تو مسائل اخلاقی، و یک چیز جالب بهتون بگم، تو مسائل حکومتی، یعنی باب افعال یکی از اون کلیدای تحول تو علم اصول برای فقه حکومتیه. یعنی مسائل اجتماعی سیاسی حکومتی معصومین علیهم السلام خیلی وقت ها به زبان نیامده، یا اگه آمده به دست ما سعی کردند که نرسه، به هر حال حکومت ها انگیزه داشتند، ولی سیره و افعالشون خیلی چیزا توش هست. مثلاً بعضیا اومدن تو فقه حکومتی یه مقدار درباره ی اهمیت سیره صحبت کردن، مثلاً تو انقلاب خودمون هم جالبه، خیلی وقتا حرفایی از سیره امام و آقا ما می فهمیم

که لزوماً از الفاظشون به این راحتی نمی فهمیم. یعنی به چیزایی لازمه که تصریح نشده اصلاً. یعنی غرض هست که تصریح نشده، ولی تو سیره شون بیاد و مطلوبشون باشه.

حالا می خوام بگم این بحثا بحثای جالبی از اون اصطیاد می شه. اون هم بحث افعاله، باب افعاله که خیلی بحثا ذیلش می تونه بیاد، کاربرد داره تو فقه حکومتی و توی مباحث اخلاقی، همون آقای عالم زاده نوری که توی فقه اخلاق و اصول فقه اخلاق کار کردند، یادتون هست چند بار معرفی کردم کتابشون رو، اصلاً به جلد رو اختصاص دادن به شیوه ی استنباط حکم اخلاقی از سیره ی معصوم علیه السلام. خیلی کتاب خوب و جالبیه. اینا بحثای خوبی بود اگه ایشون می خواست بیاره می تونست این جا به مقدار صحبت کنه ولی ایشون اجمالاً چند خط توضیح داده. توضیحش هم اینه که **به فعلی مجمل می گن که وجه وقوعش مجمل باشه**. یعنی معلوم نباشه. مثال می زنه؛ «**کما لو توضاً الإمام علیه السلام - مثلاً - بحضور واحد يتقى منه أو يحتمل أنه يتقيه**»، این که امام وضو بگیره در حضور شخصی که، فضای تقیه است. یعنی امام از او داره تقیه می کنه یا مطمئن نباشیم بلکه احتمال بدیم، که امام تقیه می کنه از او. می گه وقتی فضای تقیه جدی شد، در نتیجه؛ «**فيحتمل ان وضوئه وقع على وجه التقیه**». می گه احتمال می دیم وضو بر وجه تقیه باشه، مثلاً با اون فضایی که اهل سنت دارن. «**فلا يستكشف مشروعية الوضوء على الكيفية التي وقع عليها**»، می گه کشف نمی شه مشروعیت وضو بر آن کیفیتی که وقع علیها، یعنی اون کیفیتی که امام داره اونو انجام می ده. چرا؟ چون فضای تقیه است. ممکنه امام داره به خاطر اون شخص و فضای تقیه به جور دیگه وضو می گیره، در نتیجه نمی تونیم بگیم چون امام این طور وضو گرفت پس همه اجازه دارن، یا مثلاً واجب است یا ... می گه احتمال داره بر وجه تقیه باشه، «**و يحتمل انه وقع على وجه الامتثال لامر الواقعی**». که در نتیجه استکشاف بشه؛ «**منه مشروعیه**». می گه این دو احتمال هست. یا تقیه هست که نمی شه از اون کشف حکم شرعی کنیم، یا امر واقعیه که کشف می شه. می گه چون این دو احتمال هست این مجمل می شه، معلوم نیست که اینه یا اونه.

(سوال...)

درسته؟ ... و زدن ...، ایشون داره این مثال رو درباره اونایی می زنه که می گن اصطلاح مجمل و مبین در الفاظه، در افعال نیست. ایشون می گه شما چرا اصطلاح رو فقط تو الفاظ به کار می برید؟ تو افعال هم هست، مثالش هم اینه. این مثال کاملاً تو الفاظ هم قابل تطبیقه، که بگیم امام داره به بیانی می کنه، احتمال تقیه داره، اون جا نمی تونیم از این که امام بگه بکن یا نکن، وجوب یا چیزی برداشت کنیم، نفی نمی کنه که تو الفاظ نیست، می گه تو افعال هم هست. در نتیجه اصطلاح اعم است. ایشون دعوا رو برده روی اصطلاح.

یه مثال دیگه؛ «**و مثل ما إذا فعل الإمام شيئاً في الصلاة كجلسة الاستراحة مثلاً**»، بعد از دو تا سجده دیدیم امام نشست و بعد پا شد، مستقیم از سجده دوم پا نشد، می گه؛ «**فلا يَدْرِي أَنَّ فعله كان على وجه الوجوب أو الاستحباب**»، ما نمی فهمیم این نشستن الان واجب بود یا مسحتب. «**فمن هذه الناحية يكون مجملاً، وإن كان من ناحية دلالة على جواز الفعل في مقابل الحرمة يكون مبيناً**». ایشون داره می گه یه مثال دیگه می زنم که دیگه فضای تقیه نیست، مثلاً فرض کنید پیشکار امام تو خونه دیده که امام همیشه بعد از سجده ی دوم می شینن بعد بلند می شن، این جور نیست که از سجده ی دوم مستقیم بلند شن، هیچ فضای تقیه ای هم نیست، این جا از یه جهت مجمله، از یه جهت مبین. از چه جهت مجمله؟ از این جهت که نمی دونیم این کار مستحبه یا واجبه. ولی حداقل یه چیزی رو می دونیم، یعنی یه قدر متیقنی هست. ایشون اسم اون قدر متیقن رو گذاشته؛ «**من ناحية دلالة على الجواز**». دو ناحیه نیست این جا، این جا دوران بین استحباب و وجوبه، ولی یه قدر متیقنی هست که این کار حداقل جواز داره، چون فضای

تقیه فرق داره، تو فضای تقیه اصلاً ممکن بود این کار حتی حرام باشه، حضرت به خاطر تقیه اونو انجام بده، به خاطر همین ما قدر متیقنی بین حرام و مثلاً واجب نداریم. تو این مثال قدر متیقن بین استحباب و وجوب داریم که همون اصل جواز هست. ایشون که دو ناحیه کرده، دو ناحیه نیست، در واقع «قدر متیقن» تو این مثال هست تو مثال قبلی نبود.

می خوام بگم ایشون ... برید کتاب های دیگه رو ببینید. ایشون باز زحمت کشیده، یعنی ایشون باب مجمل و مبین زحمت کشیده واضح هم هست. فقط ایشون باید اینو توضیح می داد، که هر فعلی از یه جهتی [مجمل می شه غالباً]، می گن این رو، یعنی خودشون هم گفته، چیزی نیست که ایشون بلد نباشه، باب سیره، اگه علاقه دارید برید اون جا رو ببینید. ولی به هر حال **هر فعلی از یه جهتی مجمل می شه غالباً**. چون فعل زبان نداره و همون توضیحاتی که عرض کردم. این فضای فعل تمام شد.

از این جا می گه: «اما اللفظ: ...»، از این جا می خواد اسباب اجمال تو لفظ رو بگه. که به خاطر یک اسبابی الفاظ مجمل می شن. که حالا وقت ما هم گذشته، من می خواستم این قسمت رو هم بخونم. بگذاریم برای جلسه بعد. شاید بهتر باشه که ما کلش رو بخونیم. شما کل مجمل و مبینی که ایشون گفته دستتون بیاید، بعد برویم، یکی دو جلسه جمع بندی خود مجمل و مبین رو بگیم، این که قدما چی گفتن و دو سه جلسه ای هم درباره ی جمع بندی الفاظ باشه و دیگه بحث رو تموم کنیم. پس بنامون این باشه که فردا هم متن ایشون رو بخونیم و بحث رو تمام کنیم. ان شاء الله. والسلام علیکم و رحمه الله ...

(سوال: استاد پس بحث فعل بحث مهمی بود. چون اول ما اشکال کردیم که بحث خیلی مهمی نبود که به آن بپردازه، ای کاش به .... می پرداخت به این هم کار خوبی کرده پرداخته ...  
جواب: نه. ببینید بحث فعل باب مستقل می خواد، بقیه هم انقدر رو دارند، جای دیگه دارند. دعوای این که حالا به این اصطلاحاً بگیم مجمل یا مبین مهم نیست. برید ببینید، «مدی دلالت سیره» چنین عبارتی ایشون دارند، این قدری که ایشون گفت رو همه دارند، بله ذیل سیره ... همین؛ «مدی دلالت سیره»، صفحه ۳۱۵. دعوای اصطلاحی اش مهم نیست. مشکل اینه که اکثر افعال با این اصطلاح مجمل می شن.

(سوال: خب تعریف رو عوض کنیم)  
پاسخ: چه اصراری هست فعل رو بیاریم بعد تعریف رو عوض کنیم؟ حالا مهم نیست، اصلاً چیز مهمی نیست که بخوایم درباره اش صحبت کنیم. فایده ای برش مترتب نیست. کلاً این که بخوایم یه چیزی رو جامعی مطرح کنیم که جامع الفاظ و افعال باشه، خیلی لزومی نداره. الفاظ فضای خودش رو داره، زبان داره، دلالت داره، افعال هم فضای خودش رو داره. اون کاری که آقای عالم زاده نوری کرده من می پسندم، اصلاً یه جلد رو اختصاص داده به الفاظ، یه جلد رو به افعال. این ها رو ان شاء الله قصد دارم یه مقدار توضیح بدم این جا.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

« اَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيْمِ، بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ، الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِيْنَ وَ لَعْنُ الدَّائِمِ عَلٰى اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِيْنَ »

امروز، روز شهادت حضرت فاطمه زهرا بنا به قول ۷۵ روز است. تسلیت می گم خدمت دوستان و یک مطلب کوتاه ولی خیلی مهمی رو خدا توفیق داد دیدم و عرض کنم خدمتتون، به نظرم مناسبه. یه جریانی هست که خودتون می شناسید، جریانی که معروف به **فرقه ی شیرازی ها** است و دارند یه افکاری رو نشر می دن، خیلی هم رسانه دارند، دارند گروه سازی می کنند، مخصوص در بین طلبه ها، به اسم ولایت امیرالمؤمنین و حبّ حضرت زهرا سلام الله و برائت از دشمنان. متأسفانه از اون طرف هم یه گروهی هستند که به بهانه و اسم وحدت و اتحاد شیعه و سنی، و به اسم تعامل با دنیا و از این جور حرف ها، خیلی از حقایق شیعه رو نفی می کنند. خیلی راحت مقاله نوشتند، کتاب نوشتند که؛ کی گفته حضرت زهرا شهید شده، ما سند تاریخی نداریم و از این جور حرف ها، که فکر می کنند مثلاً این چیزها بحث یه روز و دو روزه! ما الان دچار این دو قطبی هستیم، یعنی دشمن خیلی سعی داره ما رو دچار این دو قطبی بکنه، من امروز می خوام عرض کنم تو روایات ما و اعتقادات قدمای ما، خیلی قشنگ این دوتا با هم جمع شده، همان حرفی که مثل امام و آقا می زند که؛ نه به اسم برائت از دشمنان و حبّ حضرت زهرا و ولایت امیرالمؤمنین یه کارهایی بکنید که صحیح نیست، هم از اون طرف به اسم اتحاد شیعه و سنی و تعامل با دنیا و دشمن مشترک داشت، از اون طرف بخوایم بیفتیم. این دوتا، جفتش درسته، دو قطبی یعنی همین دیگه، یعنی یه حرف صحیحی یک تکه اش، رو می گیرند، هزار و یک چیز غلط روش بار می کنند. خود روایات ما این دوتا رو خیلی قشنگ با هم جمع کرده. خیلی برام این جالب بود که به این تصویر رسیدم که خود روایات این دوتا رو خیلی قشنگ جمع کرده. تو اعتقادات قدمای ما هم این جمع شده، همون چیزی که امام و آقا خیلی تاکید دارند. هم برائت باید سر جاش باشه با شیوه ی صحیحش باشه، با تمام نکات پیرامونی صحیحش باشه، هم تاکید بر عقاید شیعه باید باشه، یک قدم از این که حضرت زهرا سلام الله رو شهید کردن و اون مسائل، نباید یک قدم و یک نوک سوزن از این عقب بیاییم و اصلاً این رو باید تبلیغ کنیم و رواج بدیم، ولی در عین حال اون مسئله وحدت و اتحاد شیعه و سنی و تعامل جهانی و همه ی اینها هم سرجاش درسته. یعنی هیچ منافاتی با هم نداره. دشمن خیلی سعی داره اینا رو متنافی با هم [نشون بده]، همان طور که درباره ی اصل جمهوری اسلامی خیلی سعی داره بگه جمهوریت با اسلامیت تنافی داره، و اصلاً این یه مغالطه است و معنی نداره یه جایی جمهوری باشه، اسلامی هم باشه، همون طور هم می خواد بگه مثلاً دنیا و آخرت با هم جمع نمی شه، خیلی سعی داره اینو تبلیغ بکنه، زندگی راحت و خوب با عمل به آرمان ها جمع نمی شه، خیلی سعی داره که بین اینا تنافی بندازه و عملاً با این کار به جبهه حق حمله کنه. حالا روایات رو ببینید خیلی روایت تو این فضاها هست.

به طور مشخص، این روایت خیلی روایت جالبیه، از این جهت که این دو فضا رو خیلی قشنگ کنار هم خود حضرت امام رضا علیه السلام جمع کردند. این کتاب **عیون اخبار رضا** است که نوشته ی شیخ صدوقه. کتاب عیون اخبار رضا کتاب معروفیه. کتابی که من دارم **تصحیح معروف آقای غفاری** هست که خودشون ترجمه و اعراب گذاری هم کردن. آقای علی اکبر غفاری یکی از افراد خیلی معروف تو فضای تصحیح روایات هستن. این کتاب دو جلدیه، جلد یک



صفحه ی ۶۱۲، ۶۱۳ و ۶۱۴، به حدیثی که می شه حدیث ۵۸ ام از بابی که مسائل گوناگون فرمایشات ایشون رو داره جمع می کنه، چون عیون اخبار رضا تبویب خودش رو داره، مثلاً به بابش بیانات اون حضرت درباره ی مأمون چیه؟ مباحثه با مأمون درباره ی عصمت انبیاء مثلاً، و ...، به باب هم داره که باب آخر تو جلد ۱ می شه، سخنان گوناگونی که حضرت درباره ی موضوعات مختلف فرمودند رو ایشون جمع کرده.

۰۶:۰۸

حدیث ۵۸ اینه، نگاه کنید تقریباً یک صفحه فضا اینه که امام رضا علیه السلام دارند مسئله ولایت امیرالمؤمنین و حب اهل بیت علیهم السلام و این که دشمنان چه ستمی کردند، این ها رو می گن، خیلی سریع براتون بخونم، حالا سندش رو حذف می کنم که امام رضا علیه السلام به نقل از امام حسین علیه السلام این طور فرمودند که: رسول الله به امیرالمؤمنین فرمودند:

حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ الْمَالِكِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي مَحْمُودٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا عَلِيُّ أَنْتَ الْمَظْلُومُ بَعْدِي قَوْلٍ لِمَنْ ظَلَمَكَ وَاعْتَدَى عَلَيْكَ وَطُوبَى لِمَنْ تَبِعَكَ وَ لَمْ يَخْتَرْ عَلَيْكَ يَا عَلِيُّ أَنْتَ الْمُقَاتِلُ بَعْدِي قَوْلٍ لِمَنْ قَاتَلَكَ وَ طُوبَى لِمَنْ قَاتَلَ مَعَكَ يَا عَلِيُّ أَنْتَ الَّذِي تَنْطَقُ بِكَلَامِي وَ تَتَكَلَّمُ بِلِسَانِي بَعْدِي قَوْلٍ لِمَنْ رَدَّ عَلَيْكَ وَ طُوبَى لِمَنْ قَبِلَ كَلَامَكَ يَا عَلِيُّ أَنْتَ سَيِّدُ هَذِهِ الْأُمَّةِ بَعْدِي وَ أَنْتَ إِمَامُهَا وَ خَلِيفَتِي عَلَيْهَا مِنْ فَارَقَكَ فَارَقَنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مَنْ كَانَ مَعَكَ كَانَ مَعِيَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَا عَلِيُّ أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِي وَ صَدَّقَنِي وَ أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ أَعَانَنِي عَلَى أَمْرِي وَ جَاهَدَ مَعِيَ عَدُوِّي وَ أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ صَلَّى مَعِيَ وَ النَّاسُ يَوْمَئِذٍ فِي غَفْلَةٍ الْجَهَالَةِ يَا عَلِيُّ أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ تَشَبَّحَ عَنْهُ الْأَرْضُ مَعِيَ وَ أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَبْعَثُ مَعِيَ وَ أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَجُوزُ الصَّرَاطَ مَعِيَ وَ إِنْ رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ أَقْسَمُ بِعِزَّتِهِ لَا يَجُوزُ عَقِبَةُ الصَّرَاطِ إِلَّا مَنْ مَعَهُ بَرَاءَةٌ بَوْلَايَتِكَ وَ وَلَايَةُ الْأُمَّةِ مِنْ وَلَدِكَ وَ أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَرِدُ حَوْضِي تَسْقِي مِنْهُ أَوْلِيَائَكَ وَ تَذُودُ أَعْدَاءَكَ وَ أَنْتَ صَاحِبِي إِذَا فُتِمَ الْمَقَامُ أَلَمْ حُمُودٍ تَشْفَعْ لِمُحِبِّكَ فَتُشَفَّعَ فِيهِمْ وَ أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَ بِيَدِكَ لَوَائِي وَ هُوَ لَوَاءُ الْحَمْدِ وَ هُوَ سَبْعُونَ شَقَّةً الشَّقَّةُ مِنْهُ أَوْسَعُ مِنَ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ وَ أَنْتَ صَاحِبُ شَجَرَةِ طُوبَى فِي الْجَنَّةِ أَصْلُهَا فِي دَارِكَ وَ أَغْصَانُهَا فِي دُورِ شِعْتِكَ وَ مُحِبِّكَ.

همش تو این فضا است. بعد راوی از امام رضا می پرسه که؛ فقلت للرضا يابن رسول الله، ببينيد اين فضاى اول بود که قشنگ فضاى محبت اهل بيت و برائت و اينها بود. بعد رواى مى پرسه از امام رضا که؛ دقت کنید اين جا خيلى مهمه؛ [ان عندنا اخبارا فى فضائل اميرالمؤمنين](#)، مى گه يه اخبارى به دست ما رسیده، فاصله رو دقت کنید، زمان امام رضا است، به دست ما اخبارى رسیده؛ [فى فضائل اميرالمؤمنين و فضلکم اهل البيت و هى من روايت مخالفیکم](#)، و لا نعرف مثلها عندکم. مى گه از طريق مخالفين شما دشمنان شما اينها به ما رسیده، در چى؟ در فضائل اهل بيت و اميرالمؤمنين، از دشمنان شما به ما رسیده و ما شبیه اينها رو از خود شما نشنيديم. حالا فضاى تاريخى زمان امام رضا هم خيلى جالبه، قبلش چند تا جريان بودند سعى کردند کارهايى بکنند که حالا همانند. [افندين بها؟](#) اين جا عبارت خيلى قشنگه، يعنى راوى مى پرسه که آيا اين دين ما باشه؟ در واقع يعنى ما معتقد بهش بشيم؟ حضرت جواب خيلى عالى مى دن. فقال يابن ابى محمود، اين اون كسيه که از حضرت سوال کرده؛ [لقد اخبرنى ابى عن ابیه عن جدّه](#) ع. لميه السلام ان رسول الله صلى عليه و آله و سلم قال: من اسقى الى ناطقا فقد عبده. كسى که گوش بده به يك گوينده اى اونو عبادت کرده، فان كان الناطق عن الله عزوجل، اين كسى که داره صحبت مى كنه خدایى باشه، فقد عبد الله. اين كسى که داره گوش مى ده عبادت کرده خدا رو. و ان كان الناطق عن ابليس فقد عبد ابليس. ثم قال



الرضا علیه السلام. این جاش به نظرم یه قاعده ی کلانه، اصلاً یه پژوهش خیلی مهمی باید با این روایت روی روایات انجام بشه. نگاه کنید. **ثم قال الرضا عليه السلام يابن ابي محمود ان مخالفتنا وضعوا اخبارا في فضائلنا،** می گه مخالفین ما وضع کردند، یعنی ساختند احادیثی در فضائل ما، این رو شاید کمتر آدم بهش توجه کنه یا بشنوه، همیشه شنیده مخالفین ائمه سعی کردند روایات رو از بین ببرن، هی سلبی شنیده، ولی این روایت داره تصریح می کنه که خیلی از روایات در فضائل ما ساختند. نگاه کنید، کلاً روایاتی که دشمنان ما ساختند، **على ثلاثة اقسام.** عین عبارت خود حضرت، **احدها الغلو.** یعنی دشمنان ما یه دسته روایاتی که ساختند، غلو در حق ما بوده. ما همیشه فکر می کنیم غلو توسط دوستان جاهل و افراطیون شیعه است، در حالی که یکی از ریشه ها حداقل توسط مخالفینه. و **ثانيها التقصير في امرنا.** یعنی کوتاهی، که حالا کی گفته اهل بیت معصوم بودن، عصمت چیه؟ حالا آدم بدی نبودن، و... و **و ثالثها التصريح بمثالب اعدائنا.** خیلی به نظرم قشنگه. مثالب با ث. در واقع به بدی های دشمنان ما و دشنام دادن و این ها. حالا که این سه دسته رو ساختند چه مشکلی پیش می آید؟ حضرت می فرماید وقتی مردم بشنوند این سه دسته رو، می گن؛ **فاذا سمع الناس الغلو،** یعنی دسته اول رو بشنوند، **الغلو فينا، كُفِّرُوا شيعتنا.** یعنی تکفیر می کنند شیعیان ما رو. یعنی عملاً همینکه که تو تاریخ اتفاق افتاده. بعضی ممکنه بگن سند این روایت چیه و چه جوریه؟ جدا از این که تو عیون اخبار رضا آمده و صدوق نقل کرده، حالا مبانی مختلفی هست در بررسی سند، ولی نکته مهم اینه که بعضی احادیث شاید اون موقع مشکوک بوده که درست یا درست نیست، مثلاً سال ۳۰۰، ۴۰۰ ولی الان که سال ۱۴۰۰ هست ما واقعیت تا ریخی داریم که دقیقاً همین اتفاق افتاده. این خیلی مهمه ها. این یکی از محاسنی که ما داریم، مجتهدین اوایل عصر غیبت نداشتن! یعنی اواخر عصر غیبت (که ان شاء الله الان اواخر باشه اواسط نباشه) اواخر عصر غیبت یه ویژگی های فقهاتی و اجتهادی دارن که اوایل نداشتن، اونا هم یه مزایایی داشتن که ما نداریم. اونا به عصر حضور نزدیکتر بودن، قرائن بیشتر به اونا رسیده بود و ... ولی ما چی؟ ما چند تا ویژگی که داریم یکی همینکه، خیلی پرونده های جالبیه که مزیت های فقهاتی اوایل عصر غیبت چیه؟ مزایای فقهاتی دوران متأخر چیه؟ یکی از مزایای فقهاتی ما تاریخه، واقعیات تاریخی برای ما اثبات یک سری روایاته، یعنی **واقعیت تاریخی** **قرینه بر اثبات صحت یه سری روایاته،** که حالا خودش بحث مهم و جالبی داره. مخصوص تو فهم اون روایاتی که تو وسائل و مستدرک و اینها اومده که مثلاً تشکیل حکومت صحیح نیست و هر پرچمی قبل ظهور باطل هست و... یه توضیحات جالبی اون جا داره که ان شاء الله سر جاش عرض می کنم.

أبي عن الحسن بن أحمد المالكي عن أبيه عن إبراهيم بن أبي محمود قال: قلت للرضا عليه السلام يا ابن رسول الله إن عندنا أخباراً في فضائل أمير المؤمنين عليه السلام وفضلكم أهل البيت و هي من رواية مخالفتكم و لا نعرف مثلها عنكم أفندين بها فقال يا ابن أبي محمود لقد أخبرني أبي عن أبيه عن جدّه عليهم السلام أن رسول الله صلى الله عليه و آله قال من أصغى إلى ناطقٍ فقد عبده فإن كان الناطق عن الله عز و جل فقد عبّد الله و إن كان الناطق عن إبليس فقد عبّد إبليس ثم قال الرضا عليه السلام يا ابن أبي محمود إن مخالفتنا وضعوا أخباراً في فضائلنا و جعلوها على أقسام ثلاثة أحدها الغلو و ثانيها التقصير في أمرنا و ثالثها التصريح بمثالب أعدائنا فإذا سمع الناس الغلو فينا كُفِّرُوا شيعتنا و نسبواهم إلى القول برُبوبيتنا و إذا سمعوا التقصير اعتقدوه فينا و إذا سمعوا مثالب أعدائنا بأسمائهم ثلبونا بأسمائنا و قد قال الله عز و جل: و لا تسبوا الذين يدعون من دون الله فيسبوا الله عدواً بغير علم يا ابن أبي محمود إذا أخذ الناس ميمناً و شملاً قالزم طريقتنا فإنه من لزمنا لزمناه و من فارقنا فارقناه إن أدنى ما يخرج الرجل من الإيمان أن يقول للحصاة هذه نواة ثم يدين بذلك و يبرأ ممن خالفه يا ابن أبي محمود احفظ ما حدثتك به فقد جمعت لك فيه خير الدنيا و الآخرة .

نگاه کنید دقیقاً همین اتفاق تاریخی افتاده. **اذا سمع الناس الغلو فينا، كفروا شيعتنا**، یعنی تکفیر می کنند شیعیان ما رو. دقیقاً همین اتفاق سال های سال، یعنی هزاران سال، صد ها سال افتاده. امروز هم وهابیون عملاً همین کار رو می کنند. **و نسبوهم الى القول بربوبيتنا. و اذا سمعوا التقصير اعتقدوه فينا**. این هم خیلی قشنگه، الان فضای شافعی چه جوریه؟ فضای خیلی از اهل سنت البته نگیم شافعی به طور مشخص، خیلی از اهل سنت، نگیم بیشترشان، همین طور هستند، که اون روایاتی که کوتاهی در حق اهل بیت هست [ناظر به این گروهه]، کوتاهی نه به معنای بدی باشه ها، یعنی بگن اون قدر هم که می گن بالا نیستن، حالا آدمای خوبی بودن، امیرالمؤمنین از اصحاب پیامبر بوده، امام حسین مجتهد بوده و این طور حرفا. **اعتقدوه فينا**، یعنی می گن همینا درسته، الان اکثر اهل سنت همین طورن، یعنی اکثر اهل سنت حب اهل بیت دارن ولی تقصیر دارن. یعنی کوتاهی دارن. و معتقد شدن بهش. من چند بار عرض کردم، اگه برید با برخی شافعی ها صحبت کنید می گن ما متعادلیم، قشنگ عین تصریحاتشونه که شیعه افراط کرده در حق اهل بیت، حنبلی ها و حالا ریشه های تاریخی و ... تا برسه به سلفیون و اینها، اینها تفریط کردن، اونا افراط کردن، ما متعادلیم. ما نه مثل اینا پایین می آریم، نه مثل شیعه بالا می بریم، ما متعادلیم. شعارشون اعتدال و ... تدبیر و امید خلاصه! **و اذا سمعوا التقصير اعتقدوه فينا و اذا سمعوا مثالب اعدائنا**، وقتی بشنوند مثالب اعدائنا رو ... نگاه کنید، **اذا سمعوا بمثالب اعدائنا باسمائهم**، اینا به نظرم خیلی کلید راهبردی توش هست. می گه وقتی مثالب اعداء ما رو باسمائهم بشنوند، **ثلبونا باسمائنا**. خیلی قشنگه، باسمائهم. **و قد قال الله عزوجل و لا تسبوا ...** این آیه معروف قرآنه که معمولاً تو این فضا همیشه اهل بیت تو روایات زیادی استفاده کردن، آیه درباره کفار و بت ها و این ها است، ولی در واقع تفسیر حقیقی اش اینجا است که: **(ولا تسبوا الذين يدعون من دون الله ...)**، می گه سب نکنید کسانی که دعوت می کنند من دون الله، می خوانند من دون الله، **(فيسب الله عدوا بغير علم)**، می گه تا آنها هم برگردند خدا را ... که بعد هم می گه: **يا ابن ابي محمود اذا أخذ الناس يمينا و شمالا فالزم طريقتنا**، می گه وقتی مردم به چپ و راست می رن، می بینید، یعنی یک نوع افراط و تفریط که عملاً این جا بود، دو فراز داشت فرمایش، فراز اول تصریح به ولایت، بغض اعدائشون، همه ی این ها بود، ولی فراز دوم این بود. **این دو باهم جمع می شه**، جمع شدنش هم با این «التصريح بمثالب اعدائنا»، یا با اون «سمعوا مثالب اعدائنا باسمائهم»، هست. اینا خودش توش راهبرد داره، من خیلی بیشتر توضیح ندم.

این تو روایات زیادی اومده، جدای از این که تو روایات زیادی اومده، - حالا این جا چون فضاخ خیلی قشنگ بود من اینو انتخاب کردم، - جدای از این، **این اعتقاد علمای اصیل ما بوده**، ببینید یه وقت یه چیزایی تو روایات اومده، ولی [نگاه] علما و فرهنگی که تو جامعه برقرار می شه، از جهت فرهنگ نخبگانی منظومه، یه چیز دیگه ممکنه باشه. مثلاً چند دسته روایت داریم، مثلاً این دسته متروک بشه، ولی من می خوام از اعتقادات شیخ صدوق براتون بخونم، یه کتاب قشنگی شیخ صدوق داره، شیخ صدوق همین نویسنده یعیون اخبار رضا است دیگه. یک کتاب خیلی خلاصه داره، طبق این چاپی که من دارم ۴۶ صفحه است که شامل ۴۵ تا موضوعه، باب فی صفة اعتقاد الامیه فی التوحید. می گه اعتقادنا فی التوحید، اعتقادنا فی الذات و الصفات، اعتقادنا فی الجبر و التفویض، همین طور از مباحث توحیدی شروع می کنه، می آد، اعتقادنا فی النبوه، اعتقادنا فی الامامه، جالبه آخرش هم می ره تو «اعتقادنا فی احادیث طبیه»، خیلی قشنگه، یعنی اینقدر احادیث طبی برای این ها مهم بوده. برام جالبه. قسمت ۴۴ اش؛ باب الاعتقاد فی اخبار الواحد الی فی الطب، اعتقادنا فی اخبار الواحد فی الطف انها علی وجوه، منها ... منها ... خیلی جالبه. به نظر کار اجتهادی قشنگیه، خیلی خلاصه. حالا باب چندش برای من مهمه؟ باب ۳۹. **باب الاعتقاد فی التقیه**. اعتقاد امامیه درباره ی تقیه چیه؟ می گه: **اعتقادنا فی التقیه انها واجبه من ترکها کان بمنزله تارک الصلاه**. بعد این جا خیلی جالبه، قرار نیست این جا حدیث بیاره، خیلی احادیث رو فشرده بدون سند می آره، فقط می خواد بگه در نهایت از احادیث مختلف این اعتقاد ما است. می گه: **وقیل للصادق علیه السلام؛ این توی روایتیه، البته یه سری**

چیزایی که اینجا هست تو بقیه ی کتب روایی پیدا نمی کنید. مثلاً همین، از این نمونه است. معلومه این روایت خیلی مشهور و معروفی تو اون دوره بوده که از طریق کتب روایی به دست ما نرسیده و اینجا تو اعتقادات صدوق خودشون نشون داده. **قيل للصادق عليه السلام ...** می گه به حضرت امام صادق علیه السلام کسی عرض کرد که: **يا بن رسول الله انا نرى في المسجد رجلاً**، یه مردی هست تو مسجد، حالا الان یه جریانی هست تو مسجد و به اسم مرجعیت، یه مردی هست تو مسجد که: **یعلن به سب اعدائکم**، که آشکار اعلان می کنه، می بینید، **و یسمیه**. اعلان می کنه و اصلاً انگار این حدیث رو برای امروز گفتن، این که تو بیایی ماهواره بزنی، اعلان جهانی کنی و فلان ... جالبه، و یسمیه، اسم بیاوری به شخص، این آقای خاص، یه وقت می گه اعداء فاطمه زهرا سلام الله علیها، قاتلینشون، این طور می گی که اصلاً واجب و لازمه، یه وقت هم بحث تاریخی می کنی این هم لازمه، ولی این که بخوای به اسم اعلان کنی که این فرد خاص این جور کرد و اون جور، این دقیقاً می شه، **یعلن بسب اعدائکم و یسمیه**. که حضرت فرمودند چه شده و خدا لعنتش کند و چرا داره اینجوری می کنه و اون داره آبروی ما را می بره. می گم این جزو اعتقاداته. بقیه این باب هم خیلی قشنگه، مثلاً همین روایت معروف که: عودوا مرضاهم واشهدوا جنازتهم و صلوا فی مساجدهم، این جور روایات که معروفه، می خواستم اینو بگم؛ این اعتقاد شیعه بوده، باب قبلش خیلی قشنگه، این باب باب تقیه بود. فکر نکنید شیخ صدوق از اون طرف افتاده. ممکنه یک نفر اینا رو بشنوه بگه شیخ صدوق هم شد مثل اینایی که کم کاری می کنند. دقیقاً باب قبلش باب الاعتقاد فی الظالمین هست. قشنگ این دو باب کنار همه. تو باب ۳۸، باب الاعتقاد فی الظالمین، مفصل آورده که: **اعتقادنا فیهم انهم ملعونون و البراءه منهم واجبه**، می بینید همین فضایی که امروز هست اون موقع هم بوده که به اسم لعن و برائت می اومدن از این طرف می افتادن، **این دو کنار هم آوردن خیلی مهمه. باب اعتقاد فی الظالمین بعد هم باب اعتقاد فی التقیه**. این اعتقادات صدوقه. شیخ صدوق قمی بوده و فضای خ یلی نص گرا، به یک معنا اخباری، حالا اسم های مختلفی که می دارن، خیلی نقلی بوده. یه کتاب خیلی معروفی هست که بعد از ایشون **شیخ مفید** می نویسه که تصحیح اعتقادات امامیه است. شیخ مفید معروفه به عقل گرایی و ... بوده، می آد ناظر به کتاب اعتقادات شیخ صدوق، کتاب تصحیح اعتقادات رو می نویسه. اعتقادات صدوق به قول امروزی ها یه جور مانیفست شیعه است، منشور اعتقادات شیعه است، که گفته خلاصه ی اعتقادات شیعه اینه. شیخ مفید می آد می گه یه جاهایی رو ایشون خوب نگفته و تصحیح اعتقادات می نویسه. جالبه برید ببینید، تو همین چاپی که من دارم و مجموعه آثار شیخ مفیده، یه جاهایی شیخ مفید به شیخ صدوق نقدر داره و تصحیح می کنه. ولی برید این قسمت مربوط به تقیه و ایناشو ببینید، همینی که شیخ صدوق گفته رو ایشون گفته، البته تصریح نمی کنه درسته ولی حاشیه ای نمی زنه. اونجا که نقد داره حاشیه می زنه این جا نمی زنه، می خوام بگم یه نحو اجماع نقلیون و عقلیون شیعه همین بوده. در اعتقاد، یه وقت اینا رو به عنوان یه روایت می آرَن، شما می گی حالا سندش چیه؟ دلالتش چیه؟ روایت معارض داره نداره؟ ولی این اعتقاد قدمای ما از قدیم بوده و این فرهنگ اهل بیت بوده. حالا این جا یه جریان شناسی مهمی وجود داره که چه شد یه جریانی از عوام شیعه و از این طرف هم همین روایت امام رضا رو در نظر بگیرید، یه جریان نفوذی به اسم شیعه، این جور ...، نمی خوام بگم هر جا دیدید تصریح، ... دقت کنید می دونید که ما «مثالب اعداء اهل بیت» زیاد داریم، باب داریم برایش. اونا رو کلش رو نفی نمی کنیم. ولی حواسمون باشه یه بخشی از اونا - که باید بررسی اجتهادی بشه، - جزو همون روایات امام رضا علیه السلامه که اینا ساختگیه. فکر نکنید هر کسی خیلی محکم گفت من ولایی ام، همین فرقه شیرازی اینطوریه دیگه، بعضی از اینا اصلاً مشکلات خاص دارن، فکر نکنید هر کی اومد، دم از ولایت امیرالمومنین و ... زد، فکر کنید این عجب آدم شیعه دو آتیشه ایه. یه وقتی دشمن اهل بیت خودشو این طور نشون می دهه. حالا نمی خوام مصداق یابی بکنم، می خوام بگم یه جریانی درست شد و یه مسائل تاریخی داره، به نظر قصه پر غصه ایه که چی شد این روایات ما و این اعتقادات ما مثل شیخ صدوق و شیخ مفید که فرهنگ شیعه بود آروم آروم تو یه بخشی از شیعه تغییر کرد. این نکات جالبی داره. امروزه ممکنه بعضیا بگن امروز هم اختلاف نظره، مثلاً آقای

وحید یه چیزی می گه آقای خامنه ای یه چیز دیگه ای می گه، دشمن همیشه سعی می کنه این دو قطبی ها رو درست کنه. به عنوان نمونه از آقای وحید فرمایشی هست که هفته نامه افق حوزه شماره ۳۹۱ اش که می شه ۷ خرداد ۹۳، ص ۵ اش چاپ کرده، که فرمایشات آقای وحید رو تو این زمینه آورده، افق حوزه هفته نامه رسمی حوزه است و از جهت استنادی تام و کامله، ببینید ایشان چی فرمودند. نگاه کنید دقیقاً فرمایش ایشان عیناً همین اعتقادات صدوق و شیخ مفیده، عیناً همون حرفیه که حضرت امام و آقا می زنند. علمای بزرگ تو این زمینه اختلافی ندارند. نگاه نکنید فرقه شیرازی می خواد بیاد یه حرف خاصی بزنه و بگه ما مثل آقای وحیدیم! باید مواظب باشید که دارن کیا بهانه می آرن و چه اغراضی دارن.

«در روایات دو مطلب آمده، یکی نفی است و دیگری اثبات. نفی اینکه نباید با اتباع مذاهب دیگر دشمنی کرد و به مقدسات آنها توهین نمود و لعن و سب بزرگان آنها جایز نیست ...» این رو آقای وحید داره می گه. من اگه نمی گفتم این از آقای وحیده شما می گفتید این قطعاً از امامه یا آقای خامنه ای. اونا اینطور تبلیغ می کنند که این حرفا رو فقط آقای خامنه ای می زنه. بقیه علما تو یه فضای دیگن. می خواهم بگویم نه اصلاً نه قدما نه روایات نه خود آقای وحید، چنین نظری ندارند. «در روایات دو مطلب آمده یکی نفی اینکه نباید با اتباع مذاهب دیگر دشمنی کرد، و به مقدسات آنها توهین نمود و لعن و سب بزرگان آنان جایز نیست. زیرا موجب دور کردن آنها از اهل بیت و معارف آنها می شود.» ببینید عین حرفاییه که تو روایات و صدوق بود. «دیگر اینکه فرمودند در نماز جماعت آنها شرکت کنید به آنها محبت کنید. از مریض های آنان عیادت و سخنان و معارف ما را به آنها بیان کنید.» می بینید این عبارت عین همین چیزیه که همیشه امام گفته، همیشه آقا می گه. حالا آدمایی که اغراضی دارنو رها کنید.

حالا دیگه طولانی شد، من چند تا کتاب هم آورده بودم معرفی کنم، بحث های تاریخی جالبه، خیلی سریع بگیم.

از جهت بحثای تاریخی برای فاطمیه دو تا کتاب هست که به نظرم کتابای خوبیه. یکی کتاب **دفاعیات فاطمه زهرا تنهایی مهر**. این رو **نشر طوبی محبت** چاپ کرده یه دسته بندی قشنگی داره، البته خیلی بررسی سندی قوی نکرده، هر چی بوده آورده، کتاب اجتهادی نیست. این یک کتاب جامعی هست. سعی کرده هر چی از منابع شیعه و سنی هست رو بیاره. این کتاب باید از نظر سندی و استنادی بررسی بشه. ولی خوبیش اینه که هر چی بوده آورده، یعنی هر چی تو آیات و روایات شیعه و سنی هست رو یک جا آورده. غالباً هم چیزهایی رو آورده که اهل سنت هم همین ها رو تقریباً گفتن. این کتاب یه کتاب منبع خوبی از این جهت می تونه باشه، قشنگ با سلیقه خوبی هم جمع کرده. ریز حوادث رو سعی کرده مستندشو بیاره ولی می گم یه جاهایی خالی از همین چیزی که حضرت امام رضا گفتند، و آدم احساس می کنه که ممکنه بعضی جاهاش درست نباشه. حالا باید بررسی بشه ولی کتاب خوبیه. یعنی از این جهت که همه چی رو یه جا ببینید و بدونید چیز قشنگیه. یه کتاب هم هست که کتاب تحلیلی اجتهادیه. خیلی کتاب کوچیکه، قیافش هم نمی خوره، ولی خیلی کتاب تحلیلی اجتهادی قشنگیه، **حوادث فاطمیه که آقای خدامیان** نوشته. آقای خدامیان آدم با سواد و زحمت کشیده ایه. ایشون آمده روز به روز حوادث رحلت پیامبر و دقیق شهادت پیامبر تا شهادت حضرت زهرا رو آورده. فقط خب اگه اشتباه نکنم ایشون آخرش معتقد به همین ۷۵ روز شده. یعنی روز به روز که آورده، یعنی امروز رو شهادت اصلی می دونه. ولی قول معروف همون ۹۵ روزه است. ولی روز به روز تفکیک کرده. مثلاً گفته ۱۳ جمادی الاولی سال ۱۲ هجری دقیقاً چی شده. بعد اسنادش رو آورده، مدارکش رو آورده، این هم ا نصافاً خیلی کتاب خوبیه. انتشارات کتاب های خود ایشون که اسمش اعتقاد ما است. **انتشارات اعتقاد ما**. دو کتاب هم برای فرهنگ سخنان حضرت فاطمه زهرا است که کاش خیلی ها، همان دو دسته که افراط و تفریط می کنند اصلاً سخنان حضرت زهرا رو نخوندن، یه بار هم نخوندن، خیلی چیزای جالبی توش

هست که خلاف رویه ی چه اونیایی که از اون طرف می افتند چه از این طرف. یکی که شاید عمومی تر باشه، **فرهنگ سخنان فاطمه زهرا سلام الله علیها محمد دشتی**، همین آقای دشتی معروف که نهج البلاغه رو هم ترجمه کردند، **موسسه انتشارات مشهور**، که اومده به صورت الفبایی موضوعات رو چیده و سخنان ایشان رو آورده. این هم کتاب خوبیه، ولی یه کتاب جامع تر، فنی تر و فاخر تر همین کتابیه که دارالحديث زده. **دارالحديث** که برای آقای ری شهریه، **حکمت نامه فاطمی**، اسمش رو این گذاشته. حکمت نامه ی فاطمی که در واقع تاریخ درش نیست، همین سخنان ایشان رو موضوع بندی کرده. مثلاً فضیلت های فاطمه زهرا، حکمت های خانوادگی، حکمت های اخلاقی و عملی، حکمت های عبادی، بعد حکمت های جامع، اینجور دسته بندی کرده، خب یه کتاب مفصلیه که می تونه خیلی به دردتون بخوره. حالا این عرض ادب و ارادتی که ما بلدیم این شکلیه. متأسفانه من روضه بلد نیستم ولی واقعاً خیلی دوست دارم که روضه خوان اهل بیت حسابم بکنند. حالا ان شاء الله که توفیق شود یاد بگیریم.

۳۱:۱۰

ما از بحث خودمون هم چند دقیقه ای عرض کنیم. ما وارد مجمل و مبین شدیم و توضیحاتش رو دادیم. یکی دو جلسه اگه اجازه ب دید من متن رو تموم کنم و برگردیم، یه جلسه یه جمع بندی خود مجمل و مبین باشه و یه جلسه هم یه جمع بندی استظهاری باید بکنیم، ما مجمل و مبین رو تو دو جلسه می خوایم جمع بندی کنیم، من سریع متنش رو بخونم که ببینید فضا چیه. چون متنش خیلی چیز پیچیده ای توش نداره. ایشان مجمل و مبین رو تعریف که کردن ما رسیدیم صفحه ی ۲۰۷، این جا کار خیلی قشنگی می کنند از یه جهت، و از یه جهت خوب انجامش می دن، یعنی وارد بحث قشنگی می شن ولی خوب جمع و جورش می کنند، اون هم **عوامل اجمال** هست. اتفاقاً این بحث خیلی به درد ما تو اون جمع بندی استظهاری می خوره. قرار شد باب مجمل و مبین اساس بحث استظهار باشه که قلب کل باب الفاظه. در واقع مجمل، می شه هر چیزی که می توان آن را استظهار کرد. مجمل می شه در واقع اون متون و اون عباراتی که مشکل استظهاری دارند. حالا ما باید ریشه شناسی کنیم، ریشه پژوهی کنیم که چرا استظهار در چه ناحیه هایی مشکل دارد، که بریم سراغ راه حلش. این جا که وارد می شه ایشان، «**اما اللفظ فاجماله یكون لأسباب كثيرة قد يتعذر إحصاؤها**»، دقیقاً داره ریشه پژوهی می کنه که: «اما اللفظ» یعنی قبلاً فعل رو که توضیح داد بحثش بسته شد، این جا وارد می شه که حالا اجمال در فضای لفظ برای اسباب کثیره ای هست. یعنی اگه ما در قدم اول اسباب اجمال رو خوب دسته بندی کنیم، که متأسفانه ایشان خوب این کار رو انجام می ده، البته خیلیا این کار رو انجام نمی دن، من تو جمع بندی توضیح می دم که دسته بندی خوب چه جوریه. جالبه که در واقع این بحث خیلی می تونه کاربردی باشه با این که خیلیا می گن مثلاً این شاید انقدر کاربردی نیست ولی خیلی کاربردی از این حیث؛ در یک کلام، ما که با یه متن مواجه می شیم، یه الگوریتم استظهاری بخوایم بگیریم، - که من اینو تو جمع بندی می گم، - یا به ظهور می رسیم یا نمی رسیم، به یه استظهار، همون اولش، بعضی چیزا خب خیلی ساده است، اصلاً معلومه داره چی می گه. مثلاً «کل شی لک حلال حتی تعلم انه حرام». تو نگاه اول بعضیا خیلی [ظهور واضحی دارن]، ولی بعضی انقدر راحت نیست. مثلاً فرض کن همون واژه ی «فتیمموا صعیداً طیباً». خب این جا صعید به چه معنا است؟ اگه نیست ما باید ببینیم ریشه ی مشکل استظهاریمون کجا است. به بیان دیگه؛

یا در همون نگاه اول استظهار می کنیم، یعنی کلام برای ما ظهور دارد یا ندارد. این «یا ندارد» یعنی اجمال دارد. ما اگر خوب اسباب اجمال رو اینجا دسته بندی کرده باشیم، برای هر کدام راه حل مناسبش رو داریم، می تونیم این الگوریتم رو ادامه بدیم. همون ابتدا می گیم یا کلام ظهور دارد یا ندارد. می گیم «این ندارد» مثلاً ده عامل ممکن



است داشته باشد. ببینیم کدوم عامله و بریم تو همون مسیر و استظهار کنیم. می خوام بگم بحث خیلی کاربردی و مهمیه، ایشون خیلی سعی نکرده جمعش کنه. همین طور چند تا «قد یکون ...» داره، در واقع چنتا نمونه می آره، یه پاورقی هم آقای مصحح زده که پاورقی درستی، در واقع مرحوم مظفر اون چیزی که تو کتاب منطقتشون، تو فصل آخر که فصل مغالطه بود، که دو دسته مغالطه گفتند، مغالطه لفظیه و معنویه، اون چیزی که اون جا به اسم مغالطه لفظیه گفتند و اون جا چند تا شمردن، اون به نظر تو ذهن مرحوم مظفر بوده. حالا تو جمع بندی عرض می کنم، با رویکرد های مختلفی سعی کردن این عوامل اجمال و اسباب اجمال رو در واقع دسته بندی کنند. یه دسته بندی شهید صدر داره، بالذات بالعرض می کنه. آقای خویی یه بیانی داره. سعی کردن دسته بندی های مختلفی کنند. اون دسته بندی که تو ذهن مرحوم مظفره رو فعلاً ما داریم می خونیم. ایشون تصریح نکرده، ولی تقریباً قطعی که همون دسته بندی مغالطات لفظیه تو ذهن ایشون بوده. حالا تو جمع بندی باید ببینیم اصلاً کار درستی که ما اسباب اجمال در اصول رو با انواع مغالطات لفظیه در منطق بخوایم توضیح بدیم، اصلاً دغدغه اجمال تو اصول مگه همون دغدغه ی مغالطه تو منطق؟ که ایشون گمان کرده دسته بندی مغالطات لفظیه تو منطق به درد اینجا می خوره، ایشون کل اون رو اینجا نیاورده ولی این «قد یکون ...» ها عملاً از اونجا گرفته شده، به یه معنا ایشون چون قبلش کتاب منطق رو نوشته، ذهنش پر بوده از اون دسته بندی مغالطات لفظیه، عملاً اینجا می تونیم بگیم ایشون خوب دسته بندی نکرده. شما لازمه امشب حتماً برید اون فصل مغالطات ایشون رو ببینید، مخصوص مغالطات لفظیه، و با اینجا مقایسه کنید که ما بحث بعدی رو هم بخونیم. تو جمع بندی کلی این رو بحث می کنیم.

ایشون می گه اسباب کثیره هست که سخته جمع کردنش، ایشون خیلی سریع، می گه؛ فاذا کان مفردا، چی مفردا؟ می گه؛ فاذا کان مفردا ...، کان به چی برمی گرده؟ به لفظ، می گه اگه لفظ مفرد باشه ...، شما احساس می کنید ایشون می خواد بگه اگه مفرد باشه یه عواملی هست، اگه غیر مفرد باشه یه عواملی، ولی تو عبارت این ایشون اومده؛ فاذا کان مفردا، فاذا کان غیر مفرد اصلاً نیومده. می خوام بگم این عدم انسجام ذهنی ایشون تو عبارت هم خودشو نشون می ده. ایشون اینجا که می گه؛ فاذا کان مفردا، مقابلشو تو عبارت تصریح نمی کنه، این «فاذا»، یه «اذا» مقابلی هم داره دیگه. این یک اشتباهیه که تو عبارت ایشون هم هست. البته با اون چیزی که تو مغالطات لفظیه منطقه می شه درستش کرد سخت نیست. می خوام بگم این عدم انسجام هم خودش رو تو لفظ نشان می ده. حالا؛ فقد یکون ...، این قد یکون اوله؛ «قد یکون اجماله لکونه لفظاً مشترکاً، و لا قرینه علی احد معانیه»، می گه یه عامل و یه سبب اجمال اینه که لفظ مشترک باشه و قرینه ای بر یکی از این معانی نداشته باشیم، نگاه کنید شما تو نگاه اول فکر می کنید این «لفظاً مشترکاً» منظور چیست؟ در نگاه اول گمان می کنید که منظور مشترک لفظیه، در صورتی که برید همون بحث مغالطات لفظیه منطق رو ببینید، خود ایشون تصریح کرده همه منطقیون تصریح کردند، مشترکی که اینجا می گوییم اعم از مشترک لفظیه. مشترک لفظی چه بود؟ این بود که دوتا معنای حقیقی داشته باشد. ولی مغالطه اشتراک که تو منطق می گن، و منظور ایشون در اینجا قطعاً همون مغالطه اشتراک تو منطقه، یک قسمش مشترک لفظیه، مثلاً حقیقت و مجاز هم یه جور مشترکند. درسته؟ هر چیزی که دو وجه توی یه لفظ ایجاد بکنه، برید حتماً منطق رو ببینید که اینجا رو بهتر بفهمید، ما تو جمع بندی هم باز عرض می کنیم. ایشون می گه؛ و لا قرینه علی احد معانیه. این که می گه؛ و لا قرینه علی احد معانیه، یه بحث مهمی داره که اینجا نمی خوام بحث کنم، گذاشتم تو جمع بندی عرض کنم. ایشون که می گه؛ و لا قرینه علی احد معانیه، یعنی به هیچ نحو هم نشه حلش کرد، درسته؟ خودش هم می گه؛ کلفظ عین. مثلاً تو یه عبارتی عین بیاد، قرینه ای هم نداریم که این عین کدومه. یا مثلاً خودش می گه کلمه ی تضرب که مشترک بین مخاطب و غائبه، یعنی بین مفرد مذکر که صیغه ۷ هست و مفرد مونث غائب که صیغه ۴ هست، قرینه ای هم نباشه که الان کدومه، یا مختار، که مشترک بین اسم فاعل و اسم مفعوله، ببینید اون «ولا قرینه» رو زیرش خط بکشید. این برمی گرده به اصل تعریف مجمل و

مبین. ما به چیزی می گیم مجمل است که آخرش اصلاً حل نشه به هیچ نحو؟ ما به تعریف اخص از اجمال داریم، می گن چیزی مجمل است که تا آخر حل نشه، یعنی آخر آخرش نتونیم ازش استظهار کنیم، به این می گیم مجمل. این «و لا قرینه علی احد معانیه» انگار اینو می خواد برسوند. ایشون اونجا تصریحی به این چیزی که دارم می گم نکرد. حالا ما تو جمع بندی عرض می کنیم، تعاریف مختلف مجمل که بزرگان گفتند رو می آریم، شما می بینید که بعضی ها در واقع به تعریف خیلی اخص به کار بردند مثل ایشون، که انگار به چیزی مجمل می گیم که تا آخرش مجمل بمونه، یعنی آخرش هیچ استظهاری از اون نشه. ولی خیلی های به تعریف اعمی از اجمال کردند. یعنی ما به اجمال بدوی داریم، به اجمال نهایی. ایشون با این «و لا قرینه علی احد معانیه» انگار تو ذهنشون این است که باب مجمل اون اجمال نهاییه. در حالی که خلیا اجمال رو اعم از اجمال بدوی و نهایی مطرح کردند. یعنی خیلی چیزها هست اجمال اولیه داره، یعنی همون که گفتم به دسته بندی داریم که ظهور اولیه دارد، اجمال اولیه دارد، حالا اجمال اولیه دارد مثلاً ۱۰ سبب و عامل دارد، بریم ببینیم هر کدام رو چه جوری باید حل کرد. پس این برمی گرده به تعریف، ما تو جمع بندی باید این دو رو کنار هم توضیح بدیم. این «قد یکون» اول. «قد یکون» دوم ایشون رو نگاه کنید؛ می گه؛ « **قدیکون اجماله لکونه مجازاً او لعدم معرفت عود ضمیر فیه الذی هو من نوع مغالطه المماراة.** ببینید اینجا ایشون باز عباراتش رو خوب نیاور ده، دو تا چیز رو به هم عطف کرده، مجاز بودن و عدم معرفت عود ضمیر رو، ایشون می گه « **قد یکون اجماله لکونه مجازاً او لعدم معرفت عود ضمیر**»، این دو رو به هم عطف کردن کار درستی نیست. حالا چون وقت هم گذاشته شما حتماً امشب اون فصل مغالطه ی مرحوم مظفر رو ببینید، مخصوص اون قسمت اولش که مغالطات لفظیه است اگر اشتباه نکنم، ۶ مغالطه لفظیه اونجا می شماره. اونارو دقیق ببینید. نظام مغالطه لفظیه ایشون رو ببینید، بعد با اینجا مقایسه کنید. ببینید ایشون می خواسته که همونو بگه ولی اینجا چون ناقص اون رو گفته به کم بد شده، شما کاملش کنید. که حالا فردا بخونیم و همین تیکه رو توضیح دهیم ان شاء الله.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.



«عوذ بالله من الشیطان الرجیم بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین. و اللعن الدائم علی اعدائهم اجمعین»

ما وارد بحث مجمل و مبین و اسباب اجمال، صفحه ی ۲۰۷ شدیم، قرار شد که مغالطات مرحوم مظفر تو المنطق رو ببینید و به تطبیقی با اینجا بدید. [رج. کنید به صفحه ۳۷۰-۳۷۶ المنطق التعليمی] در واقع این بحث خیلی بحث کاربردی هست در نهایت، که تو جمع بندی عرض می کنم، این که اسباب اجمال چیست؟ ایشون می گه اسباب اجمال کثیره، متعذره احصائش، آخر این بحث هم می گه؛ «لا فائده کبیره فی احصائه و تعداده». این تلقی هست که ایشون داره. ایشون اینجا به معجونی از این اسباب درست کرده، ایشون ۵ تا «قد یكون...» آورده، «قد یكون» اول رو جلسه پیش خوندم، «قد یكون» دوم رو عرض کردم برید المنطق و مغالطات لفظیه اش رو ببینید. حالا سه تا «قد یكون» دیگه هم داره که توضیح می دم. ایشون عملاً هر کدام از این «قد یكون» ها رو از یه جا گرفته، یه ترکیبی کرده و اصلاً هم انسجام نداده بهش. حالا دونه دونه عرض می کنم. ولی اون محوری که عرض کردم تو ذهن ایشون به نظر می رسه باشه، بیشتر همون مغالطات لفظیه ی منطق هست. اگه مغالطات لفظیه المنطق ایشون رو دیده باشید، مثلاً این «قد یكون» اول که گفت «مشترکاً...»، و مثال هایی که زد دقیقاً مثال های مغالطه ی اشتراکی بود که تو مغالطات لفظیه ی المنطق هست. این پایینش که می گه مغالطه ی ممارات، رسماً تصریح می کنه که تفکرش تو اونجا است. فقط این عبارت یه مشکلی داره که علی القاعده اگه اونو خونده باشین بهش رسیدین، اون هم این که اینجا [در مماراة] می گه؛ «و قد یكون اجماله لکونه مجازاً او لعدم معرفه عود الضمیر». این که این مجاز بودن و این که یه سبب از اجمال مجاز بودن باشه رو عطف کرد به مغالطه ی ممارات، این کار خیلی درستی نیست. اون چیزی که تو المنطق ایشون داشت خیلی خوب و سراسر بود که؛ اشتراک و مغالطه ی اشتراک رو اعم معنا کرد. المنطق رو باید دیده باشید، که ما یه مغالطه اشتراک داریم اون جا خود ایشون تصریح کردن که اشتراک به معنای مشترک لفظی فقط منظور نیست، هر اشتراکی حالا، مثلاً فرض کنید اون جا یکی از مثالاش همین مجاز بود حتی، فرض کن یه لفظی بیاد ندونیم حقیقت اراده شده یا مجاز اراده شده، خلاصه تحمل دو احتمال رو داشته باشه. هر جا که یه لفظی تحمل دو احتمال رو داشته باشه، داخل در اون مغالطه اشتراک ایشون می شه. عملاً تو این «قد یكون» دوم که گفته «قد یكون اجماله لکونه مجازاً او لعدم...»، این عطف خوب نیست. در واقع این «مجازاً» رو باید می برد بالا. یعنی بالا که گفت «قد یكون اجماله لکونه لفظاً مشترکاً»، برید المنطق رو ببینید، این «لفظاً مشترکاً» اعم از اینه که مجاز باشه یا حقیقت باشه، این جابجایی یه مقدار انسجام رو از بین برده، حالا جدا از این جابجایی، ایشون تو «قد یكون» دوم عملاً تمرکزش می ره روی مغالطه ی ممارات. مغالطه ممارات رو هم توی منطق داشتید، مثال های معروفش هم همینا است. مثل؛ «قول القائل لما سئل عن افضل اصحاب النبی صلی الله علیه و آله؛ ...، اینکه از کسی پرسیدند که افضل اصحاب نبی کیست، گفت: «من بنته فی بینه». که دو حالت داره. می تونه دو تا تطبیق بشه. «من» یه بار می تونه منظور امیرالمؤمنین علی علیه السلام باشه، یه بار هم می تونه ابوبکر باشه، این «من»، یعنی افضل اصحاب کیه؟ اگه مراد از «من» امیرالمؤمنین باشه، یعنی امیرالمؤمنین، بنته، ضمیر هاء به پیامبر بر می گرده، کسی که، یعنی امیرالمؤمنینی که بنت پیامبر «فی بیت» آن کس است. که امیرالمؤمنین باشه. اگه ابوبکر منظور باشه، می شه «من بنته»، یعنی کسی که، اون «من» می شه ابوبکر، «بنته» ضمیر به خود این «من» بر می

گرده، یعنی بنت ابوبکر فی بیت رسول الله. در واقع مرجع ضمیرها متفاوت می شه و زمینه ی مغالطه ی مبارات تو بحث منطق بود. اینجا ما با جنبه ی مغالطه اش کاری نداریم، با جنبه ی اجمالش کار داریم، یعنی اگه کسی بگه «مَنْ بَنَتْهُ فِی بَيْتِهِ» ، کلام رو مجمل می کنه، و دقیقاً نمی شه مرادشو به دست آورد، یادتونه تعریف اجمال؟ خود ایشون در نهایت گفت که «ما جَهْلَ مراد المتکلم». یا مثال دیگه که مثال معروفیه؛ «**کقول عقیل: امرنی معاویه اسب علیاً**». امر کرد معاویه که من سب کنم علی را، «**أَلَا فَالْعَنُوهُ**». من هم لعنتش می کنم. خب «فالعنوه»، این ضمیرش به معاویه بر می گرده یا به امیرالمؤمنین؟ که حالا این جا یعنی احتمال داره، ولی نکته اش اینه، تو خیلی از اینا آخرش مراد متکلم معلومه. مثلاً همینجا اینکه به عقیل گفته و عقیل هم داره اینجوری می گه معلومه منظورش معاویه است. ولی می خواد از زیر بار حقوقی اش در بره. اینا اجمال نهایی نداره. دقت بکنید. یادتون هست تو مثال قبل، دیروز گفتم ایشون گفت «لکونه لفظاً مشترکاً» تو «قد یکون» قبلی، «و لا قرینه علی احد معانیه»، گفتم «و لا قرینه» چه نکته ای داره؟ نکته اش اینه که تا آخر مجمل می مونه، چون قرینه ای وجود نداره، اما اینجاها تا آخر مجمل نمی مونه، یعنی به قرینه ی اینکه متکلم کیه، فضا چیه، می فهمیم واقعاً منظورش لعن معاویه است، یا تو اون بالای منظورش امیرالمؤمنینه، ولی دارن تقیه می کنن. یعنی اینا آخرش مجمل نمی مونه. واضحه دیگه. اجمال بدوی دارن. می خوام بگم اینا رو کنار هم بذارین که ما تو جمع بندی می خوایم بگیم که خلاصه باید اجمال رو چی تعریف کنیم؟ ببینید ایشون اجمال رو یه جوری تعریف کرد که شخص احساس می کنه فقط اونایی رو ایشون می خواد مجمل بگه که اجمال نهایی هم داشته باشن، در صورتی که خیلیا اعم معنا کردن که تو جمع بندی عرض می کنم.

تا اینجا تو فضای مغالطات المنطق بود رفت تو فضای مغالطه اشتراک و مبارات و اینا، اینجا تو «قد یکون» سوم، ببینید اگه مغالطات المنطق رو دیده باشید خیلی مغالطات المنطق، ... اون بحث مغالطه تو منطقه، اینجا بحث اجمال تو اصوله، درسته یه اشتراکاتی دارن، دیدید مغالطه مبارات و مغالطه اشتراک، در واقع به درد بحث اجمال در اصول هم می خورن ولی تفصیل مرکب و ترکیب مفصل و اینایی که تو المنطق بود، و تو منطق اسلامی مطرحه، خیلی به درد بحث اجمال نمی خوره. مرحوم مظفر این «قد یکون» سومش که می گه؛ «قدیکون الاجمال لاختلال الترتیب ...»، منظور از اختلال ترکیب مشکلات صرفی نحویه. که اینجا به طور مشخص منظور قواعد ادبی و به طور مشخص نحو هست. اینو از کجا گرفته؟ اینو ایشون از بلاغت گرفته. عرض کردم انسجام مباحث اسباب اجمال خیلی بحث مهمیه، که هر کدام از علما هم با یه زاویه ای تبویب کردن که من تو جمع بندی عرض می کنم، مرحوم مظفر چیکار کرده؟ رفته هر چی تو ذهنش از جاهای مختلف اومده جمع کرده اینجا آورده. قشنگ معلومه یه تشویش و پراکندگی تو تراش هست که مرحوم مظفر سعی کرده اینها رو فهرست کنه زیر هم. دوتاش رو از المنطق و مغالطه آورد، همین «قد یکون» سوم رو رفته از بلاغت آورده. ببینید این چیه؟ می گه یه وقتایی منشأ اجمال اختلال ترکیبه، مثل این بیت، «**ما مثله فی الناس الا مملکاً، ابو امه حی ابوه یقاربه**». این رو همین طور بخونید و بهش فکر کنید اصلاً نمی فهمید به کی می گه، چی می گه؟ ضمیر چیه؟ ببینید درستش اینه، این در واقع شعر فرزذقه که در مدح دایی هشام بن عبدالمملک هست. حالا چرا فرزذق برای اون شعر گفته سرجاش! ولی این در مدح دایی هشام بن عبدالمملک، اون خلیفه ی امویه. می گه «ما مثله»، این ضمیر هاء به دایی بر می گرده، اسمش ابراهیم بوده، ابراهیم بن هاشم بن اسماعیل، «ما مثله» یعنی نیست مثل این ابراهیم، ابراهیم که گفتم دایی هشام بن عبد المملکه، می گه؛ مثل این «فی الناس» کسی نیست. یعنی انقدر آدم خاصیه، «الا مملکاً». یعنی الا کسی که خیلی مال و منال داره، و منظورش از این مملک این جا هشام بن عبد المملکه. یعنی کسی مثل این دایی در بین مردم نیست الا این خواهر زاده که همین پادشاه باشه، هشام بن عبدالمملک باشه. ببینید در واقع، «حی» این وسط، باید می آمد کنار «ما مثله فی الناس حی»، «حی یقاربه»، یعنی مثل این دایی در بین مردم یا آدم زنده ای که مثلاً بین اقارب باشه کسی نیست «الا ابو امه ابوه». الا این مملکی که پدر مادرش، پدر او است. یعنی چی؟ دایی و خواهر زاده رو در نظر بگیرید، می گه؛ «ابو امه»، یعنی

پدر مادر کی؟ ابو ام کی؟ پدر مادر همین خواهرزاده دیگه، همین هشام، ابوه؛ این ضمیر هاء به اون دایی بر می گرده! شعره دیگه سخت نگیرید. می خواد بگه «حی یقاربه»، فرض کنید حی موصوفه، این یقاربه صفتشه، بین صفت و موصوف فاصله افتاده با ابو. خود این ابو امه مبتدا است و اون ابوه خبره. یعنی هم بین مبتدا و خبر فاصله افتاده و هم بین صفت و موصوف. این از جهت قواعد ادبی اشکال ایجاد می کنه. تموم شد.

ایشون می گه «قد یکون اجمال لاختلال التركيب» مثل این، همین. اینو کجا خونیدین؟ اگه مختصر خونده باشین اونجا هست. در واقع این شعر کجا می آد تو بلاغت؟ تو بلاغت یه بحثی هست تحت عنوان فصاحت و بلاغت که همون اول تعریفش می کنند. می گن فصاحت کلمه، فصاحت کلام، فصاحت متکلم، تو فصاحت کلام، چند تا مؤلفه می شمردن، یکیش نداشتن تعقید بود، یعنی گره نداشته باشه، تعقید لفظی و معنوی بود. این به عنوان مثال تعقید لفظی بود که اینو خود متن داشت. یعنی متن خطیب قزوینی داشت که مختصر و مطول هم که تفتازانی شرح کرده، این متن رو داشت. طبق چاپی که من دارم همین اولاشه، صفحه ۲۲ است. متنش رو نگاه کنید، مهمه که آوردم بخونم براتون. شما الان یک چیز تو ذهنتون می آد، شما دو تا «قد یکون» قبلی رو از منطق و مغالطات آوردی یهو این سومی رو، اختلال ترکیب رو، از بلاغت آوردی، چرا داره قاطی می شه؟ دلیلش این است که **متأسفانه متأخرین ما یه بار فنی و جامع به بحث اسباب اجمال پرداختند**. باید یه بحث عنوان دار می داشتند به عنوان اسباب اجمال. باید ذیل این تیتیر به طور مفصل به نظام اسباب اجمال می پرداختند، که پرداختند. البته هر کس از یک زاویه ای پرداخته. به نظرم اگر بتوانید برید صفحه ی آخر جلد سه بحوث شهید صدر رو ببینید. یا اون آخر جلد ۵ محاضرات رو، چون اینا همه آخر مباحث الفاظه، یه دو صفحه ی آخر مباحث الفاظ هر عالمی رو ببینید یه مقدار به همین مجمل و مبین و یه مقدار به همین اسباب اجمال پرداخته. آقای خویی با یه زاویه ای وارد شده، به نظرم حتماً بحث آقای خویی رو ببینید چون ایشون [ظاهراً منظور مرحوم مظفر] متأثر از آقای خویی. آقای خویی رو اینجا ببینید یا شهید صدر یا آقا مصطفی رو ببینید، هر کدوم از اینا توضیحاتی دارن که حالا آقا خویی برام مهمه. نکته چیه؟ نکته اینه که نیومدن منسجم به اسباب اجمال بپردازن، چه مشکلی پیش اومده؟ اینکه هر کس با یه زاویه ای پرداخته، من اینا رو تو جمع بندی عرض می کنم. مرحوم مظفر چیکار کرده؟ مرحوم مظفر قشنگ معلومه نشسته تراش مختلف رو، یعنی همین متأخرین رو، آقای خویی رو دیده، قوانین رو دیده، قشنگ واضحه، مثلاً فرض کنید ایشون به کی عنایت داره؟ گفتم همیشه همیشه مرحوم مظفر آقای خویی حتماً جلوی چشمش هست با اینکه با هم معاصرند، حتماً استادش نائینی و اصفهانی هستن، نائینی اینجا خیلی بحث خاصی نداره و گرنه حتماً ایشون متأثر می شد. از آقای خویی اینجا متأثره، حتماً از قوانین متأثره. ولی ایشون یه کار خوبی کرده، فکر کرده ما قبلاً تو منطق و بلاغت و اینا یه چیزایی شبیه اینا داشتیم، یعنی چیزایی داشتیم که می شد پایه ی اجمال باشه، تو منطق تو مغالطات، مغالطات لفظیه، که دو تا «قد یکون» اول رو تو اون فضا آورد. توی بلاغت کجا داشتیم؟ اول بلاغت که بحث فصاحت کلامه، تعقید رو که وارد می شن، عبارت خطیب رو نگاه کنید، دقت کنید عبارت خطیب رو بخونم، خطیب تو بحث بلاغت داره عواملی رو می شماره؛ «والتعقید ان لا یکون الکلام ظاهر الدلاله علی المراد». اصلاً عبارت رو نگاه کنید چقدر شبیه تعریف اجمال ما شد! تو بحث تعقید لفظی تو بلاغت و فصاحت، ولی عبارت رو نگاه کنید، می گه تعقیدی که موجب از فصاحت افتادن کلام می شه چیه؟ «ان لا یکون الکلام ظاهر الدلاله». اینکه کلام ظاهر الدلاله نباشه، علی المراد. چقدر شبیه تعریف مجمل شد، همون طور که ایشون مجمل رو تعریف کرد؛ «ما لم تتضح دلالت» یادتون هست همون اول بحث؟ با دلالت تعریف کرد بعد خودش تعریف کرد «ما جهل مراد المتکلم». عملاً تو این متن تعقید جفتش هست. می گه کلام «ظاهر الدلاله» نباشه «علی المراد». بعد خود خطیب می گه «لخلل». به خاطر یه خللی. این خلل همین سبب اجمال ما هست. می بینید ایشون چون ذهنش اونجا هست می آره، **مرحوم مظفر اینو نمی آره به عنوان یه نظام مطرح کنه، مرحوم مظفر هر چی رو هر جا دیده به عنوان یه «قد یکون» آورده، ۵ تا «قد**

یکون» شده، این «قد یکون» سومش رو از اینجا گرفته، خوبی کار مرحوم مظفر اینه که سعی کرده جمع کنه جاهای مرتبط با هم رو و یه پرونده کنه. مشکلس اینه که نظام نداره. یعنی معلوم نیست چی شد، در عمل به مشکل می خوره. تو جمع بندی عرض می کنم. حالا، همین مثالو خطیب اونجا زده؛ «ما مثله فی الناس الا مملکا...»، این دقیقاً مثال همونجا است، که مرحوم مظفر هم اینجا آورده. چون این مثالو تو مرسوم کتب اصولی نمی بینید. یعنی اگه برید بگردید خیلی راحت این مثالو اینجا پیدا می کنید خصوصاً تو متأخرین. خواستم بگم ایشون ذهنش کجاست تا تو جمع بندی بتونیم خوب جمع بندی کنیم.

حالا وارد «قد یکون» ۴ می شه. ایشون می گه: «قد یکون الاجمال لوجود ما یصلح للقرینه». ببینید همه ی اینا پشت سر همه و هیچ ربط ساختاری به هم ندارن. این «قد یکون» ۴ رو احتمال خیلی زیاد می دم که ایشون مشخصاً از عبارت آقای خوبی گرفته. برید عبارت آقای خویی رو نگاه کنید. حالا شما محاضرات رو نگاه کنید. محاضرات البته دست ایشون نبوده از جهت تاریخی. یکی از دوره های قبل تر آقای خویی رو احتمالا دیده. ولی این بحث را آقای خویی دارد. چند جا این رو قبلاً دیدیم. چه بحثی؟ یه بحثی داریم وجود قرینه، یه بحثی داریم قرینیت موجود، اینکه ما تفکیک کنیم بین این دو تا بحث. من یادم هست این رو قبلاً چند بار توضیح دادم، خصوصاً تو جمع بندی عام و خاص ذیل بحث «تعقیب استثنا لجمل متعدده»، که خود ایشون آورده. یا یه جای دیگه هم داشتید؛ امر بعد از حظر. یادتون هست، تو امر بعد الحظر ر دقیقاً همین بحث قرینیت موجود اونجا مطرح شد یا حتی ذیل اصول لفظیه بود که من قبلاً این رو چند بار توضیح دادم. که ما یه موقع شک داریم قرینه ای داریم یا نه؟ به این می گن وجود قرینه، موجودیت قرینه، اصلاً شک داریم قرینه ای داریم یا نه. مثلاً اصول لفظیه رو اینجا جاری می کردیم، می گفتیم اگه شک داری قرینه ای داری یا نه، گشتی و فحص کردی و پیدا نکردی، اصل اینه که قرینه نیست و اصالة الظهور جاری کن. یه موقع یه چیزی تو کلام هست، شک داری این قرینه هست بر این یا نیست، به این می گن قرینیت موجود، دیگه اگه یادتون باشه اصول لفظیه این رو بر نمی داشت. یعنی اینجوری نبود که بگیم فرض کن یه کلامی داریم یه قیدی هم هست. ما نمی دونیم این قید قرینه بر خلاف ظاهر هست یا نه، نمی تونستیم بگیم اینجا اصالة الظهور جاری کن. خیلی بحث مهمی بود یادمه با تاکید و تفصیل اینو عرض کردم. اینجا دیگه اصالة الظهور جاری نمی شه. این دقیقاً تو همان امر بعد الحظر خودشو نشون می داد. حالا برید اون بحث امر بعد حظر رو ببینید یا تو تعقیب استثنا لجمل متعدده نشان می داد، حالا مرحوم مظفر می گه یکی از اسباب اجمال «وجود ما یصلح للقرینه» است. شما بنویسید، این یعنی قرینیت موجود یا موجودیت قرینه؟ یعنی قرینیت موجود است یا موجودیت قرینه؟ قرینیت موجود هست. یعنی یه چیزی داریم نمی دونیم قرینه هست یا نیست، این سبب اجمال می شه، چون اصول لفظیه جاری نمی شه. ولی موجودیت قرینه چی؟ موجودیت قرینه سبب اجمال نمی شه، چرا؟ چون با اصول لفظیه اون احتمال برداشته می شه. وقتی تو موجودیت قرینه شک داری، اصول لفظیه رو جاری می کنی، در واقع استظهار می کنی اجمال دیگه نداری. وقتی موجودیت قرینه باشه. ولی اگه قرینیت موجود باشه، اصول لفظیه جاری نمی شه در نتیجه استظهاری نمی تونی بکنی، در نتیجه می شه یکی از عوامل اجمال. پس یکی از عوامل اجمال موجودیت قرینه هست یا قرینیت موجود؟ قرینیت موجود. موجودیت قرینه اصلاً باعث اجمال نمی شه، چون اصول لفظیه رو داریم، اونو که جاری کنیم کار حل می شه. این نکته مهمیه. این نکته مهم رو که اینجا آورده خیلی کار عالی کرده ولی باز مشکل اینه که نظام نداره. برای این مورد خاص برید همین محاضرات آقای خویی یکی دو صفحه ی آخر جلد ۵ رو ببینید، ببینید آقای خویی اینو چطوری توی یه نظام آورده، نگاه کنید تا تو جمع بندی عرض کنم خدمتتون.

ایشون چه مثالی می زنه؟ کاش ایشون به جای این مثال که ۴-۵ خط اینجا مثال زده همون مثال امر بعد از حظر رو ارجاع می داد می گفت شما برید بحث امر بعد الحظر رو ببینید. یادتونه این که امر بعد الحظر باشه، همین بعد الحظر بودنش، یه چیزی بود که احتمال داشت که قرینه باشه بر عدم اراده ی وجوب؟ یادتونه امر که ظهور در

وَجُوب دارد، اگر قبلش یه نهی اومده باشه، آیا دوباره این امر ظهور در وجوب داره؟ اونجا چندتا نظر بود. یکی از اقوال خیلی جدی این بود که چون یه چیزی تو کلام هست، (یعنی همین بعد الحظر بودن، بعد از نهی بودن)، چون یه چیزی در کلام هست که صلاحیت قرینه بودن داره، حتی اگر ما یقین نداریم که این قرینه است، ولی همین که صلاحیت داره کلام رو مجمل می کنه. این دقیقاً همین بحث بود. ایشون رفته یه مثالی زده، که یکی از بحثای اختلافی شیعه و سنی، اهل سنت به این آیه استدلال می کنند برای عدالت صحابه، ما می خوایم بگیم نه نمی شه با این استناد کرد به عدالت صحابه. این آیه ی شریفه که؛ (مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ)، خب اهل سنت می خوان از این چه برداشتی کنند؟ برداشتای آب دوغ خیاریه ولی خب! آیه، این یعنی در ادامه اش هم شواهدی هست، «فَإِنْ هَذَا الْوَصْفُ»، وصف منظورش (و الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ) هست. اینجا وصف معنای لغوی منظوره. «فِي الْآيَةِ يَدُلُّ عَلَى عَدَالَةِ جَمِيعٍ مِنْ كَانٍ مَعَ النَّبِيِّ...»، چرا؟ چون گفته (و الَّذِينَ مَعَهُ)، این معنی یعنی مثلاً صحابه. می دونید حرفای مسخره ای دارن که مثلاً صحابه به کی می گن؟ دیدم، یعنی کتاب هایی که تو خود عربستان چاپ شده می گه هر کسی یه دقیقه در زمان حیات رسول الله به دنیا آمده باشه، یه دقیقه قبل از وفات ایشون مثلاً، این هم جزو صحابه است. این واقعاً یه چیز خنده داریه!

«يَدُلُّ عَلَى عَدَالَةِ جَمِيعٍ مِنْ كَانٍ مَعَ النَّبِيِّ...»، اینکه می گم چاپ رسمی به قول خودشون حرمین شریفین بود. اینکه دارم می گم کتاب رسمی خودشونه. وهابی ها رو می گم و الا تو اهل سنت خب اختلافه، رویت شرطه، شرط نیست، چقدر باید باشه و ...

«... جَمِيعٍ مِنْ كَانٍ مَعَ النَّبِيِّ مِنْ أَصْحَابِهِ إِلَّا...»، تا اینجا استناد اهل سنته، ایشون می خواد بگه الا، ذیل آیه، ادامه اش، یعنی همین که می گه؛ (أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ) که گفته؛ (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ)، این «منهم» یعنی یه قیدی داره، اون کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، نه هر کس که مع النبي باشه. (مَغْفِرَةً وَ أَجْرًا عَظِيمًا). می گه این ذیل [که آورده شد]، «صَالِحٌ لَأَنْ يَكُونَ قَرِينَهُ عَلَى الْمُرَادِ بِجُمْلَةٍ (وَالَّذِينَ مَعَهُ)». یعنی تو عبارات قبل، می گه این صلاحیت داره که قرینه باشه، ما که می گیم این قرینه است. دقت کنید، می گم کاش مرحوم مظفر این مثال رو نمی آورد. ما می گیم این واضحه که همه صحابه نیستند، آن صحابه ای که (آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) هستند، مثل امیرالمؤمنین، مثل خیلای دیگه. ما که اینو می گیم، یعنی می گیم این «ذیل» قرینه است. ولی الان در احتجاج با اهل سنت می گیم اگر هم شما قبول نداری که این قطعاً قرینه است، حداقل چون صلاحیت قرینه بودن دارد، از صدر آیه نمی تونی استظهار کنی. یعنی کفش اینه که آیه مجمل می شه. ما که نمی گیم مجمل می شه، ما تو اندیشه ی شیعی می گیم این ظهور داره، نه اینکه چون اندیشه شیعی داریم، بلکه با قواعد استظهاری می گیم ظهور داره، ولی اگر نگی هم ظهور داره در مراد ما، حداقل در مراد شما ظهور نداره و جمله. تهش اینه. می گه «فَتَصْبِحُ الْآيَةُ مَجْمُلهً مِنْ هَذِهِ الْجَهَّةِ»، حواستون باشه، خیلی از شیعه نمی گن این جمله، ایشون تو احتجاج با اونا می گه حداقل مجمل می شه. من دارم حرف ایشون رو تبیین می کنم.

(سوال ...)

«مع» رو شما داری خیلی جدی و معیت واقعی و همدل و همراه بودن معنا می کنی؟ اونا می گن «مع» یعنی «با» هست. اونا وقتی اینطوری می گن ما می گیم ته تهش جمله. برای مراد خودت نمی تونی استدلال کنی.

این خیلی مهم بود، بهتون بگم. این «قد یکون» ۴ که «لوجود ما یصلح للقرینه» خیلی مهم بود. فقط آقای خویی رو حتما ببینید.

«و قد یکون الاجمال ...»، «قد یکون» ۵ هم خیلی مهمه ولی متأسفانه ایشون توضیح بیتشتی نمی ده. می گه «قد یکون الاجمال لكون المتكلم في مقام الإهمال و الإجمال»، اصلاً می گه متکلم در مقام و اجمال و اجمال باشه. مقام اجمال و اجمال یه فرق مهمی با هم دارن، بذارید تو جمع بندی بیشتر توضیح می دم. ببینید بحث ما الان مگه سر اسباب اجمال نیست؟ یکی از اسباب اینه که متکلم در مقام اجمال باشه؟ این یعنی چی؟ محل بحث ما اسباب اجماله. بگیم یکی از اسباب اجمال اینه که متکلم در مقام اجمال باشه. ببینید، **اجمال یعنی اصلاً متکلم اراده کنه که بخواد مجمل صحبت کنه**، نه اینکه صحبت کرده مثلاً قرائن حذف شده تا به ما برسه، یا فرض کنید مثلاً نُسَخ تخفیف کردند، نقطه ای نگذاشتند، اعرابی نداشتند، اینها نه! اصلاً متکلم از اول می خواسته که این کار رو بکنه. حالا من تو جمع بندی که وارد شدم عرض می کنم، یه سری اجمال ها به خود متکلم بر می گرده. یه سری اجمال ها به فهمنده که ماییم بر می گرده، یه سری اجمال ها به مسیر رسیدن حرف متکلم به ما بر می گرده، این سه تا رو که تفکیک کنیم نظام خودشو خوب نشون می ده. ولی حالا اینجا ایشون اینو اشاره کرده، خوب هم اشاره کرده که متکلم در مقام اجماله، خودش بخواد از اول اجمال گویی کنه، اصلاً نمی خواد واضح صحبت کنه. فرقی با اجمال چیه؟ **اجمال تو همون فضاهاییه که مثلاً کسی بخواد مبهم صحبت کنه، با تقيه صحبت کنه، یه جورى بگه که مثلاً هم این طرف برداشت خودش رو کنه هم اون طرف، اجمال چیه؟ اجمال؛ می گن جایی که اصلاً متکلم در مقام بیان از این جهت نبوده، که بخواد اجمال یا تفصیل بگه.** پس متکلم یه وقت در مقام بیان هست، یه وقت نیست. اگه در مقام بیان نیست، اصلاً بهش می گن در مقام اجماله. اینو کجا خوندین؟ تو همون بحث مقام بیان، صفحه ی ۱۹۷ خوندین، مقام بیان مقابلش مقام اجمال بود، حالا صفحه ی ۱۹۷ رو نگاه کنید، ذیل بحث مقدمات حکمت، **اهمال یعنی اصلاً در مقام بیان نیست.** حالا در مقام بیان باشه، یه وقت در مقام بیان اجمالی، به این می گن اجمال، یه وقت در مقام بیان تفصیلی، ولی مثلاً راوی بد روایت کرده، یا ما دور شدیم و قرائن از بین رفته، دوباره مجمل می شه، واضح شد؟ در مقام اجمال نبوده ولی باز برای ما مجمل می شه. یه وقتی که در مقام اجمال هست دیگه تا قیام قیامت ممکنه برای ما مجمل باشه، ممکنه معصوم بعدی بیاد تفصیل بده. حالا می گه؛ «الی غیر ذلک ...»، اینجا مثالی هم نزده. «الی غیر ذلک من موارد الاجمال مما لا فائده کبیره له». متأسفانه ایشون می گه «لا فائده کبیره». که من خیلی با این مشکل دارم. اصلاً اساس باب مجمل و مبین همین جا است که بگیم اساس کار مجمل و مبین اینه که اولاً اسباب اجمال مشخص شود، در نتیجه راهکارهای برون رفت از این اجمال مشخص شود. این باب مجمل و مبین اساس مباحث تفسیری ما است. که حالا من اینارو تو جمع بندی عرض می کنم. متأسفانه ایشون می گه «لا فائده کبیره»، که اتفاقاً فائده ی کبیر داره.

«ثم اللفظ قد یکون ...»، ایشون دو تا نکته برای تتمیم می گه که یکی خیلی اشتباهه و یکیش درسته. نکته ی اولش اشتباهه. نگاه کنید، ایشون این رو متأثر از آخوند تو کفایه می گه که؛ «ثم اللفظ قد یکون مجملاً عند شخص، مبیناً عند شخص آخر». **ایشون داره عملاً اجمال رو به نسبت افراد نسبی می کنه.** می گه یه چیزی برای یه کسی می تونه مجمل باشه، همون برای کس دیگه می تونه مجمل نباشه. شما به این فکر کنید ببینید اصلاً حرف درسته؟ در واقع این بر می گرده به باز فهمی صحیح اجمال. اصلاً ما به چی می گیم مجمل؟ اجمال یه چیزیه که وابسته به سامع هم هست؟ که بگیم یکی یه چیزی براش مجمله و یکی همون چیز براش مجمل نیست؟ این می تونه یه تفسیر صحیحی داشته باشه ولی ایشون قشنگ ناظر به آخوند تو کفایه است و عین حرف آخوند رو داره می زنه که تقریباً اکثر کسانی که بعد از آخوند اومدن به اون حرف آخوند تو کفایه اشکال کردن. آقای سبحانی هم اشکال داره و قبول نمی کنه.



(سوال ...)

نه تو کتابای اصلیش برید، محصولو ببینید، مبسوط که آخرین کتابش هست رو ببینید، همه اش به آخوند اشکال می کنه و این حرف رو قبول نداره. می گم، می شه یه تفسیر صحیحی از این کرد. حالا شما به این فکر کنید. اصلاً معنی داره بگیم یه چیزی نسبت به یکی اجمال داره؟ یعنی اجمال ی چیز ثبوتیه یا اثباتی؟ یعنی من نرفتم فحص کنم، تقصیر منه، کلام اجمال پیدا بکنه، ما می گیم کلام اجمال پیدا می کنه یا می گیم تو برو بگرد؟ تو درس نخوندی، تو معنای مثلاً یه لغت رو بلد نیستی، رجوع به لغت نامه نکردی، هزار و یه مشکل داری، تو نفهمیدی، خب اون یکی چی کار کرده که فهمیده؟ اون رفته کار ادبی کرده، کار زبانی کرده، کار تفصیلی استظهاری کرده و فهمیده. باید بگیم چون تو کار نکردی و نفهمیدی کلام اجمال داره؟

(سوال ...)

اون همون تفسیر صحیح هست، به این فکر کنید ببینید چطور می تونید درست کنید. این که منظور ایشونه با این غلظت قطعاً غلطه. مثلاً فرض کنید طرف نرفته لغت نامه ببینه، - مثال اینجوری هم زدن - طرف نرفته لغت نامه ببینه، بگیم خب برای این مجمله، برای اونی که رفته دیده مجمل نیست. این چه ربطی داره؟ برو تلاشت رو بکن ...، باید منظور این باشه که ما رفتیم تلاش کردیم، فحص کردیم، تمام زحمت های زبانی رو کشیدیم، حالا بعد این باز ممکنه برای یکی مجمل باشه برای یکی نباشه، اینجا می شه یه وجهی در نظر گرفت، حالا روی این فکر کنید.

نکته دومش هم نکته ی خوبیه. می گه: « ثم المبین قد یكون فی نفسه مبیناً و قد یكون مبیناً بکلام آخر»، که اون کلام آخر «یوضح المقصود من کلام الاول». این چیزی نبود که آخر بیاریم، اینو باید همون اول می آوردیم. این نکته خیلی درستیته. ببینید اصلاً نظام بحث اینه: ما یه سری چیزا داریم، مجمله، در واقع یه سری عبارات و معانی و کلمات داریم که مجمله، یه سری مبینه. مبین یعنی چی؟ یعنی دلالتش واضحه و مرادش برای ما معلومه. حالا یه اجمال داریم در مقابل مبین. ایشون اینجا می گه مبین دو حالت: یا مبین بنفسه هست، یعنی خودش مبینه، فرض کنید مثلاً لفظ ماء. حالا تو عبارتی، مثلاً «ایتینی هاء!». این واضحه چیه دیگه، آب برای من بیار. یه وقتایی نه. خودش مبین نیست، ولی با یه قرینه ی دیگه ای مبین می شه. یعنی می گه: « قد یكون مبیناً بکلام آخر»، به این می گه به وسیله یه مفسری، به وسیله ی یه مبینی، مبین شده. یعنی چیزی می آد این رو تبیین می کند. یه بیانی، - اصطلاحاً هم بهش می گن بیان - یه بیانی می آد اینکه مجمل بوده رو مبین می کنه. این باید بیاد اول اول بحث و توی همون بحث کلان اثر بذاره. گفتم تو تعریف اجمال، اجمال نهایی رو دارید تعریف می کنید یا اعم از اجمال نهایی و بدوی رو؟ گفتم یه سوالی اول مطرحه که اصلاً ما به چی می گیم مجمل؟ به چیزی که تا آخر آخرش، حتی اگه همه قرائنو هم جمع کنی، آخرش استظهار نشه؟ به اون می گید مجمل؟ می بینید تو کلمات علما فقط به اون نگفتن، به اجمال های بدوی هم گفتن مجمل. یعنی مجمل رو اعم معنی کردن. واضح شد؟ خود این هم یه قرینه است. وقتی ما می گیم ی چیزی یا خودش مبینه یا ...؟ یعنی این قرینه بر کدوم می شه؟ می گیم یا خودش مبینه یا به وسیله ی چیز دیگری مبین می شه. یعنی چی؟ یعنی خودش مجمله یه چیز دیگه می آد اینو مبین می کنه. خلاصه ما اینو جزو مبین ها حساب کنیم یا جزو مجمل ها؟ اینجا تو اصطلاح اول ما این جزو مبین می شه یا مجمل؟ جزو مبین می شه دیگه، در



نتیجه اگر کسی روی این خیلی پافشاری کنه باید اجمال رو فقط اجمال نهایی تعریف کنه. یعنی فقط باید خیلی تنگ و به معنای اخص معنی کنه. حالا ببینید این درسته یا نه. البته این اختلاف اصطلاح می تونه باشه، ولی ما می خوایم بگیم اینطوری نیست. علماً معمولاً باب مجمل و مبین و اجمال رو اعم تعریف کردن. حالا تو جمع بندی عرض می کنم.

این شماره یک که شماره ی خیلی مهمی بود.

۳۴:۳۴

شماره ی دو، یعنی دومین فرازی که ایشون می گه؛ «مواضع الذی وقع الشک فی اجمالها»، مواضعی که شک می شه در اجمالش، ببینید بحث چیه؟ اینجا می گه «لکل من المجمل و المبین امثله من الآيات و الروایات و...». نگاه کنید، مثال هایی از آیات و روایات هست. مثلاً می گیم فلان آیه مجمله، فلان آیه مبینه، فلان روایت مجمله، فلان روایت مبینه، شما به من بگید اگه یه چیزی مجمل باشه باید چیکار کنیم؟ بستگی داره که مجمل رو به معنای اجمال نهایی دارم می گم یا اجمال بدوی، اگه اجمال نهایی دارم می گم که دیگه کاری نمی شه کرد، مجمله دیگه، یعنی هر کاری کردیم نشده و دیگه مجمله. اگه منظورم اجمال اعمه، اگه اجمال بدویه باید تلاش کنیم یه بیانی پیدا کنیم بیاد اینو مبین کنه. اگه مبین هم هست که دیگه مبینه، یعنی استظهار می شه. که می گه؛ «و الکلام العربي لا حصر لها، و لا تخفی علی العارف بالكلام»، «ألا...»، اینجا ش مهمه، «انَّ بعض المواضع قد وقع الشک فی کونها مجمله او مبینه». ببینید این یه بحث قدیمی، من تو جمع بندی می گم، از روز اول یه سری آیات و روایات خاص بوده، همیشه تو کتابها در موردشون دعوا بوده، حالا یا بین اشاعره و معتزله، یا بین اهل سنت و شیعه، معمولاً بین مذاهب اسلامی تو بعضی آیات و روایات اختلاف بوده، که مثلاً یه عده می گفتن این معنای اینه، یه عده هم معنای اونو، یه عده می گفتن مجمله، معلوم نیست اینه یا اون. درست شد؟ اینا آروم آروم از تفسیر و فقه راه پیدا کرد به اصول، یعنی اول این موارد تو تفسیر یا تو فقه دعوا بود سرش. بعد آروم آروم اینا راه پیدا کرد به اصول. تحت چه عنوانی؟ تحت این عنوان که ما تو اصول مشخص کنیم اینا اساساً مجملن یا نه، مجمل نیستن. خب یه سوال مطرحه، این چه ربطی به اصول داره؟ مگه اصول قرار نبود قواعد کلان مشترک بین ابواب باشه؟ حالا اینکه یه آیه خاص، مثلاً این منهای اول رو نگاه کنید؛ (السارق و السارقه فاقطعوا ایدیهم)، فرض کنید تو تراش دعوا است که منظور از قطع چیه؟ منظور از ید چیه؟ به نظرتون این یه دعوای اصولیه یا یه دعوای فقهی و تفسیری؟ کدومه به نظرتون؟ واضحه فقهی و تفسیریه. مثلاً تو آیه ی قرآن رسیدی به «والسارق و السارقه» اونجا تفسیرش کن. یا تو فقه رسیدی به بحث سرقت، تفسیرش کن، آخه این چه ربطی داره بیاد تو اصول؟ واقعاً تو اصول اومدنش کار درستی نیست. قدما آوردن زیاد هم آوردن. ایشون هم به تبع قدما اینو آورده. غالب این مثلاً این جوریه، مگه اینکه یه چیزی بگیم، بگیم سر یه آیه ی خاص مثل آیه ی اول بحث نکن. واقعاً این منهای اول ربطی به علم اصول نداره.

منهای دوم رو نگاه کنید. همین دو خط اول صفحه ۲۰۹، منهای دوم. می گه «منها قوله لا صلاة الا بفاتحه الكتاب». ببینید؛ اگه این مثال باشه باز م ربطی به اصول نداره، اینم یه بحثی ذیل خود باب صلاته، می گه؛ «و امثاله من المركبات التي تشتمل علی كلمة «لا» التي لنفی الجنس...»، بعد کلی مثال می زنه. می بینید؟ «لا صلاة الا بطهور»، «لا بیع الا

فی ملک»، «لا صلاة لمن جاره...»، «لا غيبة لفاسق» و...، ببینید تو منهای دوم داره از یه قالب صحبت می کنه، قالب «لا - یه چیزی - لمن لا - یه چیزی» مثلاً! این قالب چون کلانه و شایعه، این می تونه یه بحث اصولی باشه. واضح شد؟ یه منهای سومی هم دو سه صفحه بعد می گه، اونم تا حدی می تونه کلی باشه. ولی انصافاً این منهای اول یه بحث اصولی نیست. این یه بحث خاص تو یه آیه ی خاصه. واضح شد؟ حالا تو جمع بندی اینا رو بیشتر باید توضیح بدم. وقتی خدا توفیق داد من نظام کلانی که تو ذهنم هست که باید باشه رو عرض کنم خدمتتون، فکر کنم یه مقدار واضح تر بشه. حالا دعوا شده اینا مجملند یا نیستند. می گه؛ «و المتعارف عند الاصولیین أن یذکروا بعض الأمثلة من ذلك». ببینید خود ایشون می گه؛ متعارف نزد اصولیین اینه. شما بنویسید متعارف نزد اصولیین قبل از آخوند اینه. اصلاً آخوند خراسانی یه تحول، یعنی یه آسیب بزرگی به بحث مجمل و مبین زد. که آخوند خراسانی اومد مجمل و مبین رو تبدیل کرد به یه خاتمه نیم صفحه ای آخر بحث مطلق و مقید. در صورتی که تو تراش ما مجمل و مبین یه باب خیلی مفصل و مهمی بوده. حالا توضیح می دم چی شد آخوند اومد اینو خیلی کوچیک دید، متأخرین هم غالباً در حد یکی دو صفحه بیشتر بهش پرداختند. شما برید ببینید. مرحوم مظفر که می گه «متعارف عند الاصولیین»، شما بنویسید اصولیون قبل از آخوند خراسانی. در واقع عند الاصولیین قدما نه اصولیین متأخرین. که بعضی از امثله رو ذکر کنند «لشحذ الذهن و التمرین». خود ایشون هم معلومه که تحلیلی نداره از اینکه چرا این مثالا رو ما باید اینجا بحث کنیم. ایشون می گه فقط برای تمرینه. ما جوامهون به مرحوم مظفر همون جوابیه که مثل آقای مکارم در انوار الاصول می ده. گفتم همه اش همون دو سه صفحه ی آخر بحث الفاظه دیگه. که برای ایشون می شه وسطای جلد دو. ایشون خودش توضیح می ده که این فقط برای تمرین و اینا نیست. بعضی از اینا چون قالب کلان مشترک بین ابوابه واقعاً مسئله ی اصولیه که حرف خوبی هست. ایشون می گه؛ «نحن نذكر بعضها...» البته خیلی هم بعض رو نگفته، راستش بیشتر چیزایی که تو تراش بوده رو ایشون عملاً آورده. از یه جهت خوبه، واقعاً از یه جهت آدم احساس می کنه اینجا خیلی کاربردی شد چون پر از آیات و روایاته. «اتباعاً لهم و لا تخلوا من فائدة للطلاب المبتدئين». که شأن شما اجل از این عبارته.

اجازه بدین منهای اول رو بخونم چون بحث اصولی نیست و برای ما مهم نیست. می خوام سریع بخونم و رد شم ازش. ببینید آیه اول؛ «فمنها: قوله تعالى: (والسارق والسارقة فاقطعوا ايدهما)». سوال اول شما باید این باشه که این چه ربطی به اصول داره؟ جواب ما هم اینه که هیچ ربطی به اصول نداره، اصلاً نباید تو اصول می آوردی. این یه بحثی بوده که تو تفسیرا اختلاف بوده، یا توی فقه. توی دو ناحیه اختلاف بوده، یکی اینکه منظور از «ید» کجا است که باید قطع کنی؟ می دونید که اختلافه که فقط انگشتا است؟ کف دست از مچ؟ تا برو بالا تا برسه به شونه، که از کجا باید قطع کرد؟ یکی هم اینکه قطع یعنی چی؟ یعنی اینکه کاملاً بکنی و بندازی کنار یا اینکه یه زخمی بکنی و یه خراشی بدی مثلاً؟ از این دو جهت اختلاف بوده، اختلاف نه بین شیعه ها! اینا غالباً بین اهل سنت با هم بوده. غالباً حتی معمولاً بین شیعه و سنی هم نبوده. معمولاً بین دو فرقه از اهل سنت بوده که آروم آروم اومده تو اصول اهل سنت، بعد ما، چون الذریعه و العده که اولین کتابای اصولی هستن غالباً ناظر به کتابای اهل سنت تو مسئله بودن نه تو جواب! جوابا کاملاً شیعه، تو مسئله ناظر به اهل سنت بودن اینا تو کتب اصول ما راه پیدا کرده. از یه جهت اینا حذف بشه بهتره، یعنی بره تو فقه. نه اینکه مهم نیست بره تو همون فقه و تفسیر. ایشون می گه؛ «فقد ذهب جماعة إلى أنَّ هذه الآية من المجمل المتشابه»، دقت کنید اینجا رو، مرحوم مظفر یه کلکی اینجا داره می زنه! می گه بعضیا گفتن این آیه جزو آیات مجمل متشابه هست، شما زیر چی باید خط بکشید؟ متشابه. چی شد؟ شما از همون اول داری بحث مجمل و مبین می کنی. چی شد اینجا یهو متشابهو عطف کردی به مجمل؟ اینجا یه پرونده باز می شه که پرونده خوبی هم هست. خدا رو شکر که ایشون اینو آورد که ما بهانه قرار بدیم تو جمع بندی

به یه چیزی پردازیم. ما سه دسته اصطلاح داریم، یه اصطلاحی که الان خونددیم؛ **مجمل و مبین**. یک اصطلاح هم تو بحثای تفسیری داریم به اسم **محکم و متشابه**. یه اصطلاح هم داریم که یه وقتایی استفاده می شه، **اصطلاح تأویل**. معمولاً مقابل تأویل یا مؤول، می گن ظاهر. می گن **ظاهر و مؤول**. می گن یه چیزی یا ظاهره یا مؤوله. مؤول هم یعنی تأویل شده. خلاصه نسبت این سه دسته اصطلاح چیه؟ مجمل و مبین، محکم و متشابه، ظاهر و تأویل. شما برید زبده ی شیخ بهایی رو برای این بحث حتماً ببینید. زبده ی شیخ بهایی یه کتاب خیلی خلاصه ای هست، همین قسمتش رو ببینید که به اون چاپی که من دیدم صفحه ی ۵۵ هست، زبده شیخ بهایی چون یه عبارت مهمی داره. حالا این رو من تو جمع بندی عرض می کنم، ایشون که هیچی نگفت. ایشون خیلی به زرنگی مجملو به متشابه عطف کرد. برداشت آدم اینه که ذهن مرحوم مظفر اینه که مجمل تو اصول همون متشابه تو تفسیره. بهتون بگم، اتفاقاً آقای مشکینی به این تصریح کرده. آقای مشکینی خودمون که به رحمت خدا رفتند تو اون کتاب اصطلاحات الاصول که دارن، تصریح کردند که مجمل و مبینی که ما تو اصول می گیم همون محکم و متشابهیه که تو تفسیر می گن، حالا این حرف درسته یا نه، گفتم شیخ بهایی رو ببینید، ایشون غیر از این می گه. و خیلیا غیر از این می گن، حالا ببینید صحبت می کنیم تو جمع بندی. حالا ... از دو جهت این آیه مجمله. «**إِذَا مِنْ جِهَةٍ لَفْظُ الْقَطْعِ**». چرا لفظ قطع مجمله یا متشابه به نظر بعضیا؟ «**باعتبار انه يطلق على الإبانة**». می گه یه وقتایی قطع اطلاق می شه به معنای ابانه، ابانه یعنی جدا کردن، کندن، «**و يطلق على الجرح**»، زخمی کردن. حالا اسم مصدری معنی کنیم، «**كما يقال لمن جرح يده بالسكين: ...**»، می گه کسی که دستش رو با چاقو زخمی کنه بهش می گن «**... قطعها**». یعنی دستش رو زخمی کرد. ایشون داره مثال می آره از عرف، که قطع به معنای جرح به کار رفته. «**كما يقال لمن أبانها كذلك**». یعنی به کسی که دستش رو قطع کنه هم می گن «**قطعاً**». می گه جفتش هست، در نتیجه تو آیه منظور از «قطع» کدومه؟ از این جهت مجمله. البته مرحوم مظفر اینو قبول نداره، جلوتر می گه من اینو قبول ندارم. می گه قطع به همون معنای ابانه است. معنای جرح، مجازاً به کار می ره، جلوتر می گه.

حالا، یه بار از جهت «قطع» مجمله یه بار از جهت لفظ «ید». «**و إِذَا مِنْ جِهَةٍ لَفْظُ «اليد» باعتبار أنَّ «اليد» تطلق على العضو المعروف كله**»، یعنی دست دیگه، عضو معروف یعنی از شونه تا انگشت، «**و على الكف الى اصول الاصابع**»، یه کم عبارتشو بد گفته. ایشون ناظر به اون روایت معروف امام جواد علیه السلامه. یه جور می گه «**كف الى اصول اصابع**»، شما «**كف الى اصول اصابع**» رو کجا باید فرض کنی؟ می گه یه جور می گه، می گم بد نوشته، چون ناظر به اون روایت قطعاً منظورشون فقط انگشتا است. یعنی **سَرِ** انگشت تا **تَه** انگشت. دون **الكف**. «**و على العضو الى الزند**»، یعنی تا میچ دست، «**و الى المرفق**»، می بینید به ترتیب، یعنی تا **سَرِ** انگشت، میچ تا آرنج، خلاصه کدام منظوره؟ «**فيقال مثلاً تناولت بیدی ...**»، ایشون مثال از عرف می آره دوباره، که من با دستم غذا خوردم، می گه؛ «**أما تناول بالكف، بل بالانامل**»، با **سَرِ** انگشت هات خوردی. می خواد بگه اینا اطلاقات مختلفه.

۴۶:۰۰

خود ایشون می گه «**و الحق أنها من ناحية لفظ «القطع» ليست مجملَةً**»، می گه از ناحیه لفظ قطع مجمل نیست. چرا؟ یعنی شما بنویسید بخلاف یه عده از اهل سنت که این جا اختلاف داشتن که می گفتند مجمله. «**لان المتبادر من لفظ القطع هو الابانه و الفصل**»، متبادر یعنی چی؟ یعنی معنای حقیقی، یعنی معنای حقیقی، ما وضع له اش، همون ابانه است، همون جدا کردن. «**و إذا اطلق على الجرح فباعتبار أنه أبان قسمًا من اليد**». می گه در معنای جرح

مجازی به کار می ره. در نتیجه «فتكون المسامحة في لفظ اليد عند وجود القرينه لا ان القطع استعمل في مفهوم الجرح»، می گه اینطور نیست که مشترک لفظی باشه، بلکه وضع شده برای قطع، برای همون ابانه، در معنای جرح هم مجازی به کار می روه. در نتیجه اینجا ما مشکلی نداریم. ما باید حمل بر معنای حقیقی کنیم آیه رو مادامی که قرینه نداریم. اینجا هم قرینه نداریم در نتیجه مشکلی نداره. «فيكون المراد في المثال من «اليد» بعضها، كما تقول: «تناولت بيدي»، و في الحقيقة اما تناولت بعضها». می گه اینا استعمالاتیه که مجازیه و همون قطع به معنای ابانه است.

«اما من ناحیه اليد، فان الظاهر ...»، اما از ناحیه ی «ید» یه مشکلی داریم که: «فإن الظاهر أنَّ اللفظ لو خُلِّي و نفسه يستفاد منه إرادة تمام العضو المخصوص»، یعنی می گه معنای حقیقی ید کل دست از شانه به پایینه. «ولكنه غير مراد یقیناً فی الآیه». می گه این مراد در آیه نیست یقیناً. از کجا میدونی یقیناً؟ چرا؟ باید بنویسید به قرینه ی اجماع و روایات. این یقیناً که یقیناً استظهاری نیست. از کجا معلوم، شاید در آیه منظور همین باشه. ولی به قرینه ی اجماع، یعنی اجماع مسلمین اینه که منظور از قطع، قطع از شونه نیست. می بینید هیچ کدوم از مسلمین رو از شونه قطع نمی کنند. که اون اجماع هم ریشه در روایات داره. یقیناً می دونید ایشون ناظر به کیه. ناظر به صاحب معامله. صاحب معالم گفته اینجا مجمل نیست و ظهور در همون از شانه داره. بعد روایات می آد مثلاً تعارض می کنه و حلش می کنه. ایشون می خواد بگه حرف صاحب معالم درست نیست. درسته که در واقع ظهور در شانه به پایین داره، ظهور به معنای اینکه وضع شده، ولی اینجا به قرینه ی اجماع اینجوری نیست. حالا اینکه حرف مرحوم مظفر درسته یا باید اون تحلیل رو بگیریم، ببینید آخرش هیچ فرقی نداره، آخرش ما به روایت عمل می کنیم. بحث سر اینه که اول یه ظهوری تو این داره بعد ظهور خراب می شه و تعارض می شه، یا نه از اول، در واقع همون دعواییه که تو قرینه ی متصل و منفصل وجود داشت و با اون توضیحش. می گم اینجا چون بحث اصولی نیست نمی خوام بهش پردازم. دیگه دعب خودمون رو عرض کردم توی اصول مظفر، باید یه جاهایی رو سریع تر بگذریم، اونجاهایی که خیلی ثمره ی اصولی نداره. خلاصه ایشون می گه؛ «غير مراد یقیناً فی الآیه، فیردّد بین المراتب العديدة ...»، «مرددیم بین مراتب عدید، «من الاصابع الى المرفق»، یعنی از انگشتا تا آرنج، یا جاهای دیگه، «لانه بعد فرض عدم اراده تمام العضو لم تکن ظاهره فی واحده من هذه المراتب»، می گه اینجا چند تا احتمال داره، تو هیچ کدوم ظهور نداره. «فتكون الآیه مجملة في نفسها من هذه الناحیه»، ببینید لزومی داشت مرحوم مظفر اصرار کنه که «غير مراد یقیناً» به نظرتون؟ مرحوم مظفر مشککش اینه که متبادر از ید کل دسته، از شانه به پایین. ایشون می خواد بگه کسی مثل صاحب معالم نیاد بگه چون این وضع شده، دقت کنید، چون وضع شده برای کل دست، و اینجا باید حمل کنیم بر حقیقت! ایشون یه جوری می گه یقیناً، یه کم بد می گه، باید بگیریم **ما قرینه ی متصل حالیه داریم**. یادمه که مفصل اینو توی عام و خاص و مطلق و مقید توضیح دادم، تو اون جلسات استظهاری هم هست، که در واقع قرینه ی متصل، فقط قرینه متصل لفظیه نیست، قرینه ی متصل حالیه هم داریم، که اینجا این آیه با توجه به سیره و فرهنگ زمان صدورش، قرینه ی حالیه اش این بوده که قطعاً معنای حقیقی مراد نبوده. در اینکه معنای حقیقی که کل دست مراد نبوده شکی نیست، شک در اینه که از کجا حالا؟ از شونه نیست این درست، این قرینه ی حالیه است، به خاطر سیره و ... ولی حالا از آرنجه؟ از مچه؟ از سر انگشتانه؟ از کجا است؟ تو این اختلافه. در نتیجه مجمل می شه. «و ان كانت مبينة بالأحاديث عن آل البيت عليهم السلام». گرچه مبینه، یعنی قرائن منفصله داریم، در واقع بهتر از احادیث، ایشان بهتر بود همین که عرض کردم رو بگه، یعنی سیره ی خود رسول الله، یعنی این آیه که اومد اجرا شد دیگه، **خود اون اجرا قرینه ی کالم متصل برای آیه است**. تو این آیه هایی که اجرا دارن. «الكاشفة عن إرادة القطع من اصول الأصابع»، اصول اصابع یعنی فقط تمام انگشتا رو می زنند. حالا این بحثی که بیشتر توی فقه و اینا بود، خیلی اصولی نیست. این منهای دوم دیگه بحث اصولی می شه.

این آدرسایی که عرض کردم رو برای جلسه بعد حتماً ببینید. اگه فرصت کردین کتاب اصول فقه کاربردی رو هم حتماً ببینید. ما تو الموجز خیلی این رو ارجاع می دادیم، ولی اینجا در حدیه پیش مطالعه می گیم نگاه کنید. چرا الان اصرار دارم اصول کاربردی رو توی این بحث رو نگاه کنید؟ چون تقریباً جزو کتبی است که بحث مجمل و مبین رو به نسبت جامع تر آورده. همین جلد یک خصوصاً صفحه ۲۸۶ اش کار جالبی که کرده اومده عوامل بروز اجمال رو که گفته، تو گفتار سوم صفحه ۲۸۹ راه های رفع اجمال رو گفته. یعنی خیلی قشنگ اول اسباب بعد راه ها رو گفته. البته راه ها و اسبابش کامل نیست، خیلی ناقصه، ولی اصل ایده اش کار خوبیه. ان شاء الله تا جلسه بعد.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

« اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين. و اللعن الدائم على اعدائهم اجمعين»

ما به لطف خدا به اواخر بحث مجمل و مبين می رسيم که اين جلسه ان شاء الله سطح بحثو قوم می کنيم و يه حداقل دو جلسه ای بايد روی تعميق و جمع بنديش و ايسيم چون مطالب مهمی داره که اکثر متأخرين ازش سريع گذشتند. چون آخر مباحث الفاظه و اگه ببينيد کتب متأخرين رو، معمولاً خیلی حوصله ندارن و اينجا رو در حد يکی دو سه صفحه تمومش می کنند. متأسفانه اول کتاب مباحث خیلی کم اهميت تری هست که چون اول بحثه مفصل پرداخته می شه اينجاها سريع رد می شن. حالا دو تا مسئله ذيل مجمل و مبين مطرح کردند؛ مسئله ي اولش معنای مجمل و مبين بود، مسئله ي دومش که از ديروز واردش شديد مواضعی که شک شده در اجمالش، باز تاکيد می کنم شايد اين عبارت و اين عنوان يه کم رهنز باشه، شک شده در اجمالش يعنی چی؟ خود اجمال داشتن يا نداشتن که برای ما مهم نيست که بگيم شک شده اين مجمله يا مجمل نيست. **در واقع در اينکه آیا چیزی از اين عبارات استظهار می شود يا نمی شود شک شده.** يعنی خلاصه اش اينه؛ يه عده ای گفتن فلان چيز استظهار می شه، مثلاً همون آيه ي اول که **(و السارق و السارقة فاقطعوا ايديهما)**، گفتند از «قطع» اين استظهار می شه، بعضی می گن نه، اين استظهار نمی شه يه چيز ديگه استظهار می شه، بعضيا می گن نه، اصلاً مجمله. اين رو با اين تير آوردن که شک شده که مجمله يا مجمل نيست، مجمل نيست يعنی کسی از اين چيزی استظهار کرده است. اينايی که می گن مجمله يعنی چيزی استظهار نمی شه. ايشون سه نمونه می آره، سه تا منها می آره. فمناهی اول را خونديم، می رسيم به منهاي دوم. منهاي دومش مفصله و تقريباً بحث خوييه، البته سه صفحه براش آوردن لازم نبود، می شد خلاصه تر هم گفت. يه منهاي سومي هم داره که در مجموع سه تا موضع ايشون بيان می کنه، سه تا نمونه. نمونه ي اولش يه مثال و يه آيه ي خاص بود که گفتيم اصلاً کار اصول نيست. می شد مفصل اينجا و ايسيم، من ديدم بعضی اساتيد ممکنه دو جلسه اينجا و ايسن ولی می شه درس تفسير يا فقه. بايد برید ذيل تفسير هر وقت به اين آيه رسيديد مفصل بحث کنيد يا مخصوص ذيل فقه. ولی اون ربطی به اصول نداشت.

اما اين منهاي دوم؛ اين منهاي دوم **يه مثال نيست، يه قالب زبانيه.** بخلاف منهاي اول. منهاي اول يه مثال خاص بود، ولی منهاي دوم درسته می گه: «**قوله لا صلاة الا بفاتحة الكتاب**»، ولی در ادامه تقريباً ده تا نمونه ي ديگه از ابواب مختلف فقه می آره با همين قالب، يعنی قالب لای نفی جنس. که مثلاً «**لا صلاة الا ...**» يا «**لا صلاة لمن ...**»، خلاصه **لای نفی جنسی که خبرش محذوفه.** خودتون نگاه کنيد. می گه: «**قوله صلى الله عليه و آله و سلم: «لا صلاة إلا بفاتحة الكتاب» و أمثاله من المركبات التي تشتمل على كلمة «لا» التي لنفي الجنس**»، چند تا مثال می آره، «**نحو: لا صلاة الا بطهور، لا بيع الا في ملك**». واضحه ديگه، «**لا صلاة الا بطهور**» يعنی حتماً بايد مثلاً وضو و تيمم و غسل باشه، «**لا بيع الا في ملك**»، يعنی چيزی بايد در تملك شما باشه تا بتونيد با اون معامله كنيد. «**لا صلاة لمن جاره المسجد الا في مسجد، لا غيبة لفاسق، لا جماعة في نافله**»، يعنی نماز های مستحبی رو به جماعت نمی شه خوند. «**و نحو ذلك**». ببينيد چند نمونه آورد از چند باب مختلف فقهی. مثلاً «**لا صلاة الا بفاتحة الكتاب**»، برای باب صلاة تو فقهه. «**لا صلاة الا بطهور**» برای باب طهارته. «**لا بيع الا في ملك**» برای بحث بيعه. لا صلاة، لا غيبة، لا جماعة ...، می بينيد، از ابواب

مختلفه. در واقع این مقرر اصولی بودن بحثه. که به درد چند باب مختلف فقه می خوره پس اینجا اومده. می گه: «**فان النفی فی مثل هذه المركبات موجه ظاهراً**». «موجه» یعنی؛ می خورد به، «نفی» یعنی؛ اون لای نفی جنس، به چی می خوره در این مثلاً؟ ایشون می گه ظاهراً می خوره به نفس ماهیت و حقیقت. نگاه کنید موجه یعنی می خورد به، ظاهراً یعنی ظهور بدوی اش تو نگاه اول اینه که به نفس اون ماهیت و حقیقت می خوره. مثلاً تو «لا صلاة الا بفاتحة الكتاب» یا لا بیع، یا لا غیبة، یعنی به اون نفس صلاة، همون اسم لای نفی جنس، این ماهیت و حقیقت منظور ماهیت و حقیقت اسم لای نفی جنسه. می گه: «**و قالوا: ...**». این «و قالوا» را حتما باید به صورت حالیه بخونید، در حالی که اصولیون می گن: «**إنَّ ارادة نفی الماهیة**» اراده ی نفی الماهیت، «**متعذرٌ فیها**». یعنی اونجایی که می گه: «لا صلاة الا بفاتحة الكتاب» واقعاً به صلاتی هست، اگر فرض کنیم طرف فاتحه الكتاب رو نخونه، نه اینکه اصلاً اساس ماهیت، جنسش نفی می شه، یا مثلاً توی اون بیع، به کسی که به چیزی در اختیارش نیست، ملکیت نسبت بهش نداره رو بفروشه بیع هست، ولی چرا می گه «لا بیع»؟ یعنی اصلاً جنس بیع رو نفی می کنه؟ این جا در واقع داره سوال رو مطرح می کنه. می گه: اون لای نفی جنس به ماهیت و حقیقت اسم لا می خوره، در حالی که اراده ی نفی ماهیت متعذر است. چرا؟ **چون واقعاً به چیزی تو خارج هست**. می گه: «**فلا بد أن یقدر**»، اینکه مقدر بگیریم، تقدیر بگیریم، «**- بطریق المجاز - وصف للماهیة**»، به وصفی برای ماهیت، اینجا حواستون باشه همیشه منظور از ماهیت، اسم لا هست، می گه: وصفی باید برای ماهیت در نظر بگیریم که: «**هو المنفی حقیقتاً**». این «هو» به اون وصفه بر می گرده. یعنی به وصفی باید برای اسم لای نفی جنس در تقدیر بگیریم که در واقع لای نفی جنس به اون خورده. نحو الصلوة. مثلاً «لا صلاة صحيحة». یعنی داره نفی جنس صحت صلاة می کنه نه خود صلاة. یا کمال، لا صلاة الكاملة. یعنی داره نفی کمال صلاة می کنه نه خود صلاة. فضیلة یا فائدة، یعنی صلاة با فایده، «و نحو ذلك...» نحو ذلك مثلاً شرعاً، مثلاً صلاة شرعی اینجوریه. «**و لما كان المجاز مردداً بین عدة معان ...**»، چرا می گه مجاز می گه چون این حذف شده، داره اینو به نفع مجاز تقریر می کنه. شما حواستون هست دیگه لزومی نداره مجاز باشه، یعنی به چیزی که حذف می شه، مثلاً فرض کنید می گیم که واسال القریه، درسته می تونیم بگیم قریه اینجا مجازاً به جای اهل قریه به کار رفته. ولی می شه تو به بیان هایی هم بگیم نه، لزوماً مجاز نیست. یادتونه فرق بین مجاز عقلی و مجاز لغوی، دیگه این بحث ها واضحه براتون.

«**و لما كان المجاز مردداً بین عدة معان ...**»، می گه چون این تقدیر چند حالت داره، «**كان الکلام مجملاً**». کلام مجمل می شه چون معلوم نیست وقتی شارع می گه «لا صلاة الا بفاتحة الكتاب»، منظورش لا صلاة صحيحة است، لا صلاة کامله است؟! واضحه؟ الان شما بگید مثلاً منظور از «لا صلاة الا بفاتحة الكتاب» چیه؟ «لا صلاة الصحيحة الا بفاتحة الكتاب»، یا «لا صلاة الكاملة الا بفاتحة الكتاب»؟ صحیحه هست دیگه! شما از خارج اینو می دونید که وقتی فاتحة الكتاب نباشه اصلاً صلاتی نیست. پس «لا صلاة الصحيحة الا بفاتحة الكتاب». ولی اون «لا صلاة لمن جاره المسجد الا فی المسجد» چی؟ اون می شه کامله. ببینید اینارو از خارج می دونید ولی از خود این عبارت، یعنی اگه خود این «لا صلاة الا بفاتحة الكتاب» بود و قرائن خارجی نبود، الان می تونستید بگید منظور صحیحه یا کامله. می گه به خاطر همین کلام مجمل می شه. می گه «**و لا قرینة ...**»، ببینید ایشون اصرار می کنه «**فی نفس اللفظ**»، می گه قرینه ای در خود این لفظ نیست که: «**تُعین واحداً منها**». در خود لفظ نیست یعنی چی؟ یعنی همین نکته ای که عرض کردم، یعنی شما از خارج ممکنه قرینه ی خارجی مثل روایت دیگه ای داشته باشی یا سیره ای داشته باشی، پس واضحه؟ در واقع با قرائن خارجی می شه اینو فهمید، اما تو خود نص لفظ این نیست. «**فان نفی الصلوة ...**»، ایشون داره تا اینجا تقریر می کنه که اینها مجمل می شه، اینا بیان کسانی که می گن این ساختار مجمل می شه. **خود مرحوم مظفر یکی دو صفحه توضیح می ده، آخرش می گه این ساختار مجمل نیست**. می گه غالباً می شه تشخیص داد با قرائن، مثلاً قرینه ی حکم و موضوع. مثلاً می گه حکم موضوع صلاة و فاتحة الكتاب رو در نظر بگیریم که چیه، در واقع از همون قرائن خارجی آخرش [می شه فهمید]، اینجا که می گه نفس لفظ می خواد جا بندازه که اونایی که



می گن جمله، فقط به نفس لفظ توجه کردن، ولی من مرحوم مظفر و بهتون بگم اکثر فقها و اصولیون شیعه می گن نه با قرائن دیگه می شه این جاها تشخیص داد. ببینید نکته اش به این برمی گردد؛ **مگه قراره فقط از خود نفس لفظ بفهمیم؟** یعنی ما حرفمون به اینا که می گن این ساختاراً جمله، به اینا می گیم مگه قرار بود فقط از نفس لفظ بفهمیم؟ ما قرائن خارجی هم داریم دیگه. مگه استظهار فقط قرار بود با قرائن درونی به دست بیاد؟ یادتونه یه چند جلسه در مورد استظهار و قرائن داشتیم، **استظهار قرار نیست فقط با قرائن درونی که به دست بیاد** استظهار با قرائن بیرونی هم می تونه استظهار بشه دیگه. یعنی قرائنی که دخیل در استظهاره هم قرائن درونیه هم قرائن بیرونیه. ایشون چون می خواد حرف اونایی که می گن جمله رو جا بندازه تمرکز رو می بره فقط رو قرینه درونی و می گه نگاه کن تو خود نفس لفظ هیچ قرینه ای وجود نداره. خودش هم جلوتر جواب می ده که نه، قرینه وجود داره. قرائن خیلی وقتاً بیرونیه، یه وقتایی درونیه که حالا توضیح می ده. می گه؛ «**فان نفی الصحه لیس بأولی من نفی الکمال أو الفضیلة**». می گه این تقدیراً، نفی صحت، یعنی یکی از اون تقدیرا است، این صحت را توی گیومه بگذارید، می گه صحت اولی از نفی کمال یا نفی فضیلت نیست. یعنی می گه **هیچ کدوم از اون تقدیرایی که گفتیم اینجا نسبت به هم اولییتی ندارد**. اولویت به چه معنا؟ اولی اینجا یعنی چی؟ لیس باولی؟ یعنی ظهور نداره. چون اولی که می گه مثلاً فرض کن ۸۰ درصد تو این ظهور داشته باشه که بگیم این استظهار می شه! نه. هم این احتمال داره هم اون احتمال داره.

(سوال: ... قرینه ی خارجی)

بله دیگه، نفی خارجی قلب استدلال اوناییه که می خوان بگن جمله. همه ی جواب ما هم اینه که اینجا قرینه داریم. «**ولا نفی الکمال بأولی من نفی الفائدة و ...**». «و اجاب بعضهم ...»، می گه بعضیا جواب دادن؛ «**بان هذا اما یتیم اذا کانت الفاظ العبادات و المعاملات موضوعة للأعم**». فلا یمکن فیها نفی الحقیقه». ببینید یه بحثی بود توی صحیح و اعم، حالا چون دیگه خیلی فاصله شده باید حتماً رجوع کنید. تو صحیح و اعم، خود ایشون تو آخرین بحثی که تو مقدمات قبل از اینکه اصلاً وارد مباحث الفاظ بشیم، شماره ۱۴ مقدمات، که حقیقت شرعیه بود، ذیلش صحیح و اعم رو مطرح کرد، بعد صفحه ی ۵۹ وارد شد که ثمره ی اختلافی که ما صحیحی بشیم یا اعمی بشیم رو توضیح بده. که مثلاً خود میرزای قمی؛ اینجا چون می گه «اجاب بعضهم» منظورش میرزای قمی تو قوانینه، ایشون می گه این مسئله، این حرف وقتی تمامه، یعنی اینکه بگیم اینا مجمل می شه، «اذا کانت الفاظ العبادات و المعاملات موضوعة للأعم»، که خود میرزای قمی قائل به اعم در عبادات هست. حالا اینجا خیلی خلاصه اینو مطرح می کنه اصلاً بازش نمی کنه. شما برید همون صفحه ای که عرض کردم رو نگاه کنید مفصل ترشو اونجا توضیح داده. خلاصه اش اینه **باید اون اسم و عنوان بر اعم صدق بکنه**. یعنی ما به صلاة غیر صحیح هم بگیم صلاة که حالا بخوایم که شک کنیم تو اینکه یه چیزی جزئش هست، - مثلاً فرض کن فاتحة الكتاب - یا جزئش نیست، تا بتونیم بحث رو ببریم جلو. ولی اگه فقط برای صحیحش وضع شده، یعنی فقط اگه لفظ بر اون صحیح صدق کنه دیگه نمی تونیم، دیگه حالا توضیحاتی اونجا دادیم که تکرارش نمی کنم، راجع به این که این حرف درسته درست نیست. «**اما اذا قلنا بالوضع للصحیح ...**»، می گه اگه ما صحیحی بشیم، اعمی نشیم؛ «**فلا یتعذر نفی الحقیقه، بل هو المتعین علی الاکثر فلا اجمال**». این «فلا یتعذر نفی الحقیقه»، یعنی چی؟ چون اگه شروط شرعی رو نداشته باشه اصلاً صدق عنوان صلاة نمی کنه. حواستون هست دیگه. اصلاً صدق عنوان صلاة نمی کنه. «بل هو المتعین علی الاکثر»، یعنی در قالب مثال ها، در واقع متعین می شه و اینجا اجمالی نیست. «**و اما فی غیر الفاظ الشرعیه**»، تا اینجا بحث رو الفاظ شرعیه بود، یادتونه تو بحث صحیح و اعم یه بحثی داشتیم که فقط اون اختلافش تو الفاظ شرعی فقط عبادات و معاملاته یا نه، تو الفاظ عرفی هم هست. ما اونجا یه حرف هایی زدیم دیگه اونارو تکرار نمی کنم. مشهور و مرسوم فقط می برندش

رو الفاظ شرعی. یعنی عبادات و معاملات. ولی مثلاً درباره ی میز و صندلی و جدار و اینها، صحیح و اعم رو مطرح می کنند یا نه؟ غالباً نمی کنند. البته ما اونجا یه حرف هایی زدیم، ایشون می گه اما در غیر الفاظ شرعیه، مثلاً فرض کنید که حضرت بفرماید: «**لا علم الا بعمل**» فمع عدم القرینه **یکون اللفظ مجملاً**». چرا؟ چون **غالباً در الفاظ غیر شرعی ناخودآگاه همه اعمی هستند**. اینا رو دیگه اونجا اجمالاً توضیح دادیم. «**اذ يتعذر نفی الحقیقه**»، ببینید اینجا که «اجاب بعضهم تا این آخر»، این در واقع اثر بحث صحیح و اعم تو این مثال های محل بحث ما بود. از یه جهت اینو اینجا نمی آورد بهتر بود چون بحث کمی تو هم می پیچه. مفصلش رو هم خود ایشون تو همون صفحه صحیح و اعم که عرض کردم توضیح داد. ما هم اونجا دیگه عرض کردیم اینجا دیگه از کنارش می گذریم. این عملاً ثمره ی اینه که ما صحیحی بشیم یا اعمی بشیم، تو این مثالا خودشون نشون می ده. حالا دیگه از این بحث بگذریم، یعنی این یه چیزی تو پراگماتر عرض کردم. حالا ایشون وارد نظر خودش می شه.

(سوال: اشکالش اینه که در واقع شما باید اعمی بشی تا بتونی این حرف رو بزنی ...؟)

این بیان میرزای قمیه. حالا این بیان صحیحیه یا نه می گم اون بحث اونجا رو ببینید. بله منظور همینیه. یعنی می خواد بگه طبق یه مبنا این حرف شما جا می افته و مجمل می شه. بین الان خطاب به مجمل ها است. ما که خودمون قائل نیستیم مجمله. شمایی که می گید مجمله باید مبناات هم ...، اگه بخواید مبناها رو دخیل کنید خیلی مبناها رو باید اینجا بچینید. یعنی فقط یک صحیح و اعم نیست چیزای دیگه هم هست. غلط نیست این حرفا، می خوام بگم این وسط آوردنش یه کم ذهن رو شلوغ می کنه. خلاصه اون چیزی که برا ما مهمه می دونید آخرش چیه؟ چون برا ما مهم اینه که آخرش، اصلاً ما قائل نیستیم اینا مجمله. حالا فرض کن اگه قائل هم به مجمل، داریم عملاً به اون اشکال می کنیم. می گیم شما اگر مبنااتون اعمیه می تونید این حرفا رو بزنید. اصلاً ما که از اول چه صحیحی باشیم و چه اعمی، ما که می گم یعنی اکثر شیعه، گفتم، چند بار عرض کردم این دعوای مصداقاً غالباً تو اهل سنت بوده، بین فرقه های اهل سنت بوده، تو تفسیرشون تو فقه شون، بعد راه پیدا کرده به اصولشون، اینا خیلی بومی ما نیست. بومی ما همین «اقول» ی هست که مرحوم مظفر اینجا می خواد بگه. بومی ما یعنی تو فضای شیعه، چرا؟ ما به برکت روایات خیلی از اینا برامون مبینیه. یعنی روایات بیان این اجمالاته. درسته اگه ما بودیم و فقط «لا صلاة الا بفاتحة الكتاب» هیچی دیگه نداشتیم و نمی تونستیم ازش چیزی بفهمیم، ولی ما چقدر سیره معصوم داریم، چقدر روایت داریم، پونصدتا روایت داریم که سوره ی حمد اصلاً چقدر مهمه، سوره حمد مهمترین سوره است. اصلاً سوره ی حمد گره خورده با صلاة. تو روایات شیعه اصلاً ببینید. تو روایات اهل سنت هم البته هست حالا فقط هم این نیست. اجمالاً می خوام بگم ما می گیم اینا مجمل نیست، تمام. بخاطر اینکه قرینه داریم و استظهار می شه.

۱۷:۴۴

«اقول: ...»، حالا این اقولش یه مقدار طولانی شده، همین اولش محتواشو ایشون می گه. «**والصحيح في توجيه البحث ان يقال إنّ «لا» في هذه المركبات لنفي الجنس**»، می گه صحیح اینه که بگیم «لا»، نفی جنسه در این مرکبات، «**فهی تحتاج ...**»، اینجا ایشون قشنگ داره به شما نحو درس می ده، هیچ چیز خاصی نمی گه. می گه لای نفی جنس اسم می خواد و خبر می خواد. «**على حسب ما تقتضيه القواعد النحوية**»، خب اینا رو بلدید دیگه. «**و لكن الخبر محذوف**»، تا اینجا که واضحیه. یعنی همه این مثالا نکته اش اینه که لای نفی جنسه، اسمش اومده و خبرش حذف شده. مثلاً

لا صلاة، لا علم، لا بيع، دیگه معلوم نیست اون خبرش چیه. «فَإِنَّ «الْفَاسِقَ» ظَرْفٌ مُسْتَقَرٌّ مُتَعَلِّقٌ بِالْخَبَرِ الْمَحْذُوفِ». یادتونه دیگه بحث کائن و ... تو نحو. اینو چرا گفته؟ چون یادتونه بعضی مبانی بود که ظرف مستقر رو قبول نداشتن و مثلاً اینجا خود لفاًسق رو خبر می گرفتن، ایشون می خواد بگه نه حتی تو مثل «لا غیبة لفاًسق» هم باز خبر محذوفه. اینا مهم نیست. یعنی همه ی اینا رو تو نحو خوندید. حالا از اینجا؛ «و هذا الخبر المحذوف لا بد له من قرینه»، ببینید از اینجا بحث اصولی تازه شروع می شه. یعنی این دو خط که گفت «و تحتاج لاسم و خبر ...» حتی در مثل این، اینا یه بحث فرعی نحویه. کاملاً هم نحویه. از اینجا بحث اصولی شروع می شه. «و هذا الخبر المحذوف لا بد له من قرینه». یعنی همه بحث اینجا اینه که ما از کجا بفهمیم این خبر چیه؟ «سواء كان كلمة»، می گه در واقع چه اینکه بگیم کلمه ی «موجود» باشه، مثلاً بگیم لا صلاه موجود الا مثلاً فلان، یا بگیم لا صلاة صحيحة یا مفيدة یا كاملة یا نافعة یا نحوها. «و ليس هو مجاز»، زیر این خط بکشید. ببینید فرق بیان مرحوم مظفر با بیان اون کسی که داشت می گفت مجمله چیه؟ من اونجا هم تاکید کردم ... اون گفت مجاز دیگه، دقت کردید اونجا هم تاکید کردم. یعنی اون قائلان به اجمال بحث رو بردند روی وصف این اسم، گفتند: لا صلاة صحيحة، درسته؟ یعنی گفتن باید یه وصفی از این اسم نفی بشه. مرحوم مظفر می گه نه اینجا وصف نیست، اصلاً خبرشه. اونا که می گفتن وصف، چون وصف رو مثال به همون آیه قرآن (واسال القرية). در واقع اینا ذهنشون رفته شبیه واسال القرية که باید واسال مثلاً اهل قرية باشه، چون اینجا یه چیزی در تقدیره که وصفیه، پس این مجازه. مرحوم مظفر حرف خوبی می زنه، می گه اینجا اصلاً مجازی نیست. اینجا خبرش محذوفه. خبر که محذوف بشه که مجاز نمی شه. می گه بلکه مثلاً اونی که شما می خواستید وصف خود اون اسم بگیرید می شه خبر اون اسم. می گه «و ليس هو مجازاً في واحد من هذه الامور التي يصح تقديرها». پس اونجا که حرف قائلان به اجمال رو که خوندید تو این اقول مرحوم مظفر داره حرف قائلان به عدم اجمال رو می زنه. می گه؛ «و القصد انه سواء كان المراد نفی الحقيقة ...»، قصد یعنی اینجا قصد متکلم، یعنی قصد اون متکلم چیه؟ سواء اینکه مراد نفی حقیقت باشه، أو نفی صحت باشه. نفی حقیقت یعنی چی؟ یعنی بگیم نفی حقیقت صلاة. یعنی اون خبر رو چه بگیریم؟ موجود بگیریم. یعنی لا صلاة موجود. یعنی اصلاً حقیقتاً صلاتی موجود نیست. أو نفی صحت بگیریم یعنی چی؟ یعنی اون خبر رو صحت بگیریم. لا صلاة صحيحة، أو نحوها. می گه خلاصه؛ «فانه لا بد من تقدير خبر محذوف بقرینه»، اینجا یه خبری محذوفه. گفتم اینجا زیاد توضیح داده، محتوا همینیه حالا عبارتاً زیاده، یه جاهایی مرحوم مظفر کم عبارت می آره یه جاهایی زیاد می آره، این جزء اون جاهای زیاده. «و اما يكون مجزاً اذا تجرد عن القرینه»، می گه فقط در صورتی مجمل می شه این مثلاً، مثلاً «لا صلاة بفاتحة الكتاب» و اینا، که قرینه ای نداشته باشیم که اون خبره چیه. حالا آخر آخرش مرحوم مظفر همینیه که الان گفت رو می خواد بگه. چی می گه؟ «و لكن الظاهر ان القرینه حاصلة على الاكثر»، واضحه؟ ایشون می گه غالباً قرینه داریم که چیه. اون طرفی که صفحه پیش داشت قائل به اجمال بود چی می گفت؟ عملاً تمرکز رو برد روی نفس لفظ، همون که اول جلسه تاکید کردم. چون بحث رو برد روی نفس لفظ، بعد اصرار کرد که تو نفس لفظ که قرینه ای نداریم، پس مجمله. مرحوم مظفر داره می گه نه غالباً قرینه داریم. حالا ببینید به چه بیانی می گه. می گه؛ «و هي القرینه العام في مثله»، می گه یه قرینه عامه داریم. حالا اون قرینه عامه رو هی جلوتر می خواد مفصل توضیح بده. بهتون بگم ایشون غالباً می گه به تناسب حکم و موضوع ما می تونیم پیدا کنیم که منظور لا صلاة صحيحة است؟ لا صلاة كاملة است؟ لا صلاة چیه؟ درسته؟ مثلاً شما صلاة و فاتحة الكتاب رو در نظر بگیرید، تناسب حکم و موضوع، از خارج قرینه دارید که فاتحة الكتاب برای صلاة واجبه، در نتیجه می گید لا صلاة كاملة یا صحيحة؟ می گید لا صلاة صحيحة. یا مثلاً تو مثل «لا صلاة لجار المسجد الا في المسجد»، شما می دونید تو مسجد خوندن چون واجب نیست، می دونید یعنی از قرینه خارجی، از آیات و روایات و سیره، و اینها می دونید، می گید اینجا «لا صلاة كاملة» است یا «صحيحة في جار المسجد»؟ می گید كاملة. واضحه؟ یعنی یه اسمی رو ایشون می ذاره تناسب حکم و موضوع. خیلی دقیق نیست بگیم تناسب حکم و موضوع. در واقع همون که عرض کردم، اینا قرائن خارجی، اینا

رو ما از روایات دیگه، از سیره اینو می دونیم، نه اینکه به خود اینا نگاه کنیم. تناسب حکم و موضوع رو جایی می گن که خود حکم و موضوع رو که نگاه کنی این فهمیده بشه. اینجا به خود صلاة یا به خود فاتحة الكتاب نگاه کنی، چیزی ازشون فهمیده نمی شه، باید قرینه ی خارجی باشه، حالا خیلی سخت نگیریم این جارو چون اصل اصولی بودنش خیلی ... [مورد قبول نیست].

«فان الظاهر فی نفی الجنس ان المحذوف فيه هو اللفظ الموجود و ما بمعناه من نحو لفظ ثابت و متحقق»، می گه ظاهر اینه که در واقع چی نفی شده؟ محذوف کلمه موجود است. یا چیزی که به معنایش باشه. به معنای کلمه موجود. البته جلوتر تو اون تنبیه و تحقیق که جلوتر می گه به مقدار متفاوت از اینجا صحبت می کنه. بذارید کلش رو بخونیم براتون واضح می شه. ایشون به مقدار اینجا عبارت زیاد آورده، بعضی از عبارت هاش با هم تحافظ پیدا کرده. سخت نگیرید ته حرف ایشون همینیه که عرض کردم. **که اسمشو تناسب حکم و موضوع می ذاره و می گه غالباً تناسب حکم و موضوع مشخص می کنه که این مقدر باید چی باشه.** بنده هم عرض کردم خیلی دقیق نیست بگیریم تناسب حکم و موضوع، در واقع همون **قرائن خارجی**ه در مقابل همون قائلان به اجمال که می گفتند نفس لفظ. دیگر خلاصه اش همینیه واقعاً ... . «فإذا تعدّر تقدير هذا اللفظ العام»، می گه وقتی این تقدیر عام، منظورش از این لفظ عام چیه؟ منظورش همون موجود و ثابت و متحققه. یعنی لا صلاة موجود الا بفاتحه ...، می گه اگه این نشد؛ «فان هناك قرينة موجودة غالباً و هي مناسبة الحكم و موضوع»، ایشون اول میاد می گه اصل اولیه غالباً قرینه عامه داریم که اون محذوف موجود است، می گه اگه موجود خیلی نخورد به اون مثال، دیگه با تناسب حکم و موضوع حتماً به دست می آید که حالا صحیحه است یا چیز دیگه، بعد خودش شروع می کنه مثال می زنه، نگاه کنید؛ «فإنها تقتضي غالباً تقدير لفظ خاص مناسب مثل، لا علم الا بعمل، فان المفهوم منه»، مفهوم اینجا به معنای چیه؟ به معنای ظاهر و استظهاره. اصلاً ربطی به اون مفهوم و منطوق نداره. می گه تو مثال «لا علم الا بعمل» ازش چی فهمیده می شه؟ «انه لا علم نافع»، واضحه؟ پاورقی چرا گفته که يجوز نعت؟ اینارو صفت برای اسم گرفته ایشون در صورتی که منظور مرحوم مظفر چیه؟ خبره دیگه. درسته؟ حالا می دونم پاورقی چرا اینجوری گفته؟ «فان المفهوم من انه لا علم نافع»، می گه اینجا لا علم، لا علم چی؟ لا علم مثلاً صحیح؟ لا علم موجود، لا علم چی؟ می گه نه، به تناسب حکم و موضوعه، اینجا رو درسته اینجا به تناسب حکم و موضوعه، خود ما علم و عمل و اینها که در نظر می گیریم، لازم نیست کسی از خارج بیاد به ما بگه. علم و عملی که در نظر می گیری وقتی می گی لا علم الا بعمل، معلومه منظور علم نافع. در صورتی که علم هست، الان غرب این همه هم علم داره، عمل هم بهش نمی کنه یا خیلی از در واقع کسانی که به انحراف می افتند تو فضای حوزوی، علم دارن. عمل ندارن، یعنی علمشون نفعی به حالشون نداره. خب اینجا درست، حالا ادامه شو نگاه کنید، می گه؛ «والمفهوم من نحو لا غيبة لفاسق لا غيبة محرمة»، خب به نظرتون این از صرف غیبت و فاسق فهمیده می شه یا نه، ما باید از شرع بدوینیم که فاسق غیبت کردنش حالا با اون شرایطی که داره مثلاً حرام نیست. پس دیگه این خیلی فقط با تناسب حکم و موضوع نیست بلکه قرینه خارجی برای ما این تناسب رو ساخته است. «و المفهوم من نحو لا رضاع بعد فطام ...»، ببینید اینجا شاید عبارتش رو نتونید [متوجه شید]، ببینید فطام یعنی چی؟ فطام یعنی در واقع وقتی که بچه رو شیر می دن، آیه قرآن داریم حولین الکاملین، که باید به بچه شیر بدن، وقتی بچه رو دیگه بعد دو سال از شیر می گیرن، به این می گن بعد از فطام، یعنی بعد از پایان یافتن اون شیری که تو بچگی خورده، به بحث فقهی مطرحه، نگاه کنید، بحث فقهی اینکه فرض کن به یه بچه سه سالگی شیر بده مثلاً یه خانمی، آیا باز هم فرزند رضاعی می شه یا نه؟ فرض کن بچه سه سالشه، حالا شما می گید بچه سه ساله دندان در آورده چه جوری شیر بخوره و اینا، دیگه اون مشکل خودشونه! ولی فرض کن که تا دو سالگی اون به بچه مادرش شیر داده بعد یه سال دیگه این شیر نداده و دیگه بچه بزرگ شده خلاصه، بعد سه سالگی بخواد یه خانمی بهش شیر بده، اینجا می گن نه، البته بحث های فقهی

داره، اگه خواستید ببینید تو همین لمعه، زبده جلد ۶ صفحه ۲۳۳، اصلاً شرط فرزند رضاعی بودن اینه که داخله آن حولین کاملین باشه اون شیر خوردن، نه بعد اینکه دیگه از شیر گرفتی، بخاطر همین روایت چی می گه، می گه لا رضاع، یعنی فرزند رضاعی شدن بعد از فطام دیگه معنی نداره. واضحه؟ حالا می گه از این چی می فهمیم؟ «لا رضاع...»، بین رضاع تو لغت به معنای در واقع کودک رضیع یعنی شیرخواره دیگه. شیر که می تونه بخوره. فرض کن به یه بچه سه ساله اون خانم حالا به زور شیر رو بده. شیر رو که می تونه بده، پس چرا می گه «لا رضاع»؟ اینجا منظور «لا رضاع الشرعیه» هست، اینجا می گه لا رضاع سائغ، سائغ یعنی جایز، سائغ هم از همون مسوغ می آد دیگه، مجوز، مسوغ. جائز یعنی چی؟ جائز یعنی شرعی، در واقع اینی که بخواد فرزند رضاعی بسازه، پس ببینید به این راحتی از خودت قرینه حکم و موضوع در نمی آید، اینو باید از قرینه خارجی [به دست بیارید]، همین حرفایی که زدیم، بدونی تو فقه و تو روایات و اینا چیه تا اینو بفهمی. خلاصه حرف مرحوم مظفر درسته می خواد بگه ما تو اینجاها می فهمیم منظور چیه ولی ایشون اصرار داره بگه چیزی که غالباً می فهمیم کلمه ی عام «موجود» هست، اگه هم نبود با تناسب حکم و موضوع می فهمیم. بنده عرضم اینه که فقط با تناسب حکم و موضوع نیست. خیلی وقتاً این تناسب حکم و موضوع ریشه در روایات دیگه داره. ریشه در قرائن خارجی داره. اینو باید فقط توجه بکنید دیگه. «و نحو لا جماعة فی نافله»، که اینجا منظور لا جماعة مشروعه است، وگرنه یه عده ای که می تونن نماز مستحبی رو به جماعت بخوند، به طرف گفتن نمی شه مثلاً با فرض کن خواهرای مثلاً خاتمت ازدواج کنی گفت نه ما کردیم شد، درسته کردی شد ولی شرعی نیست منظور اینه. اینجا هم لا جماعة فی نافله، می شه نافله رو به جماعت خوند ولی شرعی نیست. یعنی اون کلمه که در تقدیره اون مشروعه است. «و من نحو: لا اقرار لمن اقر بنفسه علی الزنا»، یه بحثی داریم توی بحث اقرار تو فقه می خونید که طرف خودش اقرار به زنا کنه این پذیرفته هست، نیست و اینا؟ که این در واقع جمله معروف را داریم که «لا اقرار لمن اقر بنفسه علی الزنا»، که خودش بیاد اقرار کنه من زنا کردم، حالا با یه توضیحاتی این مسموع نیست. در واقع این اقرار درست نیست. در واقع «لا اقرار نافذة...» و گرنه خود طرف می تونه بیاد اقرار کنه، ولی نافذ و معتبر در مباحث قضایی نیست. ببینید ایشون کار خوبی کرده، کلی مثال پشت سر هم آورده، عملاً دونه دونه ی این مثلاً رو تو ابواب مختلف فقه باید ببینید. این قدر هم لازم نیست اینجا بیاریم چون سر جاش تو فقه که برسید سر اینا دعوا می کنید آخرش. ببینید من می خواستم تو جمع بندی این رو عرض کنم ولی اجمالاً بگم که درسته این بحث تا یه حدیش خوبه ولی دیگه نه در این حد که هی مرحوم مظفر و خیلی از قدما مفصل آوردن، چرا؟ چون آخر اینجا حل نمی شه. آخر باید دونه دونه ی این مثلاً رو سرجاش تو فقه بحث کنی. در حد اینکه تو اصول بگیریم همچین قالبی داریم و مشککش اینه و بعضیا اینو گفتن و می شه این راه ها رو گفت، در این حد خوبه. ولی بخواید اصرار کنیم و بحثو این جا ببندیم، بریم تو فقه، و ... [درست نیست]، یه بحثی اصولیه که علاوه بر اینکه مشترک بین ابواب باشه، وقتی می رسی به فقه دیگه خیالت راحت باشه، بگی ما تو اصول اینو بستیم دیگه اینجا استفاده اش می کنیم. مثلاً فرض کن می گی تو اصول بستیم که مشتق مثلاً اینجوریه. یا نمی دونم الفاظ وضع شده برای صحیح یا اعم یا نمی دونم شرط مفهوم داره یا نداره؟ خیالت راحت. ولی هیچ وقت تو این مثلاً خیالتون تو فقه راحت نیست. یعنی تو فقه هر بابی که برید اگه همچین روایتی باشه اونجا دوباره بحثش می کنید. در نتیجه اینجا نمی شه بستش. می خوام بگم اینقد اینجا آوردن لزومی نداره ولی بد نیست، شما می بینید که چقدر مثلاً مختلف داره حداقل در این حد. به خاطر همین من خیلی وارد نمی شم. دونه دونه می شه اینا رو تفصیل داد، یعنی تو فقه عملاً دوباره کاری کنید. «و من نحو لا صلاة الا بطهور بناء علی وضع للاعم»، بین «بناء علی...» رو طبق چی گفت؟ طبق همون چیزی که صفحه قبل گفتم تو پراتز بذارید، طبق همون حرف میرزای قمی که گفت بنا بر اینکه وضع برای اعم شده باشه لا صلاة صحیحة منظوره. چرا «بناء علی الوضع للاعم»؟ چون اگه قائل باشیم به وضع برای صحیح اصلاً صلاة صحیح دیگه معنی نداره. یعنی صلاة صحیح قید توضیحیه نه قید احترازی. بحث صحیح و اعم علی القاعدة خاطرتون هست دیگه. «و من نحو لا صلاة لحاقن»، حاقن یعنی کسی



که بولش رو نگه داشته باشه، دیدید یه وقتایی با فشار طرف نماز می خونه؟ بعضی از فقها، فتوای قدما است البته، معمولاً که این صلاة رو درست نمی دونند. خلاصه لا صلاة لحاقن، لا صلاة كاملة منظوره. «بناء على قيام الدليل على ان الحاقن لا تفسد صلاته»، این بناء چیه؟ ببینید اینجا گفتم دو تا نظره. اگه نظر فقهیتون بشه که فرد حاقن، حاقن یعنی کسی که خلاصه تنگش گرفته خودمونی بگیریم، این اصلاً صلاتش درست نیست، این روایت رو باید چجوری تفسیر کنی؟ لا صلاة؟ اگه مثل بعضی ها باشی که می گن [نماز این شخص درست نیست]، لا صلاة صحیحه می شه. ولی چون اکثر متأخرین و مرحوم مظفر قائلن که حاقن نمازش درسته، ولی خوب نیست اینجوری، اینو تفسیر می کنه به «لا صلاة كاملة»، خودش هم می گه «بناء على قيام الدليل على ان الحاقن لا تفسد صلاته»، صلاتش فاسد نیست. یعنی غلط نیست ولی ... و هکذا. می گه؛ «و هذا القرينه و هي قرينه مناسبة الحكم للموضوع لا تقع تحت ضابطه»، ببینید باز تاکید می کنم. ایشون گفته تناسب حکم و موضوع ولی تو خیلی از این مثلاً این تناسب حکم و موضوع دوباره یه ریشه ای داره ریشه اش هم همون قرینه ی خارجیه است. ایشون می گه تحت ضابطه ی معینی در نمی آد. یعنی چی؟ یعنی تو هر مورد باید حکم و موضوع همون مورد رو ببینی. «و لكنها موجودة على الأكثر»، می گه ولی غالباً این قرینه وجود داره. «و يحتاج ادراكها الى ذوق سليم»، خب ببینید این ذوق سلیم خیلی نکته ی مهمیه. یادتونه تو برجام که گفتند عقل سلیم حکم می کنه، بعد که به هم خورد گفتن اون سلیم نامرد کی بود که عقلش حکم می کرد که این کار رو ...؟ اینجا هم این سلیم یه ذوقی داره. این ذوق سلیم خیلی جدیه. ببینید ایشون یه جوری تقریر کرد که آخرش ذوق سلیم هم مثلاً تو مصداق ها موثره. ما می خوایم تو جمع بندی راجع به این صحبت کنیم، ببینید این ذوق سلیم شده یه بهانه ای که بگیریم، بین این تحت ضابطه معینی در نمی آد تو هر مورد باید با توجه به ذوق سلیم، ذوق سلیم اینجا منظورش استظهار صحیحه. ذوق سلیم توی بلاغت توی فضای خودش، توی مباحث عقلی هم جالبه ملاصدرا یه وقتایی از این عبارت استفاده می کنه، حالا توی اصول ذوق سلیم منظور استظهار صحیحه. حالا اینو یه مقدار می خوام توضیح بدم. معمولاً می گن اینجا استظهار وابسته به خصوصیت موارد، در نتیجه تحت ضابطه ی کلی در نمی آد. در نتیجه می خوان یه نتیجه ای بگیرن، در نتیجه ربطی به علم اصول نداره. ربط به علم چی دارد؟ فقه. ربط به علم فقه داره. ما اینا رو چون مفصل تو این جلسات استظهاری که داشتیم توضیح دادیم دیگه اینجا بیشتر توضیحش نمی دم. اجمالاً این شده یه بهانه ای که آقا یعنی یه تقسیم کاری بین اصول و فقه قراره صورت بگیره دیگه. یه بخشی از کارها با اصوله یه بخشی از کارها با فقه. کلاً یه بهانه هایی وجود داره که یه سری بحثا رو می ندازه تو اصول یه سری بحثا رو می ندازه تو فقه. اون بهانه هایی که بحثا رو می ندازه توی فقه چیه؟ معمولاً این که آقا چون ضابطه کلی ندارد و چون وابسته به موارد خاص است این وظیفه فقیه است. فللفقیه فلان. در واقع منظورشون اینه که کار اصولی نیست. درست شد؟ ما می خوایم یه مقدار تو جمع بندی، تو بحث جمع بندی استظهاری این بحث یه مقدار راجع به این صحبت کنیم. خیلی از کتاب ها این رو داره. مثلاً مقالات الاصول آقای آقا ضیاء رو ببینید. مقالات الاصول میدونید که قلم خود آقا ضیاء ست. تو کتاب هایی که از آقا ضیاء هست اگه اشتباه نکنم سه تا تقریر از آقا ضیاء الان هست، که حالا اون تقریر معروفش که توضیحش هم دادیم تو همون جلسات اول، برای همین پدر آقای آملی لاریجانیه. ولی مهمتر از اون سه تا تقریر خود دستنوشته ی ایشونه که الان به اسم مقالات الاصول چاپ شده دو جلد، تو همین سی دی ها هم هست. بحث صحیح و اعم رو باید صفحه آخر جلد یک پیدا بکنید. یعنی می شه آخر مباحث الفاظ. یه صفحه نصف صفحه ایشون بیشتر بحث نکرده ولی توش تأکید کرده که اینا کار فقیه کار اصولی نیست.

من می خوام تو جمع بندی این نکته ی کلان رو صحبت کنم. در واقع می دونید چرا می خوام صحبت کنم؟ چون براتون که سیر تاریخیشو بیارم می بینید قدما چقدر مفصل به بحث مجمل و مبین می پرداختند، تعجب می کنید، مثلاً سید مرتضی ۵۰ صفحه بحث مجمل و مبین داره. قدما خیلی زیاد پرداختند، بعد میاد دوران واسطه یه مقدار



کمرنگ تر می شه، یه مقدار، می رسه به متأخرین، متأخرین منظور از آخوند به بعده، می رسه به متأخرین خیلی کم می شه، در حد یکی دو صفحه می شه. من برای اینکه توضیح بدم چه اتفاقی افتاده این مهمه که اصلاً چه بحثی اصولیه چه بحثی اصولی نیست. و معمولاً هم این بهانه شده که این تحت ضابطه ی کلی نمی آد، این وابسته به موارد، در نتیجه اصلاً ما کاری باهاش نداشته باشیم. می خوایم یه مقدار درباره ی این صحبت کنیم که چیه، حالا شما ببینید تا ان شاء الله جمع بندی.

حالا تنبیه و تحقیق. این تنبیه و تحقیق خیلی چیز بیشتری از اینایی که تا الان گفتیم نداره. یه مقدار باز کردن همینا است یه مقدار هم متفاوت. ضرر نداره حالا سریعتر بخونیم.

«لیس من البعید ان یقال: ...»، می گه بعید نیست که چی بگیم؟ البته این بحث تناسب حکم و موضوع هم بحث مهمی بود. حالا من آدرس می دم خیلی نمی خوام اینجا دیگه به تناسب حکم و موضوع بپردازم. به عنوان یکی از قرائن عامه ی خیلی مهم، تو استظهار همیشه این قرینه ی حکم و موضوع هست. قصدم اینه که تو جمع بندی کل مباحث الفاظ یه مقدار اینا رو جمع بندی بکنم حالا ببینیم خدا توفیق بده، «لیس من البعید ان یقال ان المحذوف فی جمیع مواقع لا ...»، می گه بعید نیست که محذوف در جمیع مواقعی که «لا» برای نفی جنسه همون کلمه ی «موجود» باشه. «او ما هو بمعناه»، مثل همان ثابت و متحقق و کائن و اینا. می گه بعید نیست که غالباً این تو همه موارد، تو بیشتر موارد این باشه. این چه فرقی با همین چند خط قبل کرد؟ بین چند خط قبل ایشون گفت غالباً موجود و کائن و اینا هست، الا اینکه به قرینه، یعنی نخوره به اون مثال، به قرینه تناسب حکم و موضوع بیایم مثلاً چیکار کنیم؟ مشخص ترش کنیم. اینجا می خواد بگه نه، حتی تو اونجاهایی هم که خاص تره باز می شه گفت کلمه «موجود» و اونا هست، چجوری؟ به چه معنا؟ «غایة الامر انه فی بعض الموارد تقوم القرینة علی عدم ارادة نفی الوجود و تحقق حقیقتاً»، می گه آخرش اینه که در بعضی از موارد یه قرینه ای قائم می شه بر عدم اراده نفی وجود و التحقق. یعنی نمی خواد نفی کلی بکنه حقیقتاً، «فلا بد حینئذ من حملها علی نفی التحقق ادعاءً و تنزیلاً»، شما باید زیر حقیقتاً و زیر ادعاءً و تنزیلاً خط بکشید. ایشون چه بیانی می خواد بکنه؟ می خواد بگه نگاه کن اونجاهایی که گفتیم لا صلاة صحیحة، مشروعة، سائغ، نافذة، می گه اونا هم در واقع موجود است، یعنی لا صلاة موجود، ولی اینجا موجود هست ولی نمی خواد نفی وجود حقیقتش رو بکنه، می خواد بگه وجود اگر هم داشته باشه ک «لا وجود» هست. یعنی مثلاً وقتی می گیم که کسی علیه خودش اقرار به زنا بکنه این قبول نیست، یعنی موجود نیست، خب واقعاً که موجوده، واقعاً طرف اومده اقرار کرده، ولی می خوایم بگیم ک «لا وجود» است. یعنی از نظر شرعی این ک «لا وجود» است. نکته خاصی نیست ها. یعنی عملاً در نهایت ثمره اش با اون قبل فرقی نمی کنه. خیلی تنبیه و تحقیقی نیست. می خواد بگه اگر هم به جای مثلاً لا صلاة صحیحة، مثلاً فرض کن لا صلاة لجار المسجد الا فی المسجد، می گه اینجا هم می تونی بگی لا صلاة موجوده، در صورتی که واقعاً می دونی کسی که همسایه ی مسجده واقعاً نمازش درسته، پس چرا می گیم لا صلاة موجوده؟ می گیم در واقع منظور اینه که این صلاة همسایه مسجد، انقدر سطحش پایینه که گویا که نیست، از نظر شرع، نه اینکه گویا نیست یعنی صحیح شرعی نیست! یعنی اینکه من خدا دوست ندارم، انگار اینو نمی بینم، در صورتی که بخونی صحیح می دونم. بیشتر این یه بحث بلاغیه، یعنی باید یعنی بجای اینکه اینجا ما بیایم و بگیم محذوف موجود است یا محذوف نمی دونم کامل یا صحیح است، این بحث تنبیه و تحقیقش بجای اینکه اینطوری بگه، بین خدا خیلی راحت می تونست بگه فاتحة الكتاب چیه؟ شرط واجب برای صلاة. درسته؟ می تونست خیلی راحت بگه همسایه مسجد خیلی بهتره تو مسجد نماز بخونه. اینجوری

نمی‌تونست بگه؟ پس چرا اینجوری گفته؟ لا صلاة الا بفاتحة الكتاب؟ چرا این قالب رو انتخاب کرده؟ چرا گفته لا صلاة لجار المسجد الا فی المسجد؟ می‌دونید این جور گفتن بر نمی‌گردد به اینکه حالا بگیم محذوف اینجا صحیحه است، کامله است، بعد بیایم بگیم ...، در واقع این تنبیه و تحقیق عملاً غرض پژوهیه که چرا خداوند یا معصومین به جای اینکه خیلی قشنگ صاف حقوقی، یعنی مثل یک ماده حقوقی [بگن]، مثل این رساله که بیایم بگیم آقا کسی که همسایه مسجد است، مثلاً حالا بگیم تا ۴۰ تا خونه تا چند تا ملاک همسایه چقدره، کسی که همسایه مسجد است نماز رو تو خونه بخونه صحیحه، ولی اقل ثواباً است. این مستحب موکد موکد اندر موکد است که بیاد بره تو مسجد بخونه. می‌تونست روایتو اینطوری بگه دیگه. همین طور که الان من گفتم، حالا به این ناپختگی که من گفتم نه. ولی بیاد به حالت حقوقی خیلی رسمی. ولی اینجوری نگفته، اینجوری گفته «لا صلاة لجار المسجد الا فی المسجد»، خب چرا اینجوری گفته؟ **این بر می‌گردد به اغراض بلاغی. در واقع اساس اغراض بلاغی هم ایجاد انگیزشه.** می‌گه در واقع اصلاً انگار من صلاة تو رو نمی‌بینم تویی که همسایه مسجدی. الان که خوشبختانه یا بدبختانه ما همه مون همسایه ی مسجدیم، الحمدلله انقدر مسجد زیاده تو شهر که تقریباً همه مصداق همسایه ی مسجد شدیم. خب این برا قدیما است که یه مسجد توی یه روستا بیشتر نبود و ... حالا این تو پرانتز بود. چرا می‌گه لا صلاة؟ می‌خواد یه تلنگر به تو بزنه که یهو بگی ا یعنی من نماز قبول نیست؟؟ یعنی غرضشون هل دادن تو است. خدا هم می‌گه نه اصلاً انگار من صلاة تو رو نمی‌بینم. البته اینو آروم می‌گه، البته نمازت درسته، چون تو خونه خوندی من عقابت نمی‌کنم، اسقاط تکلیف شده، واجب رو انجام دادی ولی «لا صلاة لجار المسجد»، یعنی این «و لا صلاة» می‌خواد هی انگیزش بده. **این غرض بلاغیه. حالا می‌خوایم این غرض بلاغی رو تحلیل کنیم** مرحوم مظفر اینجوری گفته. گفته بعید نیست که تو همه ی اینا ما محذوف رو موجود بگیریم، اصلاً «لا صلاة موجود»، یعنی هیچ صلاتی نیست برای جار مسجد الا فی المسجد، البته این موجود دو حالت. این تحلیل مرحوم مظفر از این نکته ای که عرض کردم. که **این موجود، یه وقتایی حقیقتاً است**، یه وقتایی واقعاً خدا می‌خواد بگه اصلاً صلاتی نیست، مثل «لا صلاة الا بفاتحة الكتاب»، **یه وقتایی می‌خواد بگه ادعاء و تنزیلاً صلاتی نیست. یعنی واقعا صلاتی هست ولی ک «لا صلاة» است.** این در واقع تحلیل و بیان مرحوم مظفر از همون نکته ی بلاغیه که عرض کردم. این اصل تنبیه و تحقیقه. اگه این نکته ای رو که عرض کردم و توجه نکنید، خوب فرق این تنبیه و تحقیق با قبلش مشخص نمی‌شه. اینجا عملاً دو تا قول نیست. بعضیا هی خواستند بگن این دو قوله. مثلاً قبل تنبیه و تحقیق یه قوله، بعد تنبیه و تحقیق یه قول دیگست، نه! یه قوله. از اون اقول تا آخرش مرحوم مظفر یه قول داره. در واقع اینجوری می‌گفت که دارم می‌گم بهتر بود: که **اصلاً غرض خداوند از اینکه اینجوری گفته چیه؟ فکر کنم واضح شد براتون.**

«**بان نزل الموجد**»، می‌گه به اینکه تنزیل بدیم موجود را، مثلاً نمازی که موجوده، ببینید مثال «لا صلاة الا بفاتحة الكتاب» کدوم شقه؟ موجود حقیقه یا موجود تنزیلیه. **«لا صلاة الا بفاتحة الكتاب» موجود حقیقه.** یعنی لا صلاة موجوده حقیقتاً، ولی **«لا صلاة لجار المسجد الا فی المسجد» موجود تنزیلیه.** یعنی اونجا صلاتی هست ولی خیلی در نظرش نمی‌گیریم. اینجا در واقع این بحثا رو تطبیق بدین رو همون «لا صلاة لجار المسجد الا فی المسجد»، رو «لا صلاة الا بفاتحة الكتاب» نبرید. یعنی بگید «بان نزل الموجد»، موجود یعنی اون نمازی که در خونه خونده شده توسط همسایه ی مسجد، تنزیل داده شده، یعنی تنزل داده شده، پایین آورده شده «**منزلة المجدوم**»، یعنی ک «لا صلاة». اینا رو بنویسید بعداً ممکنه اذیت بشید. ک «لا صلاة»، «**باعتبار عدم حصول الاثر المرغوب فيه او المتوقع منه**»، این عدم حصول اثر رو زیرش خط بکشید. ببینید در واقع خداوند داره می‌گه اون نمازی که قرار بود اون آثار رو داشته باشه، و اون آثار تکوینی نماز که برا کسی که همسایه مسجد، تو مسجد این آثار بار می‌شه، اگه خونه بخونی صحیح هست، ولی اون آثاری که من دوست دارم، مرغوب فیه بود، متوقع منه بود توسط خودت، این دیگه خیلی حاصل نمی‌شه. به خاطر همین من ک «لا صلاة» در نظرش گرفتم و گفتم: لا صلاة لجار المسجد. یعنی اینجوری

بیانش کردم. یعنی «یدعی ان الموجود الخارجی لیس من افراد الجنس الذی تعلق به النفی تنزیلاً»، می گه ادعا شده که موجود خارجی از افراد جنسی که تعلق گرفته به اون جنس، نفی، نفی یعنی لای نفی جنس، اون، لیس من افراد جنس مثلاً این جا منظور از جنس ماهیت صلاة دیگه. مثلاً در همین مثال «لا صلاة لجار المسجد الا فی المسجد»، ایشون داره می گه ادعا شده که اون موجود خارجی، موجود خارجی منظور نماز کیه؟ نماز همسایه در خانه اش است. موجود خارجی یعنی نماز همسایه در خانه «لیس من افراد الجنس»، منظور از جنس اینجا چیه؟ صلاة، که «الذی تعلق به»، یعنی به آن جنس، نفی، یعنی لای نفی جنس، «تنزیلاً»، همون رو داره توضیح می ده. «و ذلک لعدم حصول اثر المطلوب منه»، دوباره تکرار ... « فمثل لا علم إلا بعمل معناه: أن العلم بلا عمل کلا علم»، واضحه؟ علم هست ولی تنزیلاً. کلا علم. «إذ لم تحصل الفائدة المترتبة منه»، خب فایده ای که از علم می خواستیم چی بود؟ این بود که تو عمل به دردمون بخوره دیگه. حالا وقتی به علمت عمل نمی کنی عملاً علمی هم انگار نداری دیگه. «و مثل لا اقرار لمن اقر بنفسه على الزنا معناه ان اقراره کلا اقرار»، واضحه؟ دیگه حالا دونه دونه همونو تطبیق بدید دیگه. «باعتبار عدم نفوذه عليه»، اقرار می کنه و اقراراً ولی کلا اقرار هست. در واقع تو همه ی اینا صحیحه که بگیم لا اقرار موجوده. «و مثل «لا سهو لمن کثر علیه السهو»»، می گه سهوی نداره کسی که کثیر السهو باشه. در واقع سهو داره، اتفاقاً زیاد هم داره. ولی کلا سهوه دیگه. یعنی شرعاً باید این مثل آدم عادی [در نظر گرفته بشه]، همون احکام کثیر الشک و اینها. «معناه: أن سهوه کلا سهو باعتبار عدم ترتب آثار السهو عليه»، آثار سهو چیه مگه؟ تو نماز احکام سهو و فراموشی و شک و اینها، تو سجود و صلاة و اینها اینه که مثلاً باید تکرار کنی و همون احکامی که داره، ولی کثیر الشک هیچ کدوم از اینا رو نمی خواد انجام بده. در نتیجه شکش کلا شکه. پس آخرش داره اون غرض بلاغی رو عملاً توضیح می ده. می گه «هذا إذا كان النفي من جهة تكوين الشيء»، می گه این توضیح برای جایی بود که چی باشه؟ در واقع فضا فضای تکوینی باشه، اصلاً بگیم لا صلاة موجود.

می گه «اما اذا كان راجعاً الى عالم التشريع»، عالم تشریع باشه، اینجا دو قسم می کنه، «فإن كان النفي متعلقاً بالفعل»، یه ۴-۵ خط بیاید پایین تر می گه: «و ان كان النفي متعلقاً بعنوان»، این دو تا مقابل همه. حالا شق یک اینه که اگر نفی متعلق به یک فعلی باشه، به خود فعل، مثلاً مثل همون لا غيبة لفاسق، یا لا غش فی الاسلام، که خودش پایین تر مثال می زنه، می گه «دل نفيه على عدم ثبوت حكمه في الشريعة»، مثلاً ما می گیم لا غش فی الاسلام، یعنی چه لا غش فی الاسلام؟ یعنی در واقع شرع اسلام، لا غش فی المسلمین که زیاده ها، فی الاسلام! لا غش فی المسلمین که متاسفانه زیاده. ولی لا غش فی الاسلام یعنی چی؟ یعنی اصلاً تو شرع تشریع نشده. اگه می گفت، لا غش فی المسلمین چه برداشتی باید می کردی؟ یعنی می خواسته بگه که مسلم اینه که غش [نکنه]، با اینکه هست ها، با این که می بینیم هست تنزیلاً داره می گه اصلاً اگه بخواد باشه انگار که نیست، یعنی نباید باشه، حالا می گه «دل نفيه على عدم ثبوت حكمه في الشريعة»، مثل «لا رهبانية في الإسلام». خیلی حدیث معروف و قشنگیه که به خلاف مسیحیت، [رهبانیت در اسلام وجود نداره] - مسیحیت می دونید که اصلاً معروف شدن به رهبانیت دیگه - حدیث داریم که «لا رهبانية في الإسلام»، البته این به معنای عدم زهد در اسلام نیست. نه رهبانیت به اون معانی خاص که ازدواج نمی کردند و نمی دونم چه کار می کردن و اینا، می گه لا رهبانیه فی الاسلام. یعنی چی؟ می گه: «فإن معنى عدم ثبوتها عدم تشريع الرهبانية. و انه غير مرخص بها»، یعنی اجازه ترخیص داده نشده، اجازه داده نشده. «و مثل «لا غيبة لفاسق» فإن معنى عدم ثبوتها: عدم حرمة غيبة الفاسق. و كذلك نحو: «لا نجس في الإسلام» و «لا غش في الإسلام» و «لا عمل في الصلاة» و «فلا رقت...»، رفت باید بخونید یعنی نزدیکی با همسر. همون آیه ی معروف قرآن است که پایین هم آورده. خلاصه توی حج نزدیکی نباید کرد، در واقع فسق و جدال و اینها که اون احکام حجه دیگه. اینا نیست در حج یعنی تشریع نشده در حج، یعنی جایز نیست. «و لا جماعه في نافله فإن كل ذلك معناه: عدم مشروعية هذه الأفعال»، خلاصه این شق اول بود. نگاه کنید یه شق رفت تو تکوین که توضیحش رو دادیم. این شق

که اومد تو تشریح خودش دو حالت داره. یه حالتی بود که به خود فعل بخوره، مثلاً بگیم رهبانیت در اسلام نیست. خود فعل. یعنی اونیه که اسم لای نفی جنسه فعله. ولی «و ان كان النفی متعلقاً بعنوان» این نفی رو بنویسید. ان كان النفی یعنی همون اسم لای نفی جنس، اسم لای نفی جنس یه وقتایی خود فعل است، یه وقتایی عنوانیه که؛ «یصح انطباقه علی الحکم»، ببینید اینجا رو باید با مثال یاد بگیرید. دو تا مثال معروف داره؛ «لا حرج فی الدین»، «لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام»، یعنی معروفه به قاعده ی حرج و قاعده ی ضرر. اصلاً اینا یه قاعده کلان تو قواعد فقهیه و بعضیاش هم تو اصول بحث می شه. اینجا می خواد اینو بگه می گه نگاه کن وقتی می گه «لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام»، یا مثلاً می گه «و لا حرج فی الدین»، می گه حرج که خودش اون فعل نیست، حواستون هست؟ حرج که خودش فعل نیست. حرج یه عنوانیه که منطبق بر یه فعلی می شه. مثلاً می گیم انقدر تو بحث های نجس، پاکی سخت نگیر، داری به عسر و حرج می افتی. ببین خود فعل، اون کارهای سختگیرانه ایه که یکی داره انجام می ده. خود فعل اونو، ولی لای نفی جنس به خود فعل نخورده. به چی خورده؟ به اون عنوانی که بر این فعل صادق. به خاطر همین می گه «ان كان النفی متعلقاً بعنوان»، این عنوان منظور ضرر و حرج و اینها است. که یصح انطباق این عنوان علی الحکم. و علی حکم آن فعل. مثلاً حکم فعل فرض کن که موجب حرج است. می گه «فیدل النفی علی عدم تشریع حکم که ینطبق علیه هذا العنوان»، یعنی می گه تو دین اسلام، حکم اینجا منظور فعله. یعنی یه فعلی نیومده که این عنوان [بر اون صادق باشه]، یعنی تو اسلام فعل حرجی تشریع نشده، نمی شه که خدا خود حرج رو تشریع کنه که، فعلی که منجر به حرج شود را تشریع ... خود ایشان می گه «کما فی قوله: «لا حرج فی الدین» و «لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام»». ببینید همین که گفتم خیلی این بحثا تو اصول کارش موم نمی شه همین. شما هیچ وقت، برسید به قاعده حرج یا برسید به قاعده ضرر، نمی گید چون تو اصول اونجا این حرفو زدیم دیگه قاعده حرج و ضرر برای ما حل شد. مفصل قاعده حرج و ضرر رو بحث می کنید، می خوام بگم ملاک اصولیت یک مسئله، علاوه بر اون حرفایی که همیشه می زدیم، اینه که بشه تو اصول اون بحثو بست، که می رسی به فقه دیگه بگی طبق اون مبنا من دارم می رم جلو. اینجور بحثا بحثای بستنی تو اصول نیست. مثلاً لا ضرر و لا ضرار برید امام رو رجوع کنید، اصلاً امام یه برداشت حکومتی خیلی قشنگی از لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام داره، عملاً اینو یه حکم حکومتی می دونه، حالا جالبه توضیحات خیلی جالبی داره. البته خود مرحوم مظفر هم صفحه ۱۴۶ همین مثال لا ضرر و لا ضرار رو آورد یه جور دیگه تقریباً تقریر کرد. حالا دیگه اینجا وارد نمی شیم. همش به خاطر اینه که خیلی این بحثا رو اصولی نمی دونیم. باید برید تو فقه همون مورد خاصش اینو مفصل بحث کنید. حالا ایشون خودش می بیند طولانی شد می گه؛ «و علی کل حال: فَإِنَّ مَثَلَ هَذِهِ الْجُمْلَةِ وَالْمُرْكَبَاتِ لَيْسَتْ مَجْمَلَةً فِي حَدِّ أَنْفُسِهَا»، بحثو گم نکردید که. بحث از اول این بود که بعضیا گفته بودند این قالباً مجمله. مرحوم مظفر دلیل اونا رو آورد، بعد اقول خودشو گفت، همه ی این توضیحات رو داد که بگه علی کل حال این قالب مجمل نیست. بلکه استظهار می شه قشنگ ازش. که «و قد يَتَّفَقُ لَهَا أَنْ تَكُونَ مَجْمَلَةً»، می گه یه وقتایی، این قد، قد تقلیلیه است. یعنی گاهی. می گه البته گاهی هم اتفاق می افته که مجمل باشه، کی؟ «اذا جردت عن القرينة»، کدوم قرینه؟ اون قرینه ای که «تَعَيَّنَ أَنَّهَا لِنَفْيِ تَحَقُّقِ الْمَاهِيَةِ حَقِيقَةً أَوْ لِنَفْيِهَا ادِّعَاءً وَ تَنْزِيلاً»، واضحه؟

می گه اون وقتایی که قرینه نباشه، این هست ولی خود ایشون گفت اکثراً قرینه هست.

می رسیم به قالب سوم. قالب سوم چیه؟ «مثل قوله تعالى: ...»، حواستون هست؟ منهای سوم چیه؟ منهای اول اون مثال سرقت بود، منهای دوم هم همین قالب لای نفی جنس بود. منهای سوم هم یه قالبیه که کلیش اینه که یه

حکمی می آد به یه ذاتی می خوره. مثلاً نگاه کنید، مثال معروفش همین دوتا آیه هست. «حرمت علیکم امهاتکم»، مادران شما بر شما حرامه. آخه مادر یه چیزی نیست که مثلاً بگیم آقا میز برا تو حرامه! چیه میز؟ خوردن میز، نشستن پشت میز؟ چی کار کردن حرامه؟ امهاتان بر شما حرامه یعنی چی؟ چی کار کردن حرامه؟ ببینید یعنی یه حکمی خورده به یه ذاتی، به یه عینی، عین یعنی یه ذات خارجی، یه اسم ذات، اسم عینی که تو ادبیات می گفتید، یا مثال «احلت لکم بهیمه الانعام»، می گه چهار پایان بر شما حلالند، چی چارپا؟ چی کار کردن با چهار پایان؟ خب می دونید یه کارهایی کردن با چارپایان حرامه دیگه، احکامش رو هم خوندید، متأسفانه قدیم از این حرفا بوده. این جاهلیت مدرن هم که .... احلت لکم خب چی حلاله؟ گاز زندشون، شیرشون، نشستن روشون؟ این باعث می شه که بعضیا بگن اینا مجمله، یعنی در طول تاریخ باعث شده بگن «احلت لکم بهیمه الانعام» چی کار کنیم، خب مجمله دیگه. ایشون باز می خواد بگه که نه اینجاها معمولاً در واقع قرینه هست یا خیه حالا دیگه بخونیم ببینیم ایشون چه می گه؟ یعنی خلاصه شبیه بحث قبله. فضاش دقیقاً مثل همونه که بعضی ها قرینه هی خارجو نخواستن در نظر بگیرن، گفتن خود همینو نگاه کن، «حرمت علیکم امهاتکم» که معلوم نیست چیه؟ خب معلومه دیگه، قرائن خارجی داریم، معلومه.

«مِمَّا اسْنَدَ الْحُكْمُ فِيهِ كَالْتَحْرِيمِ وَ التَّحْلِيلِ»، می گه حکم، حکم مثلاً حکم حرمت یا حلال بودن به یه عینی بخوره، عین پس منظور اینجا چیه؟ عین منظوریه ذات خارجی، یه در واقع مثل همین امهات یا مثل اون بهیمه. بهیمه الانعام هم یه بحث تفسیری جالب داره. بهیمه الانعام، بهیمه معنانش، مبهم، بهم، یعنی در واقع به کل زبان بستگان، زبان بسته ها می گن در واقع بهیمه. انعام به چی می گن؟ حالا اینجا می گم اختلافای لغوی جالبی داره. یعنی کسی بخواد تو لغت کار کنه، بهیمه و انعام چه فرقی داره، چرا تو قرآن دو سه بار هی بهیمه و انعام به هم به صورت مضاف مضاف الیهی میاد؟ اینا بحث های تفسیری جالبی داره. حالا اجمالاً مثلاً بهیمه معمولاً به معنای عام تره، یعنی به معنای عام زبان بسته، ولی انعام معمولاً به چهارپایان می گن، معمولاً هم به گاو و گوسفند و شتر و یه سه تا چیز خاص می گن، حالا اینا بحثای تفسیری داره یعنی به این راحتی نیست. حالا «فَقَدْ قَالَ بَعْضُهُمْ بِاجْمَالِهَا»، می گه بعضیا گفتند اینا مجمله، چرا؟ «نَظَرُوا إِلَى أَنَّ إِسْنَادَ التَّحْرِيمِ وَ التَّحْلِيلِ»، می گه اینکه بگیم مثلاً مادرت حلاله یا حرامه، «لَا يَصِحُّ إِلَّا إِلَى الْأَفْعَالِ الْاِخْتِيَارِيَّةِ»، می گه حرام و حلال به افعال می خوره، به یه چیز خارجی، اما الاعیان، «فَلَا مَعْنَى لِتَعْلُقِ الْحُكْمِ بِهَا»، اعیان یعنی اون عین خارجی، معنا نداره اصلاً بگیم یه حکم [به اعیان می خوره]، مثلاً بگیم موبایل حرامه، نمی دونم میز، دیوار حرامه، درخت حرامه یا حلاله، چیش؟ استفاده ازش؟ خوردنش؟ پوشیدنش؟ چه کار کردنش؟ اینا گفتن مجمله. می گه «بَلْ يَسْتَحِيلُ»، یعنی اصلاً محاله. راست می گن اینا، محاله بگیم موبایل مثلاً حلاله. اصلاً معنی نداره.

«و لَذَا تُسَمَّى الْأَعْيَانُ مَوْضُوعَاتٍ لِلْأَحْكَامِ»، می گه به اعیان خارجی می گن اینا موضوعات احکامند، ولی افعال بهشون می گن متعلقات، یعنی شما بنویسید. متعلقات احکامند. مثلاً می گیم که فرض کنید موبایل حلاله می گیم منظور استفاده کردن از موبایله. یعنی اون فعل استفاده کردن حلاله ولی موضوع این حلال بودن چیه؟ موبایله. یعنی به اون اعیان می گن موضوعات احکام، به خود اون افعال می گن متعلقات احکام. متعلق یعنی چی؟ یعنی خود حکم به اون فعل تعلق می گیره. یعنی می گیم اون فعل مثلاً استفاده کردن حلال است یا حرام است. حالا «و عَلَيْهِ، فَلَا بَدَّ أَنْ يَقْدَرَ فِي مِثْلِ هَذِهِ الْمَرْكَبَاتِ فَعْلٌ تَصَحُّ إِضَافَتُهُ إِلَى الْعَيْنِ الْمَذْكُورَةِ»، می گه در نتیجه باید اینجا تقدیر گرفته شود در مثل این مرکبات، یعنی مرکباتی که به یه عینی برگشته، باید یه فعلی در تقدیر گرفته بشه. فعل واضحه یعنی چی؟ یعنی مثلاً استفاده کردن، خوردن، پوشیدن، یه فعلی باید در تقدیر گرفته بشه که صحیح باشه اضافه اون فعل به اون عین، مثلاً خوردن موبایل خیلی معنی نداره دیگه. مثلاً فرض کن تو آیه می گیم حرمت علیکم امهاتکم، مثلاً مادرتون مثلاً حرامه. خب خوردن مادرتون حرامه؟! حالا ممکنه تو قبائل آدم خوار همچین چیزایی باشه ولی تو حالت



عادی اون فعل خوردن علی القاعده نیست باید یه چیزی باشد که تناسب با اون عین خارجی داشته باشه، مثلاً فرض کنید ازدواج کردن با مادر. می گه از یه ور باید این جوری باشه، حواستون باشد اینجا عبارتو نگاه کنید می گه «الی العین المذكوره فی الجملة»، این فی الجملة منظور فی الجملة نیست در مقابل بالجملة و اینها، فی الجملة یعنی در آن جملة، یعنی فی هذه الجملة. حواستون باشه. یعنی تو اون جملة ی محل بحث. یعنی تو جملة ی مثلاً «حرمت علیکم امهاتکم». از یه ور هم «یصح ان یكون متعلقاً للحکم»، از یه ور هم صحیح باشه که اون فعل متعلق حکم باشه. مثلاً بگیم حلال است این کار یا حرام است این کار. یعنی باید اون فعل یه جوری پیوند بده بین اون حکم با اون عین. واضحه؟ مثلاً می گیم مادر مثلاً فرد بر فرد حرام است. اون فعل باید هم این حلال و حرام بودن رو ربط بده به اون عین. خب، این حالا یه همچین چیزی باید باشه. حالا مثال می زنه می گه «ففی مثل الآیه الاولى»، یعنی همون حرمت علیکم امهاتکم، «آیه الاولى یقدر کلمه نکاح مثلاً». می گیم نکاح با مادر مثلاً حرام است. «و فی الثانیه» یعنی آن احلت لکم، «اکل بهیمه الانعام». که حلال است. «و فی مثل (و انعام حرمت ظهورها)»، یعنی اون چارپایانی که حرام شد پشت آنها، چیه پشت آنها؟ کمر آنها؟ خب معلومه دیگه «یقدر رکوبها»، یعنی سوار شدن بر پشت. می خواد بگه نگاه کن تو همه اونا اگه اون دو طرف را در نظر بگیری این محذوفه پیدا می شه یا مثلاً تو «النفس التي حرم الله»، نفسی که خدا حرامش کرده چیشو حرام کرده؟ قتلش رو حرام کرده. می گه تو همه ی اینا این باید یه تناسبی بین اون عین با اون حکمه برقرار کنه. «لکن الترتیب فی نفسه ...»، بین زیر فی نفسه باید خط بکشید. این فی نفسه حرف کیه؟ دقیقاً شبیه همون شخصیه که صفحه ی ۲۰۹ گفت نفس لفظ، حواستون هست دیگه، هی می خواد بگه اجمال می شه، بحث رو می بره درون خود این مثال. بابا خب معلومه از درون این چیزی شاید در نیاد، استظهار هم قرار نیست فقط با قرائن درونی حل بشه که. این همون نکته ای که همش اون کسای که می گن مجمله حواستون نیست.

(سوال ...)

می گم این اشکال ما به این ها است دیگه. گفتم اینا غالباً تو فضای اهل سنت این دعواها شکل گرفته اصلاً شیعه معمولاً تو اینجور جاها دعوا نداره. بخاطر اینکه ما آیات و روایات منفصل داریم اینا رو تفسیر می کنه. ممکنه اونا بگیم روایاتی نداشتند یا به هر دلیلی، خلاصه لکن الترتیب، بین ایشون داره از زبون اونها داره تقریر می کنه. «فی نفسه لیس فیه قرینه». اشکال ما هم اینه که قرینه، یه قرائن داخلی داریم یه قرائن خارجی داریم. اینا با قرائن خارجی حل می شه. «علی تعیین نوع المحذوف فیکون فی حد نفسه مجمل»، می گه در حد نفسش مجمل می شه. «فلا یدری فیه»، این حرف رو قبول نداریم این نظر مخالفه. می گه معلوم نیست در اونکه مقدر، می گه «فلا یدری فیه هل ان المقدر کل فعل»، مثلاً فرض کن می گیم که احلت لکم بهیمه الانعام، یکی بگه اصلاً منظور هر کاریه، می گه اصلاً یکی بیاد بگه غرض از اینکه می گیم چارپایان حلال اند، هر کاری با چارپایان، خب معلوم نیست این منظوره؟ یا هر فعلی؟ که «تصح اضافته الی العین المذكوره فی الجملة»، دوباره یعنی فی هذه الجملة. «و یصح تعلق الحکم به»، این یه حالته. «او ان المقدر فعل مخصوص»، یه فعل خاصیه، کما اینکه ما مثال خودمونو زدیم. «کما قدمناه فی الامثلة المتقدمه».

حالا؛ «و الصحیح»، از نظر من مرحوم مظفر، شما بنویسید اکثر شیعه، چیه؟ «فی هذا الباب ان یقال»، صحیح اینه که بگیم «إِنَّ نفس الترتیب مع قطع النظر عن ملاحظة الموضوع و الحکم و عن آیه قرینه خارجیة، هو فی نفسه یقتضي الإجمال»، بین ایشون داره می گه حرف شمایی که می گی اینا مجمله کی درسته؟ که البته ما اینو قبول نداریم، وقتی درسته که قطع نظر کنی از چی؟ از ملاحظه ی موضوع و حکم، که مرحوم مظفر تو بحث قبلی هم اصرار



داشتند به تناسب حکم و موضوع، و قطع نظر کنی از هر قرینه ی خارجی، خب ما که اینکار رو نمی کنیم و اصلاً درست نیست بکنیم. یعنی چی هیچ کسی قائل نیست که باید از این ها قطع نظر کرد؟ چرا؟ خب استظهار، استظهار هم یعنی همه قرائن رو جمع کنی، ما قرائن خارجی داریم قرائن داخلی داریم. می گه بله اگه از اینا صرف نظر کنی خب مجمل می شه. «لولا ان الاطلاق»، می گه البته ممکن است کسی بگه که، اگر نباشد اطلاقی که اقتضا کند «تقدیر کل فعل صالح للتقدیر»، یعنی تو بعضی مثلاً ممکنه یکی بگه اصلاً خدا که گفته فلان چیز حلاله یا حرامه منظورش اینه که هر کاری، درسته؟ مثلاً ظالم حرام است، مثلاً اینجوری بگه. یعنی هر کمکی، یعنی یکی همچین برداشتی کنه ، اصلاً بگه غرض ممکنه تو بعضی جاها این باشه. این موارد رو بذارید کنار که منظور هر چیزی باشه، می گه اگه از قرائن خارجی صرف نظر کنی بله اجمال داره، «الا...»، این الا نظر مرحوم مظفر و اینا است که، یعنی به نظر همه اینه عملاً. یعنی مرحوم مظفر در مقابل اونا داره اینو اظهار می کنه، «إلا إذا قامت قرينة خاصة على تعيين نوع الفعل المقدر»، یه قرینه خاص قائم بشه. خب قرینه خاص منظور چیه؟ می گه «و غالباً لا يخلو مثل هذه التركيب»، یعنی همین منهای سوم، «من وجود القرينة الخاصة و لو قرينة مناسبة حكم و الموضوع»، می بینید مرحوم مظفر تو این بحث خیلی علاقه به قرینه حکم و موضوع داره. راست هم می گه. یعنی شما مادر رو در نظر بگیر و حرمت، معلومه نکاح منظوره دیگه. چی می خواد منظور باشه. یعنی صرف خود حکم و موضوع ... البته این تو روایات دیگه ای هم تصریح شده یا فرهنگ اون زمانو در نظر بگیر اینا قرائنیه که داره می گه مثلاً اینجوری. حالا ماجرای بوده دیگه. مثلاً پدر یه زنی داشته، ماجراش برا اونه دیگه اصلش اگه اشتباه نکنم، پدر یه زنی گرفته مثلاً پدر می میره، بچه می رفته ... حالا فرهنگشون اینجوری بوده دیگه. چه زن غیر بوده چه مادرش بوده چه هر کی بوده می رسیده به پسر دیگه. الان هم شنیدم تو بعضی از جاها از این جور چیزها هست. خلاصه ایشون می گه با قرینه مشخصه. ایشون هم دوباره گفت غالباً. یادتونه توی بحث قبلی هم گفت غالباً علی الاکثر، یه علی الاکثری داشت یادتونه دیگه. می خوام بگم این منهای دوم و سوم شبیه همه. خلاصه «و يشهد لذلك: أَنَا لَا نَتَرَدَّدُ»، می گه شاهد هم بر نظر ما که اینا مجمل نیست بلکه استظهار می شه چیه؟ اینه که تردید نمی کنیم در تقدیر فعل مخصوص در مثالی قبل، «فی صدر البحث و مثیلاتها. و ما ذلک»، مای نافیه است. و نیست این، «الا و ما ذلک إلا لما قلناه من وجود القرينة الخاصة و لو «مناسبة الحكم و الموضوع»». می گه این چون تو همه اینا قرینه هست، وقتی می گن حرمت علیکم امهاتکم، همتون به ذهنتون نکاح رسید. می گه «و يشبه أن يكون هذا الباب نظير باب «لا» المحذوف خبرها»، یعنی همین شبیه اون منهای قبلیه شبیه لای نفی جنسه.

«و الهمنا الله تعالى ثواب و دفع عنا الشبهات و هدانا الصراط المستقیم»،

چون آخر باب الفاظ بود ایشون با یه دعایی تمامش کرد. ما الحمد لله بحث سطح مجمل و مبین تموم شد. یه دو جلسه ای باید به جمع بندی و تعمیق بحث مجمل و مبین پردازیم. ان شاء الله.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

» اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين. و اللعن الدائم على أعدائهم اجمعين»

ما به لطف خدا، سطح بحث مجمل و مبين، که آخرين باب از مقصد اول و پايان بخش مباحث الفاظ بود رو خونديم. يه چند جلسه اى رو بايد رو تعميقش و ايسيم. تو ذهنمه که دو جلسه، تعميق و جمع بندى سطح اوليه اش رو داشته باشيم، بعد يه جلسه هم جمع بندى استظهارى داشته باشيم که در واقع تو همون نظام جلسات استظهارى خودمون باشه. امروز يه جمع بندى اوليه داشته باشيم. **قصدم اينه که فضاي متأخرين دستون بياذ.** متأخرين منظورم از آخوند به بعده. شما ببينيد تو فضاي متأخرين از خود آخوند به بعد، به مجمل و مبين چجورى نگاه مى کردند، چه بحثايى رو مى آوردند. مرحوم مظفر نسبتش با اونا چيه؟ فى الجملة. چون حقيقت اينه که **بحثايى مرحوم مظفر تو مجمل و مبين، مشکلات اساسى داره.** يعنى ايشون زحمت کشيده ها، ولى از چند جهت مشکلات اساسى داره. يکى از اين جهت که بحث اصلى که بين متأخرين حداقل هست هم ايشون خوب منعکس نکرده. حالا من مى خونم براتون مى بينيد. بحث اصلى بين متأخرين در واقع **مطلبيه که رفته رو اقسام اجمال، که اجمال در ناحيه ي دلالت تصويريه يا در ناحيه ي دلالت تصديقى اوليه است يا در ناحيه ي دلالت تصديقى ثانويه است.** به يه بيان ديگه تو ناحيه ي دلالت تصويريه يا مراد استعماليه يا مراد جديده. تو هر کدوم هست يه اسمى رو روش گذاشتند، گفتند بالذات، بالعرض، يعنى ما حداقل دو تا تقسيم جدى تو متأخرين براى اجمال داريم، اجمال بالذات و بالعرض، يکى هم اجمال حقيقى و حکمى، مى بينيد اصلاً شما اين رو داريد اولين بار مى شنويد ديگه اگه نديده باشيد. اصلاً چيزى مرحوم مظفر از اين ننگفت. خب کتابى که ادعاى اين کتاب بر اينه که در واقع شاگردى اساتيد و بزرگان رو کرده و اين رو ديده، بايد اين منعکس بشه، حداقل انتظار اين بود. که شما مى ريد تو دروس بالاتر به شما بگم جاى ديگه اين رو مى بينيد. الان چيزى که شماديد اولاً توى الموجز بود که خب البته، خيلي هم خلاصه اش کرده بودند و چيز خاصى اونجا نبود، يعنى باز خود آقاى سبحانى تو الموجز اصلى يه مقدار مطالب بيشترى آورده بود، بيشتر هم اصطلاحات رو توضيح داده بود آقاى سبحانى. باز خوب بود که مثلاً نسبت اصطلاح مجمل و مبين با محکم و متشابه چيه؟ با ظاهر و مؤول چيه؟ همون اصطلاحاتى که عرض کردم. اونو يه مقدار اونجاديد شما. حالا اومديد اينجا. تو رسائل هم که چيزى نداريد. رسائل هم فقط باب حجه. بعد هم مى ريد كفايه، كفايه هم يه نيم صفحه بيشتر، يه صفحه همين مجمل و مبين داره. از اينجا هم خيلي کمتر گفته. خب ايشون لازم بود اون چيزايى که بعد از كفايه حداقل اين تقسيمايى که عرض کردم ناظر به اساتيدش [هست رو بياره]، به هر حال بحث اصلى اينجا نيومده، بحث اصلى حداقل بين متأخرين نيومده، يه سرى مثلاً بحث هاى فرعى که آيا تو فعل هست يا نيست، اصطلاح اجمال آيا تو فعل هم هست؟ به فعل هم مى گيم مجمل يا مى گيم. خب اين اصلاً چيز اونقدر مهمى نيست در مقابل بحث هاى ديگه اى که ايشون نياورده. يا اکثر بحث هاى ايشون رفت رو چي؟ به ترتيب دارم عرض مى کنم، يه بار با هم مرور کنيم قبل از اينکه من شروع کنم سير تاريخى متاخرين رو بگم؛ همون صفحه ي اول که مجمل و مبين رو شروع کردديد، تعريف کرد خيلي توضيح نداد اين تعريف برا کيه، چيه جريانش؟ فقط ايشون صرفاً گفت، «عرفوا المجمل اصطلاحاً» يعنى اصوليون تعريف کردند مجمل رو اصطلاحاً، من يه مقدار الان دارم انتقادى صحبت مى کنم،ديديد تا الان هي سعى کردم توجيه کنم عبارات ايشون رو، تعريف کنم و اينها. ولى خب حقيقت اينه که يه مشکلات جدى

داره، الان می خوام یه فهرستی از این مشکلات عرض کنم تا متأخرینو که می خونیم بدونیم باید دنبال چی بگردیم. همین صفحه ی اول مجمل و مبین ایشون تعریف کردن مجملو اصطلاحاً «بانه ما لم تتضح دلالت»، بعد گفت مناقشاتی کردند که «لا طائل فی ذکرها»؟ بعد گفت «و المقصود من المجمل علی کل حال، ما جهل فیهِ مراد المتکلم»، ببینید یا وارد مناقشه اش نشید یا می خواید بشید بگید مشککش چیه دیگه. این عرفوا رو شما بنویسید این ریشه تو تعریف ابن حاجب داره. حالا من چون این جلسه تعمیق اولیه است خیلی تو اینا نمی خوام وارد بشم ان شاء الله جلسه بعد اینا رو باید عرض کنم. ولی این تعریف ابن حاجبه، این تعریف مشهور ریشه تو ابن حاجب داره. کلاً بدونید، خیلی از در واقع تعاریف و ساختارهایی که ما امروزه تو اصول، حتی تو شیعه داریم از جهت تاریخی ابن حاجب و کتب ابن حاجب توش موثر بوده. همون ابن حاجبی هم هست که تو صرف و نحو هم اون کتابارو ها داره، کتاب هاش درسی شده حالا به هر دلیلی که چند بار هم توضیح دادم، این تعریف ابن حاجبه که تعریف رو برده رو دلالت، **مرحوم مظفر کار خوبی کرده بحثو برده رو مراد. ولی خب یه کم لازم بود اینو توضیح بده.** ایشون اینو توضیح نداد، بعد چیو پررنگ کرد؟ یعنی اینجا خوب بود اینو توضیح بده که چرا تعریف اونا با دلالت، یعنی تعریف دلالت محور از مجمل و مبین خیلی خوب نیست، تعریف مراد محور بهتره؟ اینو اگه توضیح می داد خیلی نکات جالبی ذیلش بود، ایشون اینو اصلاً یهو نقطه گذاشت رفت تو بحث اینکه به فعل هم می گیم مجمل، یعنی یه بحث فرعی حاشیه ای اومد تو متن جدی شد. ایشون رفت جلوتر شروع کرد اسباب اجمال الفاظ رو گفتن، خیلی کار خوبی، اون انصافاً جزو زحمت های ایشونه، گرچه خیلی کامل و جامع نیست ولی انصافاً اون جزء زحمتای ویژه ایشونه. حالا شما می بینید اصلاً متأخرین از این بحثا خوب نکردند، ولی خب به هر حال متأسفانه آخرش گفت لا فائده کبیره، یعنی آخر ص ۲۰۷، گفت لا فائده کبیره که این یه مقدار جهت دهی ذهنی به طلبه رو خراب می کنه که احساس می کنه که فقط یه ۵-۶ تا قدیکون اینجا ایشون آورده آخر هم می گه خیلی فایده ای نداره بگذریم ازش. در صورتی که ما می خوایم تو، حالا جمع بندی های جلسات بعدی عرض کنیم که اینجا جای اتفاقاً خیلی مهمی بود البته مرحوم مظفر هم انصافاً اینجا رو زحمت کشید.

بعد چیزی که مفصل کرد بحث ایشون رو همون شماره ۲ بود. یعنی اون مواضعی که شک فی اجمالها. که دیدید ایشون سه تا منها آورد، من خیلی سعی کردم این سه منها رو بخونم و رد شم. ولی انصافاً مشکلات خیلی عجیب غربی بعضی از قسمتاش داره، نمی دونم دقت کردید یا نه، مثلاً این منهای دوم، حالا منهای اول خیلی لزومی نداره توش توضیح بدیم، می خوام بگم تحلیل ها و اصطلاحاتی که مرحوم مظفر اینجا استفاده کرد، یه مقدار فنی نیست، دقیق نیست بلکه بعضی جاها اصلاً صحیح نیست. مثلاً منهای دوم ها که «لا صلاة» و اینها بود اون فضای لای نفی جنس، قول قائلان به اجمال رو که داشت تقریر می کرد یادتونه گفت اینا یه وصفی برای اسم لا می گیرند، اون وصف محذوفه. در واقع لا به اون وصف محذوف گفته. بعد که نظر خودشو خواست ص ۲۱۰ بگه گفت اقول، گفت اینجا یه خبری محذوفه. نه اینکه یه وصفی. بعد تو مثال ها که وارد شد یادتونه، اگه مثلاً یادتون باشه، مثلاً وسط ص ۲۱۰ تو مثال ها که وارد شد گفت «لا علم الا بعمل». بعد خودش گفت «فان المفهوم لا علم نافع». یعنی خودش با اینکه بالا گفته اینجا خبر محذوفه، عملاً به خاطر اون «الا بعمل» اش، اینجا آخرش یه وصف محذوف گرفته. اینا رو لزومی نداشت ما بخوایم بهش بپردازیم، یعنی دیگه سخت نگیرید خلاصه. که یه مقدار جلسه قبل ذهن خود بنده هم اصلاً به هم ریخته بود رفتم دیدم که چرا اینجوری شد و اینا! به هر حال بهش دقت بکنید خیلی از جاها دوباره ایشون وصف داره محذوف می گیره نه خبر. البته آخرش مهم نیستا. یعنی آخرش اینکه یه وصف بخوای محذوف بگیری یا خبر کاملاً بستگی به موارد داره. می دونید مشکل اصلی چیه؟ مشکل اصلی اینه که ایشون خواسته تو اصول یه حکم کلی درباره ده بیست تا مثلاً روایت بده. یه حکم کلی یه جا. که بگیم کلاً تو همه ی اینا اینطوریه. یعنی وقتی تو بخوای یه حکم کلی بدی خیلی سخت می شه. ایشون عملاً به خاطر اینکه می خواست بگه مثلاً کلاً همه جا خبر

محدوفه، مثلاً به وصفی محدوف نگیری. اصلاً نه همه جا می شه گفت خبر محدوفه نه همه جا [وصف]، بستگی به اون مورد داره، مثلاً اگه لا چی چی، لا داشته باشه از جهت نحوی به فضایی داره، اگر نه اونجوری نباشه، به جور، متفاوت طبق موارد. **کار خوبی که متأخرین کردند، حالا امروز می خوایم بخونیم اینه که وارد این دعوای مصداقی اینطوری که مرحوم مظفر شده نشدند،** حالا می خونم می بینید هیچ کدوم وارد نشدند هیچ کدوم. ولی خب مرحوم مظفر اینا را وارد شده، فایده ای هم نداره. ببینید، خودش هم البته بنده خدا گفت. کجا بودش! توی همون ص ۲۰۸ یعنی اون شماره دو رو که شروع کرد مواضعی که فقد شک فی اجمالها، خودش گفت که «لکل مجمل مبین امثله که لا حصر لها». گفت «الا ان بعض مواضع» شک شده «و المتعارف عند الاصولیین ان یذكر بعض امثله». ایشون گفت متعارف عند الاصولیین اینه که ذکر کنند بعضی از مثال ها، «من ذلک لشحذ الذهن و التمرین»، ببینید بعد گفت «و نحن نذكر بعضها اتباعاً لهم و لا تخلو من فائده للطلاب المبتدئین»، این خوبه. یعنی این خودش حواش هست که اینجا چون با طلبه های پایه های مثلاً ۳ و ۴ و ۵ و ۶ سر و کار دارم اینا رو بیارم که هم به ادبیاتی براشون مرور بشه و ... ولی خب لازم بود قوی بیاره، به مقدار این خلل هایی که تو تحلیلش هست، اما بهتون بگم اینجا که گفت «و المتعارف عند الاصولیین»، شما الان متأخرین رو براتون می خونم، هیچکسی این مثال ها را نگفت، همه اتفاقاً گفتند به مثال هایی هست که قدما می گفتند ولی لازم نیست ما تو اصول بیاریم، اصلاً شأن اصولی نیست. یعنی کاملاً نگاه ایشون که گفتش که و المتعارف عند الاصولیین، اصولیون قدماست، قدما حداقل مثلاً فرض کنید که از قبل از کفایه، منظورم قبل از کفایه هست، خب خوب بود ایشون توجه به این بکنه که چی شده که از کفایه به بعد یعنی متأخرین اکثراً این مثال ها را نیاوردند، در مجموع متأخرین اینجا شو کار درستی کردند، در واقع در به جمع بندی بخوام بگم **مرحوم مظفر دو تا مسئله تو مجمل و مبین آورد، مسئله اول رو کم پرداخت، مسئله دوم رو خیلی مفصل پرداخت**، دقیقاً متأخرین برعکسش انجام دادند، متأخرین مسئله اول رو مفصل تر پرداختند، مسئله دوم رو خیلی لاغرش کردن، واضحه؟ می خوام بگم فضای مجمل و مبین مرحوم مظفر کاملاً برعکس متأخرینه. حالا حق با کدومه؟ حقیقت اینه حق بیشتر با متأخرینه.

یعنی اگه بخوایم کار مرحوم مظفر رو انجام بدیم یا کار متأخرین رو انجام بدیم کار متأخرین بهتره. گرچه می شه کمالات جفتشون رو جمع کرد. ولی بخوام به قضاوت بکنم کار متأخرین بهتره. چرا؟ حالا می خونم براتون عباراتشون رو، **متأخرین تمرکز کردند روی هویت مجمل و مبین، اقسام مجمل و مبین، بعد یعنی کارهای اصولی کردند،** مرحوم مظفر که اون شماره دو رو بیشتر توضیح داده، بیشتر کارای مصداقی که مربوط به فقه، به تفسیره، به ادبیاته، انجام داده و به مقدار این روح کلی باب مجمل و مبین ایشون این مشکلو داره. حالا دیگه مثلاً فرض کنید ص ۲۱۱ وارد اون تنبیه و تحقیق شد. تنبیه و تحقیق حالا اقسامش اینارو را که دیروز خوندم، بازم تنبیه و تحقیق هم مشکل داره آخرش. ببینید آخرش مشکل رو حل نمی کنه. چرا مرحوم مظفر می خواد قواعد کلان بده اینجا. ببینید مرحوم مظفر با ۲۰ تا ۳۰ تا از این دست روایات مواجه که مثلاً «لا صلاه الا بفاتحه»، «لا ضرر و لا ضرار»، «لا رهبانیه فی الاسلام»، ... با این ده بیست سی تا نمونه مواجهه. می خواد این ده بیست سی تا رو به قاعده کلی بده. می گه آقا به وقتایی ناظر به عالم تکوینه، به وقتایی ناظر به عالم تشریعه. تو عالم تشریع به وقتایی متعلق به فعله اون لا، به وقتایی متعلق به عنوانه. خب این کافی نیست این دسته بندی سه تایی. ایشون می خواد همه ی اون بیست سی تا مثالو بریزه تو این سه لاین کلی. کی گفته این سه لاین هست این سه لاین چرا ۵ تا نیست؟ واضحه؟ ایشون اینجوری کرد دیگه، یا تکوین یا تشریع، تشریع هم یا به فعل می خوره یا به عنوان منطبق بر فعل. اینکه ما سه دسته کلی کنیم اون مثلاً رو بخوایم بریزیم توش، این دچار خلل کرده عبارت. من می تونم وارد بشم، توضیح بدم اما واقعاً لزومی نداره چون اصلشو عرض کردم، حالا می خوام وارد دغدغه های اصولی بشم. پس واضح شد اون روح کلیه؟ وارد در

واقع فضای متأخرین بشیم مثلاً من این جلسه اگه برسم فضای متأخرین رو ان شاء الله عرض کنم خدمتون خیلی خوبه.

من بخاطر همین اسم این جلسه رو گذاشتم عمق اولیه که فعلاً فضای متأخرین از آخوند به بعد رو بگم، جلسه ی بعد وارد بشم قبل از آخوند رو بگم چی بوده، بعد شما می بینید **آخوند قشنگ** **یه نقطه عطفی تو این بحث ایجاد کرد که غالباً این نقطه عطف منفی حساب می شه.** من فعلاً به مشکلی که آخوند و متأخرین نسبت به قبل خودشون دارند نمی خوام وارد بشم. فقط فضای متأخرین براتون حل بشه به نسبت با مرحوم مظفر، جلسه بعد وارد فضای قبل از آخوند نسبت به بعد از آخوند می شیم. ببینید، همیشه گفتم اگه می خواید کتابایی مثل نائینی و آقا ضیاء و اصفهانی و آقای خویی و همه متأخرین چه قم چه نجف رو خوب درک کنید، پایه اش کفایه است. یعنی چه بخواید چه نخواید کفایه رو گذاشتن جلوشون از رو همون نوشتند. از رو همون نه اینکه کپی کردند ولی مدار این بوده. تو درس های خارج، تو تبویب، تو عنوان بندی. آخوند چی کار کرده تو این بحث؟ حالا جلسه بعد عرض می کنم که قدما چقدر مفصل و پر و پیمان به این می پرداختند. می آیم ... تعجب می کنید وقتی می بینید آخوند کمتر از یه صفحه به این بحث پرداخته. بین مجمل و مبین رو جلسه بعد عرض می کنم یه مقصد جدی [بود]، چطور عام و خاص و مطلق و مقید دو تا بحث جدی جداگونه بودند تو الفاظ، یادته؟ عام و خاص خودش یه باب بود مطلق و مقید یه باب بود، بحثاش متفاوت بود. چطور اینا خیلی پر و پیمون بود. مجمل و مبین هم یه بحث پر و پیمونی کنار اینا بود. آخونده که میاید مجمل و مبین رو میکنه یه فصل ضمیمه ای به آخر مطلق و مقید. یعنی آخوند در کمال تعجب این کار رو می کنه ها. این کفایه های سه جلدی حالا همه این بحث ها، آدرس ها خیلی مهم نیست، ولی خلاصه، آخر مباحث الفاظ؛ دو سه صفحه آخر مباحث الفاظ اینو می تونید راحت پیدا کنید. مثلاً به چاپ سه جلدی که من دارم **کفایه ج ۲ ص ۲۲۵**. که عملاً آخوند بحث مجمل و مبین رو آورد کرد یه فصل، آخرین فصل از مطلق و مقید. یه صفحه هم بهش پرداخت. بعد همین رویه ادامه پیدا کرد. مثلاً آقای نائینی، توی فوائده که اگه اشتباه نکنم اصلاً مجمل و مبین رو بحث نکرده، حالا یا مقرر نیاورده یا ایشون تو اون دوره ش بحث نکرده. اما نائینی تو اجود، یعنی طبق تقریر آقای خویی، **اجود ج ۱ ص ۵۴۳** به چاپی که من دارم، ایشون هم، دقیقاً همه همین کارو کردند. یعنی فصل آخر مطلق، نیم صفحه بهش پرداخته نائینی. نائینی دیگه خیلی کمتر از همه پرداخته. بعد آقا ضیاء چی؟ آقا ضیاء تو نوشته خودش که مقالات الاصوله، یعنی قلم خودش. **ج ۱ ص ۵۱۹**، کل مباحث الفاظ ایشون شده ۴۰ تا مقاله، کل مباحث الفاظ، ۴۰ تا مقاله است یه خاتمه هم داره. خاتمه اش نیم صفحه است تقریباً. این خاتمه فی المجمل و المبین. ببینید چجوری مجمل و مبین رفته گوشه ی رینگ، رفته آخر؛ پرت شده یعنی تبعید شده.

بعد مثلاً تو نهاییه الافکار، نهاییه الافکار تقریر درس های آقا ضیاءه. **۵۸۳**، جلد یک و دو چون با هم چاپ شده **ص ۵۸۳**. تو اونجا دو صفحه هست ولی خب مقرر اسمشو گذاشته مقصد سادس. ببینید کار مقرر که یه مقصد جدا کرده. کار خوب مقرر، اینجا کار خوبی نکرده، چون تفکر آقا ضیاء اینه که مجمل و مبین یه بحث خیلی جزئی. حالا اون جا هم دو صفحه بحث کرده چیز خاصی نیست. بعد می ریم سراغ مرحوم اصفهانی. مرحوم اصفهانی هم خب کتاب اصلیش همون حاشیه بر کفایه است که **نهاییه الدرایه باشه ج ۱ به چاپی که من دارم ص ۶۶۷**. کجاست؟ دقیقاً همونجا که آخوند فصل آخر رو آورده، فصل آخر تو مجمل و مبین. مرحوم اصفهانی هم یه حاشیه بیشتر اونجا نداره. یه حاشیه شاید مثلاً ۷، ۸ خطی بیشتر نباشه. چون نهاییه الدرایه حاشیه بر کفایه ست دیگه. کفایه اونجا آورده ایشون هم یه حاشیه اونجا آورده. از این جا به بعد یه مقدار کسای ی که، بعد از اصفهانی کیه؟ طبقه بعد آقای خویی دیگه خیلی جدی دیگه. **آقای خویی ج ۵ محاضرات ص ۳۸۶** آورده ایشون هم دوباره آخر مطلق و مقید آورده دو صفحه آورده ولی وقتی براتون محتواهاشو توضیح بدم می بینید آقای خویی تقریباً اولین کسیه که این محتوای همچنین خوب و فنی آورده تا حدی. یعنی بخوایم بگیم بین متأخرین کیه که یه مقدار بحث های همچنین پر و پیمون و

خوب آورده آقای خوییه. البته آقای خویی قشنگ معلومه ناظر به آقای اصفهانی و آقا ضیاء است. من عبارتاشو می خونم. یعنی یه نیشه قلمی آقا ضیاء و اصفهانی دارند به عنوان استاد های آقای خویی، ... البته استاد اصلی آقای خویی نائینی و اصفهانی هستند خیلی آقا ضیاء را درک نکرده ولی خب تو فضایی بوده حرف های آقا ضیاء رو می شنیده دیگه. یه نیشه قلمایی اینا دارند آقای خویی یه مقدار این نیشه قلمها رو باز کرده. تو همین محاضرات. یعنی بخوام بگم یکی رو ببینید آقای خویی می ارزد. البته ایشون هم دو صفحه آورده ها چیز خیلی مفصلی نیست. بعد از آقای خویی هم باید بریم سراغ شهید صدر، آن سیر تاریخی و طبقاتو اینارو عرض کردم دیگه. شهید صدر ۶ صفحه تو بحوث آورده ج ۳ ص ۴۴۴. ایشون هم آخر مطلق و مقید آورده ۶ صفحه آورده. خیلی ناظر به آقای خویی. تو همان فضای آقای خویی هست. نفر بعدی که شاید بگیم بحث مهمی داره تحریرات فی الاصول آقا مصطفی است. ج ۵ ص ۵۰۶. که ایشون هم دوباره به عنوان تنبیه ۵ تو اخر مباحث مطلق و مقید آورده ایشون هم سه صفحه آورده. شما آقای خویی و همونی که از روز اول هم عرض کردم، **آقای خویی و شهید صدر و آقا مصطفی رو کنار هم ببینید چیزای خوبی دستتون می آد.** آقای خویی، شهید صدر و آقا مصطفی خمینی. شما به من بگید آقا پس امام چی شد؟ آقای آقای بروجردی چی شد؟ راستش اینه که اگه اشتباه نکنم اینها هیچ کدوم اصلاً به مجمل و مبین نپرداختند متأسفانه. باز خدا خیر بده مثل آقای خویی رو، مثل شهید صدر رو که یه مقدار پرداختند، حالا نمیدونم دلیل نپرداختنشون چه بوده؟ می شه اینا رو فکر کرد و تحلیل کرد، ولی به هر حال هر چی باشه ضعف مدرسه قمه که مثل آقای بروجردی و مثل امام ره به این بحث اصلاً نپرداختند. ولی مثلاً مثلاً، حالا بیایم طبقه بعدی مدرسه قم مثل آقای سبحانی حفظه الله، مثل آقای مکارم حفظه الله و اینجور بزرگان پرداختند. خیلی چیز ویژه تری نیست. دقیقاً مثل بقیه آخر مطلق و مقید آوردند و خیلی حرف ویژه و متفاوتی ندارند. الا اینکه مثلاً آقای سبحانی تو بیشتر کتاباش ببینید دغدغه اش اینه که اون اصطلاحات محکم و متشابه و ظاهر و موول هم همین جاها توضیح بده. چون ایشون دغدغه های تفسیری و کلامی هم داره ... مثلاً تو المحصل، همین اولین تقریر از درس خارج ایشونه، می شه ج ۲ آخر ج ۲ های ایشان می شه چه ارشاد رو ببینید چه مقصود رو ببینید چه محصول رو ببینید، چون ج ۱ و ۲ ایشون الفاظه، آخر ج ۲ یه فصلی آخر چیز داره ... در واقع، فصل ایشون گذاشته الفصل و الخامس فی المجمل و المتشابه، اینش جالبه. آقای سبحانی گذاشته، اسم فصل رو گذاشته مجمل و مبین، گذاشته مجمل و متشابه.

تو الموجز الان خاطرم نیستش، دیدید شما جدیداً؟ تو الموجز اصلی یا همین الموجزی که بود؟ همین دغدغه ایشون هست حالا الان خاطرم نیست تو الموجز تیتراش چی بود؟ تو الموجز اصلی همین کار رو کرده حالا اینایی که چیزش کردند، اصلاً دغدغه ایشون به این سمت رفته نسبت اصطلاح مجمل و مبین با محکم و متشابه با ظاهر و موول. گفتم این سه دسته اصطلاح هست که حالا ما جلسه بعد به این یه مقدار هم می پردازیم. دغدغه ایشون بیشتر رفته تو فضای اصطلاحی. به خاطر همین اسم فصل رو هم گذاشته مجمل و متشابه، گذاشته مجمل و مبین. یعنی در واقع عملاً رفته به سمت اینکه نسبت مجمل و متشابه چیه؟ شروع کرده مجمل رو توضیح داده و یه سری نکات گفته چیزهای خیلی ویژه ای نیست، خوبه ها، تو همون فضای آقای خویی و مثل شهید صدر و اینا ببینید تو ادامه همون فضاهاست، بعد چیز ویژه ای که داره ص ۶۴۱، **وارد شده الکلام فی المحکم و المتشابه**، «ما هو المراد من المحکم و المتشابه»، یه دو سه چهار پنج شش هفت هشت نه، ده صفحه درباره محکم و متشابه و تاویل یعنی چی و متشابه یعنی چی و اقوال چیه و ... [صحبت کرده]، یه مقدار ببینید بحث اصولی نیست. ببینید بحث دغدغه تفسیری. می خوام بگم یه مقدار آقای سبحانی بخاطر اون دغدغه هایی که داشته، خوبه از یه جهت به خاطر اصطلاح شناسی، ولی ایشون بیشتر از این که به نسبت اصطلاحات مفصل پردازش بیشتر رفته تاویل و محکم و متشابه رو توضیح داده. یه مقدار از اون هویت اصولی خارج شده، آقای مکارم هم این کار رو نکرده خیلی، یه بحث متعادل و معقولی آورده، حالا، این از فضای کلی.



حالا از جهت محتوایی؛ از جهت محتوایی آخوند یه تعریفی از مبین می کنه. نگاه کنید نکات هر کدومو می خوام عرض کنم؛ آخوند تو کفایه می گه که مبین، «الکلام الذی له ظاهر»، اولا آخوند با چی تعریف کرد مبین رو؟ با ظهور. دیگه نرفت با دلالت تعریف کنه. کلامی که له ظاهر. می خوام بگم یعنی اینجا جا داشت مرحوم مظفر یه مقدار اینارو تحلیل کنه دیگه. چرا با دلالت چه مشکلی داره که ما می ریم به سمت اینکه مثلاً مجمل و مبین رو با دلالت تعریف نکنیم با مراد تعریف کنیم یا با ظهور تعریف کنیم؟ چرا این انتقال؟ دیدید مرحوم مظفر گفت «لا طائل تحتها علی کل حال»، بعد حرف خودشو زد. خب اینجا خوب بود این باز بشه. حالا یه حرف عجیبی آخوند داره، می گه، عجیب یعنی که محل بحث های بعدی شده دیگه، می گه «فما لیس له ظهور مجمل»، می گه چیزی که ظهور نداره مجمله. درسته؟ تا اینجا خوبه. می گه «و ان علم بقریه خارجی، ما اريد منه»، می گه اون چیزی که ظهور نداره مجمل است، اگر چه که دانسته شود به یه قرینه خارجی «ما اريد منه»، از این جمله چی می فهمید؟ فعلاً اصطلاح بالذات و بالعرض هنوز مطرح نشده.

قبول نداره؟

نه قبول نداره نه، بگید اصطلاح مجمل و مبین را می بره تو ناحیه ی مراد استعمالی، نه مراد جدی نهایی که با قرینه خارجی فهمیده می شه، با قرینه منفصل. خارجی یعنی منفصل، از بیرون. یعنی تمرکز کرده رو همون خود لفظ. یادتونه مرحوم مظفر آورد اینایی که هی می گفتند مثلاً «السارق و السارقه» مجمله، و .... می گفتند نفس لفظ؟ یه واژه نفس لفظ داشتند، یادتون هست یا نیست؟ مرحوم مظفر رو دارم می گم، همون صفحه ۲۰۹ داشت اون «لا صلاه الا بفاتحه» رو توضیح می داد، بعد داشت قائلان به اجمالو توضیح می داد وسطش گفت، «لا ولا قرینه فی نفس اللفظ»، یعنی برای اینکه نظر اجمالی ها جا بیفته این نفس لفظ رو آورد، یا رفت مثلاً جلوتر توی اون منهای سوم، صفحه ۲۱۲ گفت «لکن التركيب فی نفسه»، یعنی این در واقع مطابق حرف کسایه که، یعنی شبیه آخوند، که در واقع مجملو بیان تو فضای قرائن فقط تو خود کلام، قرائن متصله معنی کنند. یعنی خلاصه در ناحیه مراد استعمالی معنی کنند. یادتونه فرق مراد استعمالی و جدی چی بود دیگه؟ من چند بار اینو تو اون جلسات استظهاری توضیح دادم که قرینه متصل فقط مراد استعمالی رو برا ما می سازه و قرینه منفصله که مراد جدی رو میاره، این فضای آخوند. همین قدر گفته ها، هیچ اصطلاحی چیزی نگفته. این آخوند. بعد آخوند فقط میاد از نمونه های اختلافی نام می بره. اون میاد می گه آقا همین سه منهایی که مرحوم مظفر اینجا آورد، آخوند هم این سه تا نمونه، این سه تا منها رو که سه تا منهای معروف تاریخی اند، آخوند از این سه تا نام می بره، بعد این جمله رو داره، می گه؛ «ان اثبات اجمال او البیان، لا یکاد یکون بالبرهان»، عبارتش هم یه کم خوب نیست بالبرهان. می گه این سه تایی که مرحوم مظفر مفصل وارد شد، تحلیل کردند، ایشون این سه تا رو اسم می بره می گه اصلاً ربطی به مای اصولی نداره، اینها باید بره تو فقه و اینا. می گه این که اثبات اجمال و بیان و اینا با برهان نیست بلکه چیه؟ ملاک می گه، می گه «و هو مما يظهر بمراجعة الوجدان»، همین جمله رو داره. می گه باید با مراجعه به وجدان ببینی اینا مجمله یا مجمل نیست. این وجدان منظورش چیه؟ همینو می گه چیزی بیشتر نمی گه می گه «مما يظهر بمراجعة الوجدان»،

ذوق سلیم؟

احسنت، این همون ذوق سلیمیه که مرحوم مظفر داشت. بعدی ها هم گفتند، این همون اندیشه ناصوابیه، به نظر ما، که در بین متأخرین خیلی در واقع پر رنگ شده. اونم اینکه آقا استظهار استدلال بردار نیست. ایشون که می گه «لا یکاد یکون بالبرهان»، برهان منظورش استدلاله دیگه. می گه آقا اینا استدلال بردار نیست. یکی وجدانش اینجوری

از این استظهار می‌کنه، مثلاً آیه سرقت، همون بحث قطع یا لا صلاه ...، ببین این همون مشکل تفکر غلط بین متأخرینه که معمولاً جا افتاده که استظهار قابل استدلال نیست شخصیه. به خاطر همین هم به قسم و آیه می‌کشه. اون می‌گه اصغر طلبه اینو می‌فهمد تو نمی‌فهمی. اون هم می‌گه که نمی‌دونم به اندک تأمل غیر از این فهمیده می‌شه ... دیگه به فحش و فحش کاری و دعوا و قسم و آیه می‌کشه. خب همون توضیحاتی که ما تو جلسات استظهاری داریم برا همین بود دیگه. نمی‌گم، خیلی کارهای ... ولی می‌شه تا حدی استدلالی کرد، یعنی می‌شه قابل تفهیم و تفاهم علمایی باشه. اصلاً یکی از نکات مهم علم همینیه. علم قواعدیه که بشه توش تفهیم و تفاهم نخبگانی کرد. نه اینکه بگی من وجدانم اینو می‌گه تو وجدانتاونو رو می‌گه، بحث تمام ... نه. اینجا می‌شه نشست سر این صحبت کرد. شکافت ارتکاز، شکافت وجدان، شکافت ذوق سلیم، کار علمه اصلاً. یعنی این چیزایی که برا ما مبهمه اسم وجدان و اینا می‌ذاریم، می‌شه آروم آروم به تفصیل رسوند. واضح شد دارم چه انتقادی به آخوند و ...؟ این از این. البته خود آخوند هم آخرش می‌گه «فتامل»، خب اینم ما هم تأمل کردیم به نتیجه غیر از آخوند رسیدیم. درسته؟ بعد آخرش هم ایشون یه نکته ای می‌گه آخوند، می‌گه «رہا یکون مجملاً عند واحد»، همون چیزی که مرحوم مظفر صفحه ۲۰۸ همون دو خط آخر شماره یک، یعنی دو خط بالای «مواضع التی وقع الشک فی اجمالها» گفت، گفت «ثم اللفظ قد یکون مجملاً عند شخص و مبیناً عند شخص آخر»، ایشون می‌گه یه چیزی عند شخصی ممکنه مجمل بشه، عند شخصی ممکنه مبین بشه، صفحه ۲۰۸. اینو دقیقاً از آخوند گرفته. این از آخوند خیلی جدی شروع شده که «رہا یکون مجملاً عند واحد لعدم معرفته بالوضع»، می‌گه نگاه کن، خیلی چیز عجیبی می‌گه آخوندا. جالبه که انقدر که نپرداختند به این بحث بعضی‌ها اینو تلقی به قبول کردند. متأسفانه مرحوم مظفر هم همینو آورده. خیلی حرف اشتباهیه. بگیم آخوند تصریح می‌کنه «لعدم معرفته بالوضع». مثلاً بگیم من نرفتم به لغتنامه رجوع کنم این آیه برام مجمله. خب برو رجوع کن برات مجمل نباشه! مجمل و مبین که قرار نیست مشکلات شخصی و تنبلی تو رو در نظر بگیره. مجمل و مبین یه چیز حقیقیه. حالا می‌رسیم می‌بینید آقای خویی و همه به ایشون اشکال می‌کنند، به آخوند. که این چه معنی داره بگی به نسبت اینکه نرفته لغتنامه [رو ندیده براش مجمله برای یکی که دیده مجمل نیست]، مثلاً بگیم آقا ما فارس زبانیم زبان عربی برامون مجمله کلاً، خب برو زبان عربی یاد بگیر. در واقع مجمل و مبین یه صفتیه. حالا آقای خویی تصریح می‌کنه یه صفت واقعی برای لفظه. نه اینکه بگیم وابسته به اشخاص متفاوتیه. حالا برسیم به آقای خویی می‌خوام بگم ریشه ش این حرف آخونده. حالا می‌خونم.

(سوال ...)

احسنت، حرف خوبیه این مجهوله. تو برو درس بخون، برو کتاب لغت رجوع کن. این برات مجهوله. یکی از مجهولاته. راه معلوم شدنش هم واضحه برو یاد بگیر. حالا یکی رفت خواست یاد بگیره رجوع کرد تحقیق تتبع کرد، آخرش براش رطل مثلاً عراقی و نمیدونم مدنی و مکی مشخص نشد تو روایت کدوم منظوره. این می‌شه مجمل، آره. یا مشخص نشد تیمموا صعيدا این صعيد چیه؟ یا مثلاً نمی‌دونم مخبطین چیه. این می‌شه مجمل.

اجود چکار کرده؟ این از کفایه. من دارم خیلی سریع گزارش می‌کنم هر کی تو متأخرین چیکار کرد. این کفایه بود که پایه بود. گفتم اجود خیلی جدی نپرداخته، تقریباً همون حرف آخوند رو تو نسبی بودن، لعدم معرفت به وضع زده، متأسفانه. یعنی از نائینی بعیده اینو بگه. آخوند، می‌گیم عجله داشته می‌خواسته کتابو [خلاصه کنه]، می‌دونید که جمله معروف آخوند اینه که من نمی‌دونم ۲۰، ۳۰ سال درسو تو ۶ ماه براتون خلاصه کردم، خب می‌گیم ایشون

عجله داشته می خواسته دیگه خیلی خلاصه بگه، دیگه نائینی که پدر جد تفصیلاته، اینا دیگه نباید اینجا انقدر سریع اینارو ...، همون حرف آخوندو تو نسبی بودن زده، یعنی همین حرفی که مرحوم مظفر زده، یعنی حرف آقای نائینی تو اجود هم همین. می گم نیم صفحه پرداخته. بحثی که بخواهد تو نیم صفحه جمع بشه معلومه تحقیقی توش نمی شه دیگه. در مورد مثالی مشهور اختلافی یعنی همین چیزهایی که مرحوم مظفر اون سه تا منهایی که آورد، عبارت اجود اینه؛ ج ۱ ص ۴۵۳ همون آخرین چیز مباحث الفاظ. این عبارتش قشنگه می گه «لا یترتب علی البحث عن ذلک غرض اصولی»، می گه مترتب نیست بر این بحث غرض اصولی. «فالاولی ...»، می گه اولی چیه؟ «ایکال البحث عن ذلک الی محالها ...» همین. بعدش هم می گه والحمد لله که تموم شد کتاب. حرف خوبی زده. دقیقاً مرحوم مظفر به حرف استادش گوش نداده دیگه. ایشون گفت «لا یترتب علی البحث عن ذلک غرض اصولی»، البته من به این غلطی که نائینی گفته قبول ندارم خودم. توی جلسه بعدی که جمع بندی خودمه، نهاییه، عرض می کنم، این جمع بندی اولیه است. به هر حال این فرمایش نائینی، اصل حرفش هم خوبه، گفتم مرحوم مظفر برعکس انجام داده همین. «ایکال الی محالها ...»، محالها کجاست؟ فقه و تفسیره دیگه. هر جا از این آیات و روایات بحث شد.

می ریم سراغ آقا ضیاء. آقا ضیاء مقالات ج ۱ ص ۵۱۹ همون که گفتم به خاتمه ای آورده در حد یه صفحه، آقا ضیاء اولین نفریه که یه دقت خوبی تو این بحث می کنه. نگاه کنید، میاید تعریف مجمل که می کنه، اصطلاح ذاتی و عرضی به کار می بره. اون مثال «ما یصلح للقرینه» بود، یادتونه که مرحوم مظفر به عنوان یکی از اسباب اجمال آورد، یه قدیكونی داشت، اون که یه چیزی باشه صلاحیت قرینه داشته باشه، ندونیم قرینه هست نیست کلام مجمل می کنه، مثال زد خود ایشون به یه آیه ای که برای صحابه بودش، ما عرض کردیم که مثلاً مثال های خیلی بهتر تو خود اصول داریم، مثل بحث همون امر عقیب حظر، آقا ضیاء میاید امر همون ما یصلح للقرینه رو... البته متصل ها، قرینه ی متصل، میگه این اجمال عرضی داره. خیلی توضیح نمی ده اینارو ها. بعد منفصله ها رو، می گه قرینه های منفصل رو به حکم مجمله. اینا عبارت مهمی از آقا ضیاء داره ها. ببینید میگه که تا اینجا مگه اینجوری نبود که قرائن منفصلو، یعنی بحثو آخوند برد تو مراد استعمالی دیگه، آقا ضیاء می گه که تو فضای مراد جدی هم می شه بحث اجمالو مطرح کرد، حالا نمی خواید اصطلاح مجمل بهش بگید، بگید به حکم مجمله. خیلی خلاصه داره آقا ضیاء. اینو آقای خویی از آقا ضیاء گرفته باز کرده. حالا من آقای خویی رو که رسیدم این بهتر مشخص میشه. آقا ضیاء آخرش هم درباره مصادیق تقریباً همون حرف بقیه رو می زنه، یعنی همون حرفی که آخوند زد گفت وجدان، همون حرفی که آقای نائینی زد گفت غرض اصولی نداره، آقا ضیاء هم می گه لتمييز مصادیق یعنی همین منهایی که مرحوم مظفر آورد، «یکفیه وجدان السليم و ذوق المستقیم». ایشون ذوق مستقیم هم عطف می کنه به وجدان سلیم که تفسیر بشه. خب یه کمی این وجدان و ذوق رو توضیح بدین ...، بعد آخرش می گه اینا باید وابسته به تشخیص مجتهد فی کل مقام هست. ببین خوبه اینا، یه مقدار توضیح داده یعنی می خواد بگه که آقا، مقام یعنی هر مثالی دون مثالی نکات خودشو داره. یعنی عملاً اینکه حاشیه بر مرحوم مظفره که مرحوم مظفر شما چرا می خوای بیست سی تا مثالو بیاری تو دو سه لاین دسته بندی کنی؟ این اشکال خوبیه ولی دیگه نه به این غلطت، که کلاً بحثو بذاریم کنار. اینا عملاً با این حرف ها کلاً بحثو گذاشتند کنار. حالا ما تو جمع بندی آخر گفتم عرض می کنم. ما اگه بیاییم عوامل کلان اجمالو بررسی کنیم. بعد راه های برون رفت کلان هم بررسی کنیم خوبه. اون کاری که عملاً شهید صدر کرده حالا می رسم عرض می کنم. پس واضح شد تا اینجا؟ احساس می کنید هر کدوم دارند ذره ذره یه کم رشد می کنند. یه ذره بحث رشد می کنه. خیلی اینجا چون خلاصه پرداختند رشد ذره ای و خیلی میلی متریه. خب اینم زحمتی که آقا ضیاء کشید. تو نهاییه افکار یه چیز تصریح مهمی وجود داره. نهاییه افکار هم برا آقا ضیاء دیگه. تو نهاییه افکار، اونجا آقا ضیاء تصریح می کنه که بحث مجمل «انما هو للدلاله التصوریه»، می گه بحث

تو دلالت تصویری ست. ببینید حالا آقا ضیاء اصطلاح دلالت تصویری رو داره چجوری به کار می بره رو بذارید کنار. اجمالا داره همون حرف آخوندو می زنه تو نهاییه الافکار. ببین آخوند چی گفت یادتونه؟ اخوند گفت «**فما لیس له ظهور مجمل و ان علم بقرینه خارجیه ما اريد منه**». یعنی عملاً آخوند بحث تعریف اصلاً مجمل رو برد فقط تو ناحیه مراد استعمالی و دلالت تصویری. یعنی خلاصه تو غیر مراد جدی برد. آقا ضیاء تو نهاییه الافکار تقریباً همون کار می کنه. ولی تو مقالات دیدید یه قدم بالاتر رفت. گفت برا قرینه ی منفصل که مراد جدیه گرچه اصطلاح مثلاً، - خیلی اینجوری که من دارم می گم واضح نگفته ها، از اصطلاح ایشون اصطیاد می شه - اگر چه که نگیم بهش مجمله ولی به حکم مجمله. واژه حکم رو به کار برد. مرحوم اصفهانی هم، حالا اینا خودشو تو آقای خویی خوب نشون می ده.

بذارید اصفهانی رو هم بگم. اصفهانی هم گفتم یه حاشیه داره، حاشیه اش هم اصطلاح اجمال ذاتی و عرضی توش بکار رفته. حالا خیلی، چیز خیلی جدی توش نداره. بد نیست ها، حاشیه خوبیه. عملاً می دونید تو اون حاشیه چیکار کرده؟ اولین نفریه مرحوم اصفهانی در واقع حاشیه زده به اون آخوند که، آخوند گفت نسبیه، گفت به نسبت یکی مجمله به نسبت ... اشکال به اون کرده. گفته که آقا **لازمه تعریف مجمل و مبین واقعی بودن**. نه ناظر به فردی **دون فردی**. یعنی ملاک واقعی داره. وابسته به افراد نیست. **ملاکش هم انضمام عرفیه**. خیلی حرف خوبی زده. عملاً من خیلی تعجبم که مرحوم مظفر با اینکه شاگرد اصفهانی، عنایت هم به اصفهانی هم داره، ولی تو این بحث دیدید حرف آخوند و نائینی رو آورده، نه حرف اصفهانی رو. خیلی خوب بود که حرف اصفهانیو بیاره. خیلی حرف درستیه. می گه آقا مجمل و مبین ملاک داره. یه ملاک واحد داره. اینجوری نیست که من بلد نیستم تو بلد ی برا من مجمل بشه برا تو نشه. نه ملاک واحدش فهم عرفیه. عرف اینو.. چرا عرف رو ملاک می ذارد؟ چون استظهار ملاکش عرفه. آقا استظهار عرفی می شود یا نه؟! در همین حد داره. البته سعی می کنه یه جوری مثلاً یک نعمی داره، می خواد واژه اصطلاح اجمال ذاتی، عرضی رو می خواد تو اینجا به کاربره حرف آخوندو درست کنه. حالا خیلی خوب این اجمال ذاتی عرضی، این اصطلاح اجمال ذاتی و عرضی مستقر نیست. دیدید آقا ضیاء ذاتی و عرضی رو خوب به کار برد. مرحوم اصفهانی یه مقدار خوب به کار نمی بره. می خوام این فضا رو داشته باشید می رسم به آقای خویی. آقای خویی خیلی خوب کمالات حرفهای اساتیدش رو جمع کرده به نظر. نگاه کنید آقای خویی هم دو صفحه میاره. ولی میاد یه نظامی به بحث می ده. می گه آقا مجمل اصلاً دو قسمه. ما مجمل حقیقی داریم، مجمل حکمی داریم. مجمل حقیقی هم یه بار بالذاته یه بار بالعرض. خیلی قشنگ اصطلاحاتو جمع می کنه. به نظر خوبه که این اصطلاح مستقر بشه. می گه مجمل یا حقیقیه یا حکمی، حقیقی هم یا بالذاته یا بالعرض. چی تعریف می کنه مجمل حقیقی رو؟ به نظرتون مجمل حقیقی و حکمی رو چی تعریف می کنه؟ دقیقاً مجمل حقیقی و حکمی رو ناظر به عبارت کیه به نظرتون؟ با این توضیحاتی که عرض کردم؟ ناظر به عبارت آقا ضیاء تو مقالاته. مجمل حقیقی می گه «مجممل ما کان اللفظ غیر ظاهر». درسته؟ اصلاً تعریف مجمل اینه که لفظ ظهور نداشته باشد. چه ظهوری؟ می گه اگر ظهور استعمالی نداشته باشد، اون می شه مجمل حقیقی، یعنی واقعاً دیگه اون مجمله. ولی نه، اگه ظهور استعمالی دارد اما مراد جدیش معلوم نیست اون می شه مجمل حکمی. خیلی قشنگه این اصطلاح. ببینید، مراد استعمالی یعنی چه؟ مراد استعمالی فرض کن یه عامی اینجا هستش، مثلاً شارع بگه اکرام کن همه علمای انقلابی را. خب. اصلاً مثلاً تو فهم عرفی ممکنه انقلابی مفهومش مشخص نباشه یا مصداقش یعنی اجمال داشته باشه. چون متصله قرینه، خود این کلام چی می شه؟ مجمل می شه. یعنی مراد استعمالی مجمله یا مراد جدی؟ مراد استعمالی. حالا فرض کن مراد استعمالی این مشخص، یعنی معلوم باشه که اکرام کن عالم انقلابی رو یعنی چی. آیا می تونیم بگیم مراد جدی متکلم هم اینه می گیم نه. باید بری فحص کنی از قرائن منفصله. ممکنه تو یه جای دیگه هم گفته باشه آقا من گفتم اکرام کن هر عالم انقلابی را، منظورن هر عالم انقلابی مذهب بود. نه هر کی که به بهانه انقلاب داره حرف می زنه. می

بینید؟ مراد استعمالی و جدی فرقی اینه. یه وقتایی است مراد استعمالی معلوم نیست، این می شه اجمال حقیقی. یعنی دیگه واقعاً این جمله. ولی یه موقع هایی خود این مجمل نیست. یعنی خود این معلومه عالم انقلابی یعنی چی؟ ما نمی دونیم قرینه منفصلی هست یا نه. که این می شه اجمال حکمی. درسته؟ حالا مجمل حقیقی خودش می شه بالذات و بالعرض. متأسفانه آقای خویی خیلی ملاک واضحی برای تفکیک بالذات و بالعرض نداده. یعنی تمرکز آقای خویی رفته رو اصطلاح حقیقی و حکمی. بعد تو دل حقیقی گفته می شه بالذات و بالعرض، براش مثال زده.

تقریباً همون کاریو کرده که آقا ضیاء کرده. بالذات گفته کاملشترک لفظی، یادتونه اسباب اجمال، مرحوم مظفر یه دونش مشترک لفظی بود. آقای خویی می گه این بالذاته. بالعرض رو می گه کالکلام که محفوف بما یصلح للقرینه باشه. یادتون اون قدیکون که للقرینه بود گفتم ایشون احتمالاً از آقای خویی گرفته. حالا ممکنه از آقا ضیاء هم گرفته باشه ولی عبارت آقای خویی واضح تره. چرا اینو بالذات و بالعرض می کنه به نظرتون؟ ملاک بالذات و بالعرض چیه به نظرتون؟ به نظر اینجوری می رسه که ملاک اجمال بالذات اینه که اصلاً تو ناحیه دلالت تصویری، یعنی تو ناحیه معانی لغات ما مشکل داریم. آقای خویی اینو واضح نگفته ها. بالعرض منظوروش چیه؟ بالعرض یعنی لغاتو می دونیم، یعنی دلالت تصویری معلومه، دلالت چی معلوم نیست؟ دلالت تصدیقی اولی که همون مراد استعمالیه معلوم نیست. ببینید خلاصه شما سه چیز رو باید تفکیک کنید. **دلالت تصویری، دلالت تصدیقی اولی، دلالت تصدیقی ثانی.** دلالت تصدیقی اولی مراد استعمالی می گن، یعنی نتیجه اش مراد استعمالیه. به دلالت تصدیقی ثانی هم مراد جدی می گن. این سه تا باید ببینی اجمال تو کدوم یکی از این سه ناحیه ست. قبول دارید یعنی ریشه به این برگشت؟ یه وقت هایی اجمال برمی گرده به دلالت تصویری. یعنی چی؟ یعنی اصلاً معنای یه واژه را نمی دونیم چیه؟ یه وقتایی بر می گرده به دلالت تصدیقی اولی. یعنی معانی واژگان رو می دونیم. نمی دونیم اینجا مثلاً به دلایلی که، حالا می شه توضیح داد مثلاً شبهه تو مصداق داریم. معانی رو می دونیم شبهه تو مصداق داریم. مثل همون اجمالی که یادتونه اجمال مفهومی مصداقی داشتیم، تو بحث عام و خاص اینا رو گفتیم دیگه. یه وقتایی هم نه. مراد استعمالی را میدونی مراد جدی رو نمی دونیم بخاطر قرائن منفصله. بین آقای خویی اینو واضح نگفت. اینو کی واضح تفکیک کرد به نظرتون؟ انتظار بود شهید صدر این کارو بکنه ولی نکرد. کی این کارو کرد؟ آقا مصطفی این کارو کرده. قشنگ معلومه آقا مصطفی ناظر به متن آقای خویی هست. می دونید که آقا مصطفی تو نجف درس خارج اصول داد و تو نجف، یکی از در و افغ خویبهای کتاب تحریرات آقا مصطفی اینه که آقا مصطفی خیلی مدافع مدرسه قمه، شاگرد آقای بروجردیه، شاگرد پدرش امامه، مباحثه با اینا داره تفکرش تفکر قمیه، رفته تو نجف داره درس خارج اصول می ده. و از جهت علمی درگیر با مدرسه نجفه. و حرفاشونو خوب می فهمه، میاره نقد می کنه، تحریرات الاصول از این جهت خیلی کتاب ویژه ایه. خیلی انصافاً. یعنی کتاب خریدنی و داشتنیه. خوب هم تحقیق شده. یک کتاب به درد بخور، ولی خب حرف های ویژه هم ایشون داره. یه وقتایی شاذ هم داره ولی اهمیت کتاب اهمیت ویژه ایه. بین همین کارو شهید صدر آدم انتظار داشت ادامه بده، ولی متأسفانه شهید صدر رو ببینید بحث ج ۳ ص ۴۴۴ رو ببینید، ایشون اصلاً اصطلاح حقیقی حکمی به کار نمی بره، من خیلی تعجبم چرا به کار نمی بره. البته در واقع یه چیزی تو ذهنم که حالا یه بررسی می کنم فردا اگه به نتیجه رسیدم عرض می کنم. اون هم اینکه آقای خویی احتمال می دم خود ذهن آقای خویی تطوراتی داشته. یعنی برید شاید، می خوام بررسی کنم، بریم دوره های اول درس ایشونو ببینیم، باید ببینیم این حقیقی، حکمی تو کارهای نهایی مثل محاذراته یا تو کارای قبلی هم هست. تا اونجایی که می دونم ذهن آقای خویی یه مقدار خلجاناتی اینجا داشته. بخاطر همین برا شهید صدر اینا مستقر نشده. شهید صدر فقط بحثو می بره روی اصطلاح بالذات و بالعرض. یعنی شهید صدر می گه مجمل ما لیس له معنی ظاهر که یمكن العمل به، است. که حالا این یا بالذاته یا بالعرض. خیلی بالذات و بالعرض هم متأسفانه شهید صدر، همین قدر می گه، می گه بالذات یعنی «فی نفسه بنسبه الینا»، بالعرض یعنی «ما کان له معنی ظاهر فی نفسه لغتاً و

عرفا. **ولكنه ثبت عدم ارادته. فتعذر العمل بظاهرة فاصبح المراد منه مجملاً**»، خلاصه عبارت شهید صدر و بخونیم برداشت من اینه، منظور ایشان از اجمال بالذات، اجمال در ناحیه مراد استعمالی ست. و مراد از اجمال بالعرض، اجمال در ناحیه مراد جدی ست. عملاً همون چیزی که آقای خویی به اسم حقیقی و حکمی گفت، حقیقیو کرد بالذات و بالعرض، شهید صدر این کارو نکرد. اصلاً به جای حقیقی و حکمی بالذات و بالعرض به کار برد. یعنی واژه بالذات و بالعرض تو عبارت آقای خویی با عبارت شهید صدر متفاوت شد. آقای خویی اول کرد حقیقی حکمی. بعد حقیقی رو کرد بالذات و بالعرض. شهید صدر همین حقیقی و حکمی آقای خویی رو گفت بالذات و بالعرض. واضحه؟

(سوال ...)

نه، یه مقدار اصطلاح مستقر نیست متفاوت به کار رفته. ببین محتوا رو همه قبول دارند، گفتم محتوا چیه؟ همون کار خوبی که آقا مصطفی کرد ج ۵ ص ۵۰۶ آقا مصطفی خیلی قشنگ، یعنی درگیر اصطلاح نکرد خودشو. سه تا یطلق گفت. شما برید ببینید. می که یطلق المجل و المبین بحسب مقام، ۱. اراده، ۲. دلالت تصدیقی ۳. دلالت تصویری. اراده هم منظورش مراد جدیه دیگه.

ببین خود ایشان گفت آقا یه وقتایی مجمل و مبین می گن تو ناحیه ی مراد جدی. یه وقتایی مجمل و مبین می گن تو ناحیه دلالت تصدیقی که منظورش از دلالت تصدیقی مراد استعمالیه. یه وقتایی مجمل و مبین می گن تو ناحیه ی دلالت تصویری. خیلی قشنگ این سه حوزه رو تفکیک کرد. بعد شروع کرد برا هر کدوم مثال زدن و بحث کردن. شما بگید مجمل در ناحیه دلالت تصویری یعنی چی؟ همین که عرض کردم، اصلاً معنای یه واژه معلوم نباشه برا ما. رفتیم لغتو گشتیم، تحقیق هم کردیم، مثل همین مثال معروف تیمموا صعبدا دیگه. صعبد هنوز هم که هنوز معلوم نیست مطلق وجه ارضه یا ...، معلوم نیست یعنی دارم می گم با اینکه تحقیقات شده، تثبیت نشده. اختلاف نظر وجود داره. بعضی ها می گن معلومه، بعضی می گن معلوم نیست بعضی ها می گن مجمله. این تو ناحیه دلالت تصویری. که می دونید ناحیه دلالت تصویری همه چیو خراب می کنه دیگه. یعنی وقتی ناحیه ی دلالت تصویری مشکل داره نه مراد استعمالی معلومه نه مراد جدی. یه وقتایی هست دلالت تصویری معلومه معانی چیه. مراد استعمالی معلوم نیست. یه وقتایی دلالت تصویری معلومه، مراد استعمالی هم معلومه، جدی معلوم نیست. اونیه که مراد استعمالی معلوم نیست مشکل کجاست؟ مشکل تو اون قرینه متصله است. مثال خوبش کدومه؟ اونجایی که ما یه چیزی داریم که صلاحیت داره قرینه باشه ولی معلوم نیست قرینه هست یا نیست. مثال خوب مشکل تو ناحیه ی مراد استعمالی اینه. مثال خوب برای مشکل تو ناحیه ی مراد جدی چیه؟ قرینه ی منفصل. کجا می تونید پیدا بکنید مثال خوب برا ناحیه مراد جدی رو؟ یه جا می تونید پیدا کنید که انتظار دارم امشب برید دوباره مرورش بکنید. تو بحث عام و خاص یادتونه مهمترین بحث تو عام و خاص چی بود که خیلی تاکید کردم روش؟ مهمترین بحث تو عام و خاص شماره ۵ بود. «هل یسری اجمال المخصص الی العام» اصلاً تیر رو ببینید. ص ۱۶۱. ببینید یه عامی داشتیم یه در واقع مخصصی داشتیم، یه حالت این بود که مخصص متصل باشه یه حالت بود که مخصص منفصل باشه و مخصص ما مجمل باشه. ببین مجمل باشه.

آیا اجمال مخصص سرایت به عام می کنه یا نه؟ بعد اونجا تفکیک کردیم گفتیم آقا دو نوع اجمال داریم ...، ببینید اون بحث هایی که اونجا کردیم، احساس نمی کنید چقد خوبه اینجا بیاد؟ اجمال دو نوع داریم، اجمال مفهومی، مصداقی، اگه قرینه متصل باشه، منفصل باشه، یادتونه یه جایی سرایت می کرد یه جایی نمی کرد. غالباً سرایت می کرد. شما برید اون بحثو امشب مرور کنید تا فردا من اون جمع بندی نهاییو می خوام عرض کنم ذهنتون آماده باشه.



حالا کار خوبو خلاصه آقا مصطفی کرد. البته هم آقای خویی هم شهید صدر هم آقا مصطفی نکات خوب دارند لابلای این اصل بحثشون همین بود که عرض کردم. مثلاً نکات خوبی که آقای خویی داره همین بود که مثلاً می‌گه که اجمال و مبین از امور واقعیه است. یعنی همون اشکال به آخوند و اینا، قشنگ اینجا واضح گفته. می‌گه معنی نداره به یه فارس زبان بگیم عربی براش جمله. خب برو یاد بگیر عربی برات مجمل نباشه. می‌گه بله یه وقتایی البته اختلاف هست، مثلاً من می‌گم این جمله تو میگی این مجمل نیست. نه اینکه من بخاطر شرایط خودم تو بخاطر... نه، اختلاف سر اون مورد داریم، مثلاً انگار اختلاف داریم سر اینکه فلانی عالم هست یا نیست. نه اینکه عالم بودن نسبی، به نسبت من و یکی دیگه. نه یه ملاک واقعی دارمه. ملاکش هم در یک کلام، خود آقای خویی می‌گه، می‌گه که درباره ی مثال های مشهور، این سه تا مثالی که مرحوم مظفر آورد، می‌گه اختلاف در این مثال های مشهور بما انه لا ضابط کلی للتمییز، همون حرفی که مرحوم مظفر آخرش زد، گفت چون ضابط کلی نداره، «**فلا بد من رجوع فی کل مورد الی فهم العرف فیه**». این فهم عرف. چرا ملاک رجوع به فهم عرفه؟ چون آخرش می‌خوایم استظهار کنیم دیگه، ملاک استظهار هم فهم عرفیه دیگه. عملاً آقای خویی حرف خاصی نمی‌زنه یعنی مثل بقیه داره می‌گه. آخوند گفت وجدان، نمی‌دونم آقا ضیا گفتش که ذوق مستقیم و وجدان سلیم. همه یه چیز دارن می‌گن. اشکال ما هم به همه ست که آقا شما می‌گی لابد من رجوع در هر موردی الی فهم العرف. بعد میگی «فان كان هناك ظهور عرفی فهو...»، یعنی اگه ظهور عرفی داشت پس همون، و الا باید رجوع بشه الی قواعد اصول، که «وهی فاختلف باختلاف...»، قواعد اصول منظور اصول عملیه ست. یعنی اگه ما استظهار نکنیم...، خب همه حرف اینه آقا می‌شه استظهار رو قواعد کلان براش داشت، به صرف اینکه بگیم رجوع کن که به عرف که کافی نیست. مثل صرف یادتونه می‌گفتند اینارو باید رجوع کنی به لغت، شما هم همیشه فکر می‌کردی خب خوبه دیگه، هر جا گیر کردیم رجوع می‌کنیم به لغت. خب بابا برای رجوع به لغت می‌شد قواعد کلان توضیح داد، می‌شد اصول، قواعد، ضوابط، نکات، برای استظهار هم همین. ما اصول و قواعد و ضوابط استظهار داریم که تا حدی می‌تونیم اینو استدلالیش کنیم. به این مقدار که گفتند کافی نیست. نکته خوبی هم که شهید صدر داره همون اول بحث، می‌گه «لیس مهم للاصولی...»، یعنی برای اصولی مهم نیست بحث از اینکه لفظ فلانی مجمله یا مبینه. ببین همه اینا بر خلاف مرحوم مظفره. می‌بینید همه دارن تصریح می‌کنن آقا شما ی مرحوم مظفر چرا این سه تا منهارو انقدر باز میکنی؟ اینا برا ما مهم نیست، برا اصولی. «فان هذا وظیفه اللغوی لا الاصولی». راست هم می‌گه وظیفه ادبیه. «و انما المهم»، شهید صدر حرف قشنگی می‌زنه، می‌گه «**انما المهم هو البحث عن موازین رفع اجمال**»، موازین. خیلی این عبارت شهید صدر قشنگه. کس دیگه به این خوبی به نظرم نگفته. یعنی حداقل از جهت توضیح. که آقا ما باید درباره موازین. موازین هم یعنی چی؟ یعنی قواعد کلان همون چیزی که عرض می‌کنم نکات کلان استظهاریو باید اینجا بیایم. ولی خب متأسفانه شهید صدر که وارد شده که موازین رفع اجمال بالذات توضیح داده، موازین رفع اجمال بالعرضو که توضیح داده، یه مقدار خیلی دیگه ناملموس شده. یعنی حالا یه مشکلاتی داره که حالا شان کار ایشون رو پایین نیاریم.

یه عبارت، یه تصریح، یه نکته مهمی هم آقا مصطفی داره که این دیگه پایان بخش عرائض باشه، ص ۵۰۸. خیلی تصریح قشنگیه. نگاه کنید ص ۵۰۸ تحریرات ج ۵، آقا مصطفی می‌گه که «لا وجه لدعوی»، ببین آقا مصطفی خلاصه اینو می‌گه، میگه آقا بعضی ها اصطلاح مجملو فقط به اجمال نهایی گفتند. یعنی چیزی که هر چقدر هم بری بررسی کنی، آخرش به ظهوری نمی‌رسی. یعنی بعضی اصطلاح اجمالو فقط اخص به کار بردند فقط برای اجمال نهایی. آقا مصطفی می‌گه نه. اصطلاح اجمال هم برای اجمال نهایی به کار می‌ره هم برای اجمال چی؟ بدوی. میگه «**لا وجه لدعوی ان المجمل**»، ببین این دعوا اینه، یعنی اون ادعا اینه که «**ان المجمل ما لا یخرج اجماله بدلیل خارجی و الا فهو المبین**». این حرف کی بود؟ دلیل خارجی. همون حرفی که اول از آخوند خوندیم. در واقع ایشون ناظر به آخونده. می‌گه آقا این حرف آخوند درست نبود که اصطلاح مجملو فقط منحصر کرد به چی؟ به نفس لفظ، به مراد استعمالی

و تصویری. و گفت اگه با دلیل خارجی فهمیده بشه دیگه مجمل نیست، در واقع عملا آخوند با اون کار چی کار کرد؟ اصطلاح مجملو از قرینه ی منفصله جدا کرد. ایشون می گه که این درست نیست چرا؟ آقا مصطفی می گه این خلاف متبادر از واژه اجماله که علما به کار می برند. می گه ضروره ان الکلام، می گه یه کلامی یوصف بالاجمال، علما بهش میگن مجمل است، «ثم یوصف بعد الاطلاع علی القرینه بالمبین»، که منظور قرینه منفصله ست دیگه. که آقا خلاصه نیایم اجمالو منحصر کنیم فقط تو اجمال نهایی. یعنی به چیزی بگیم اجمال که... اجمال نهایی به این معناها، یا بگید اجمال نهایی یا از اون ور بگید، بگید کاری با قرینه ...، ببین اینی که می گم دو فضا ست، یه عده مثل آخوند می گن ما با قرینه ی خارجی اصلا کاری نداریم، فقط با نفس لفظ کار داریم. اینکه قطعاً کار خوبی نیست. یعنی اصلاً کار درستی نیست. یه عده ای هستند می گن ما با قرینه ی خارجی کار داریم، یعنی قرینه خارجی هم می بینیم، اگه قرینه خارجی اومد اینو توضیح داد، دیگه بهش اجمال نمی گیم، از اول. فقط به چیزایی اجمال می گیم که تا آخر نمونه. دوتای این کارها درست نیست. یعنی چه یکی مثل آخوند بگه من از اول سراغ قرینه ی منفصله نمی روم فقط با نفس لفظ کار دارم. اصطلاح مجملو فقط ناظر به نفس لفظ می گم، یعنی ناظر به مراد استعمالی فقط می گم، این کار درست نیست. آقا مصطفی اینجا بیشتر از اینکه در واقع ناظر به این باشه، ناظر به اون شق دومه. یه مقدار تو بیانم جابه جا عرض کردم. ناظر به شق دومه که از اول بحث هم هی دنبالش می گردیم که آقا مجمل فقط به مجمل نهایی نمی گن. به چیزی که اول هم مجمل ... یعنی اصطلاح قشنگ یه تقسیم برا مجمل قرار بگیریم. مجمل یا بدوی است یا نهایی. این خلاصه حرف آقا مصطفی.

(سوال ...)

حالا مثل ظهور بدوی، ظهور بدوی چی بود؟ اینکه تو نگاه اول این مثلاً ظهور داره یا نداره. ببین ظهور بدوی، اجمال بدوی. ظهور نهایی، اجمال نهایی. اینا متناسب همه. حالا یه که می خواستم عرض کنم. دو تا کتاب هست از این کتاب هایی که معمولاً بهتون معرفی می کنم برای جلسه بعد حتماً ببینید. یکی، همون اصول فقه کاربردی که گفتم برخی نکات رو توش آورده. یک کتابی که همیشه گفتم این کنار مرحوم مظفر این کتابه. چند بار دیگه تو جلسات توضیح دادم. کتاب موسوعه اصول فقه مقارن. تو جلد یکش مدخل اجمال. مدخل اجمالو حتماً ببینید نکات خیلی خوب و مفصلی آورده که لازمه ما جلسه بعد بهش پردازیم. حالا ان شاء الله تا جلسه بعد.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

» اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین. و اللعن الدائم علی اعدائهم اجمعین»

ما به لطف خدا جلسه قبل وارد تعمیق بحث مجمل و مبین شدیم. سیر تاریخی بحث در بین متأخرین یعنی از آخوند به بعد رو عرض کردیم. مرحوم مظفر در واقع نسبت به متأخرین چه ضعف ها یا قوت هایی دارند هم اجمالاً عرض کردیم. امروز می خوام این بحث رو پی بگیرم و بریم قبل از آخوند. این کار رو برای این انجام می دم که حداقل تو بعضی جاها روش کار دستتون بیاد. اون اول کتاب مرحوم مظفر چند تا وعده دادیم به دوستان. یکیش هم همین بود که تو بعضی از جاها که زمینه اش هست و زمان کلاس تا حدی می شه اجازه بده، روش کارم دستتون بیاد. مثلاً تو همین بحث می بینید، فقط اکتفا به کتاب مرحوم مظفر اصلاً فضای بحث در تراث ما رو خوب منتقل نمی کنه. اگر بتونید آروم آروم در مقام تحقیق، نه در مقام تحصیل لزوماً، در مقام مثلاً تحقیق و جمع بندی تو تابستون، اینجور اتصال با تراث پیدا بکنید، کمالات تراث رو بتونید به دست بیارید و جمع کنید خیلی تو علم اصول جلو می رید. چند کار رو باید تو علم اصول به طور کلان انجام بدید تا به اون اصول مطلوب برسید یکیش اینه. یکیش من اسمشو گذاشتم **جمع کمالات تراث**. تو ذهنم هم هست این خیلی خوبه که به شکل یک حاشیه بر کفایه در بیاد. چون شما می بینید فضای ۲۰۰ سال اخیر حوزه تو علم اصول، حالا ۲۰۰ سال شاید زیاده مثلاً ۱۵۰-۱۰۰ سال اخیر یعنی بعد آخوند، علم اصول ما کاملاً متأثر از جناب آخوند رحمه الله تو کفایه هست. این هم از یه جهاتی خوبه از یه جهاتی خوب نیست. اون جهاتی که خوبه اینه که بحث منسجم شده از اون تشتت در اومده به یه وحدتی رسیده. یعنی معلومه هر کی تو کجا ناظر به کی داره حرف می زنه این خوبه به وحدت رویه ای شده ولی مشکل اینه که معمولاً به پیش از آخوند خوب توجه نمی شه بلکه یه وقتایی اصلاً توجه نمی شه متأسفانه مخصوص تو مدرسه نجف. اگر یه حاشیه ای بر کتاب آخوند کفایه نوشته بشه اصلاً، فقط تیکه های عبارات مهم تراث ذیل مثلاً همینجا ... آخوند برداشت مجمل و مبین رو کرد یک فصل فرعی تبعید شده آخر مباحث الفاظ و ذیل مطلق و مقید، بعد دیدید همه هم همین کارو تکرار کردند عملاً بعد آخوند همه همین کارو کردند اما وقتی می ریم قبل آخوند، تو این جلسه می بینید اصلاً فضا یه فضای دیگه بوده بعضی مباحث مطرح بوده که منتقل نشده و اینا گم می شه لابلای تراث. ما باید بریم این کار تاریخی [رو انجام بدیم]، نرسید، معمولاً طلبه ها از رجوع به تراث و اینکه برن یه کتاب دیگه ای رو ببینن می ترسن. من همیشه سعیم اینه، چه تو درسای دیگه که داشتیم چه تو اصول، این ترس بریزه، یه بار چند بار ...، نمی خوام بگم مجمل و مبین انقدر مهمه که ما داریم انقدر وقت می زاریم ...، مهم هستا ما هم نتایج مهمی می خوایم ازش بگیریم ولی الگوی کار دستتون بیاد، چون همه جا که نمی شه اینکارو کرد، درس خارجی باشه و فرصتی که اونجام معمولاً این کارارو نمی کنن. همیشه طلبه ها عجله دارن که زود یه چیزی جمع بشه و تموم بشه.

بریم قبل از آخوند ببینیم چه خبر بوده. عرض کردم به طور کلان بخوایم تراث پژوهی بکنیم، اینارو همه رو اول سال عرض کردم. کل تراث اصول ما رو تو سه دوره تفکیک کنید. چون معمولاً فضای این سه دوره با هم متفاوت است. یه دوره همه دوره ای بود که جلسه پیش گفتیم. یعنی بعد آخوند. می خوایم بررسی بکنیم یه دوره که دوره متأخرین

باشه باید به تمرکز بر کفایه [باشه]، دیدید که من کیارو شمردم، همونا رو باید با همون کتابا معمولاً پیش برید. حالا البته نکات ریزتری هست که تو جلسات ترم قبل مفصل اینارو بررسی کردیم ولی اون رئوسش اینان. که اول کفایه رو می بنید، بعد می رید سراغ نائینی آقا ضیاء و اصفهانی. که تو همون کتابایی که بود، مثلاً از نائینی باید حتماً هر دو تقریرشو ببینید. یعنی کسی فکر نکنه فقط فوائد نائینی کافیه. چون بعضی اساتید اینطور می گن، نه. دور دوم که آقای خویی تقریر کرد و اجود التقريرات شد، اون حرفای ویژه ای از آقای نائینی توش داره که ما هم چند جا استفاده کردیم یادمه تو ترم پیش. بعد می رید سراغ آقا ضیاء، حتما مقالاتشو ببینید. چون عرض کردیم سه تا تقریر از درسش وجود داره که حالا معروفش همین نهاییه الافکاره که هستش. ولی حتماً مقالاتشم ببینید. چون مقالاتش قلم خودش. از یک جهت قلم خودش محکمه از یک جهت خلاصه هست. چون خلاصه هست حتماً باید یکی از تقریراتشم ببینید که ما هم همین کارو کردیم. برای مرحوم اصفهانی هم حتماً باید حاشیه بر کفایشو ببینید. اول کفایه رو ببینید همه اینا دیگه به وزان او خودش شکل می گیره. اول اونا رو ببینید بعدم که میرید سراغ مثل آقای خویی و شهید صدر و از اینور تو مدرسه قم مثل آقای حائری و بروجردی و امام، که البته تو این بحث جالبه برام نه آقای بروجردی نه آقای حائری و نه امام، هیچ بحثی تو مجمل و مبین ندارن. بعد از اینا حتماً باید آقا مصطفی رو هم ببینید. تو مدرسه قم از آقا مصطفی اصلاً نباید غفلت کنید به خاطر همون نکته ای که عرض کردم. **آقا مصطفی به یه معنا، محل تلاقی نظرات نجف و قم شد.** چون رفت نجف و می دونید که فشار روی حضرت امام بود و اون حرفا، آقا مصطفی به یه معنا می خواست دفاع کنه از مدرسه قم و از مبانی پدرش، از اونور جوون بود و حوصله داشت، تو نجف مبانی آقایونو از نزدیک لمس می کرد و منعکس می کرد. البته افراد دیگه هم هست که حالا ...، این تو دوره متاخرین، حال و هوای اینا رو دیدید، دیروزم دیدید معمولاً تو یه فضااست.

یه دوره هست که من اسمشو می ذارم از وحید تا شیخ. یعنی بعد از اخباری گری. تا قبل از آخوند. خب قبل آخوند فرد اصلی که قله علم ماست شیخ انصاریه. بعد از اخباری گری هم به طور مشخص وحید بهبهانی. کتاب معروف وحیدم چیه؟ همون **فوائد حائریه** کتاب اصلی رسمیش. کتاب شیخ هم که کتاب اصلی رسمیش که مشهوره به اون کتاب، کتاب رسائلش هست که کتاب درسیه که اسم اصلیش **فرائد الاصوله**. می خواد بگید از فوائد تا فرائد. فوائد یعنی فوائد حائریه وحید، فرائد هم یعنی فرائد الاصول یعنی همان رسائل شیخ انصاری. خلاصه از وحید تا شیخ انصاری. این دوره اون دوره میانه ی علم اصول ما است. به من بگید اوج علم اصول و نکات ناب تو این دوره هست. یعنی از این دوره اصلاً غفلت نکنید. حالا من می خوام اول از این دوره شروع کنم بگم خیلی اجمالاً تو مجمل و مبین چکار کردن؟ تا برسیم به شیخ انصاری ببینیم که در واقع چجوره. اجمالاً اینه مرحوم مظفر تقریباً مطالبی که تو کتاب آورده رو کاملاً کتاب شیخ انصاری جلوش بوده و نوشته، ولی اون نکته کلی رو غفلت نکنید که حال و هوای بعد از اخباری گری تا شیخ انصاری تو یه حال و هوا است. متأسفانه معمولاً تو این بحثای بررسی تاریخی شیخ انصاری رو تو دوران متاخر حساب می کنن. این خیلی کار غلطیه. دوران متأخر کاملاً متأثر از آخونده. یعنی متأخرین رو باید از آخوند به بعد حساب کنید. شیخ انصاری قله ی دوره قبله. اصلاً یکی از مشکلات اصول امروز ما اینه که بیشتر از اینکه از شیخ انصاری متأثر باشد بیشتر از آخوند متأثر است. حالا ممکنه یکی اینو کمال بدونه ولی به هر حال اینو بدونید شیخ انصاری روشش و مبانیش، اصلاً قلم تالیفی اش خیلی م متفاوت با آخونده. متأخرین ما غالباً متأثر از آخوندن. غالباً که واضحه تو همین بحث می خوام نشونتون بدم. ادعاهایی که باید مصداقی ببینید یکیش هم همینجا است. شیخ انصاری قله ی اون دوره ی میانه است. یعنی دوره ای که از وحید شروع می شه. تو اصول بخوایم کتابای اصلیشو بگیم از وحید شروع می شه، وحید کتاباش یک مقدار کتاباش مقاله مقاله هست انگار، یعنی فایده فایده است. شاگرد مستقیم وحید میرزای قمیه. صاحب قوانینه. کتاب قوانینش انقدر قوی می نویسه که خود وحید به کتاب قوانین حاشیه می زنه. شما فکر نکنم سراغ داشته باشید استادی به کتاب شاگردش حاشیه بزنه. اونم استادی

مثل وحید که پدر جد علم اصوله دیگه. اصلاً مجدد اصول وحیده. می خوام بگم قوانینو دست کم نگیرید. مهمترین کتاب تو این دوره میانه قوانینه. قوانین هم از جهت قوت علمی هم مخصوص از جهت درسی شدن [حائز اهمیت]، یعنی تا برسید به دورا ن اساتید اساتید ما، قوانینو درسی می خوندن. دیگه کتاب مرحوم مظفر اومد عملاً قوانین درسی خونده نمی شه. حالا این کار درسته درست نیست یه حرف دیگه هست ولی می ارزه رو قوانین کار کنید هم از جهت محتوا قویه هم از جهت تاثیر تاریخی که تو ذهن علما داشته. یعنی شما می خواید حرفای حتی مرحوم مظفر رو خوب بفهمید، اول کفایه رو باید خوب بفهمید تا بفهمید مرحوم مظفر چی کار می کنه، تو قدم بعدی قوانین خیلی مهمه. پس یکی خود وحیده یکی میرزای قمی یکی قوانین. اینارو توضیح دادم تو اون جلسات اول دیگه نیاز نیست توضیح بدم. دیگه اون مفاتیح الاصول برای سید مجاهده که متاسفانه چاپ خوبی نداره یه مقدار تو حاشیست. یا مثلاً فصوله، کتاب فصولم چاپ خوب نداره. تو سی دی ها هست البته ولی خب یکم رجوع بهش شاید برای بعضیا سخت باشه. لازمه تحقیق بشه اینا. کتاب هدایة المسترشدين هست اینجا که خیلی مهمه، در واقع حاشیه محمد تقی بر معامله که خب خیلی اثر داره تا می رسه به شیخ. تو محل بحث ما کتاب مطارح الانظار، مطارح الانظار رو می شناسید دیگه در واقع تقریرات مباحث ...، معروفه که تقریرات مباحث الفاظ شیخه این غلطه! این تقریر درس رسمی شیخه. مطارح فقط الفاظش چاپ شده غیر الفاظم داره. هست بخواید بگردید دنبالش پیداش می کنید. در واقع شیخ درس رسمی که داشته مثلاً چند تا تقریر هست حالا اسم تقریرات هست من خاطر نمیست. مطارح یکی از اون تقریرات. مباحث الفاظش چاپ شده دیگه معروف شده که مطارح مباحث الفاظ شیخه در حالی که جلدای بعدی هم داره ولی غالباً مباحث الفاظش رو چاپ کردن. رسائل یه کتاب خاص شیخه. یعنی شیخ انصاری من تو تحلیل اینجوره که یکی دو دور به صورت رسمی تبویب زمان خودش اصول رو درس داده، مثلاً مطارح تو این فضاست. بعد اومده یه ابتکار ویژه به خرج داده. با یه تبویب دیگه ای اصولو درس داده، قسمت حجج رو، اون خودشم در حینش نوشته و شاگردانش تصحیح کردن شده رسائل. حالا این داستان تاریخی رسائل خودش جالبه بماند. عرضم اینه، الان بخوایم خیلی گزارش اجمالی از این دوره بکنم تا برسیم به دوره قبل اخباریون که اونم یه دوره دیگس، یه حال و هوای دیگه ای داره ...، مثلاً قوانین ...، خیلی سریع بگم تا برسیم به مطارح شیخ، مثلاً قوانین، همین چاپ ۴ جلدی که تصحیح شده و اینا، صفحه ۱۹۶ تا ۲۳۰، حدود ۳۵ صفحه در واقع پرداخته به مجمل و مبین. البته از وحید من پیدا نکردم رساله ی مستقلی درباره مجمل و مبین. خیلی هم به مباحث الفاظ اونقدر نپرداخته. کار خوبی هم کرده از یه جهت. ولی به هر حال قوانین که یه کتاب رسمیه خیلی جدی پرداخته، یه باب از هفت باب کل اصولشه. یعنی باب پنجمش باب مجمل و مبینه. توی متأخرین دیدید خیلی فرعی شده بود ولی تو قوانین خیلی جدیه قشنگ یک باب از هفت باب رسمی اصوله. اسمی که براش گذاشته جالبه قوانین جدا از محتواش، باب ۵ قوانین می شه مجمل و مبین و ظاهر و موول. یعنی ظاهر و موولو عطف کرده به مجمل و مبین. جالبه، یه اصطلاح دیگه هم بود شبیه مجمل و مبین بود، یادتونه گفتم سه دسته اصطلاحه یکی مجمل و مبین یکی ظاهر و موول، محکم و متشابه، قوانین محکم و متشابه رو عطف کرده به منطوق و مفهوم تو باب دوم. باب دومش اسمشو می ذاره محکم و متشابه و منطوق و مفهوم. می خوام بگم این چیزا به یه معنا کارتون خوابن. یعنی موول و ظاهر یا محکم و متشابه یه باب مستقل تو اصول ما نداره به خاطر همین مثلاً قوانین اینجوری آورده. حالا ... فعلاً می خوام تو اینا وارد شم. **مفاتیح الاصول رو ببینید.** این جالبه. فی المجمل یه فصله، فی المبین هم یه فصله. یعنی خیلی واضح این دوتا رو از هم جدا کرده. یا مثلاً **فصول رو ببینید.**

(سوال...)

نه می خوام بگم خیلی چیز ویژه ای آورده، یه سری بحثا اجمالاً، شاید عرض کنم که ذیل مبین یه سری بحثا از جهت قدما می آوردن اون بحثا رو آورده، نه خیلی بحث ویژه ای ... یه بخشش خوبه که می رسم می گم. می خوام عده

شیخ رو به تیکه هاش رو توضیح بدم ... به تیکش بحث های به درد بخور ظهوری دارده ولی به سری بحثاش بحث های شبه کلامیه، همون تاخیر بیان از وقت حاجت و این چیزاست. که خیلی به درد کار استظهاری اینجای ما نمی خوره. می خوره ولی مبانیشه.

کتاب دیگه ای که شاید تو گفته هام نگفتم **انیس المجتهدین**، یادتونه نراقی. این برام خیلی مهمه که قبلاً هم عرض کردم که پدر مهدی، در واقع کتاب انیس المجتهدین رو داره، پسر که احمدی و مرحوم نراقی معروف توی فقه و اصول پسر، کتاب **مفاتیح الاحکام** رو دارده. تو انیس المجتهدین صفحه ۸۲۹ تا ۸۴۷ به مباحث مجمل و مبین پرداخته که تقریباً ۱۷ صفحه است، ۴ صفحه هم به ظاهر و موول پرداخته. ایشون هم کنار هم آورده. فصول هم حدوداً ۷ صفحه، از ۱۸۰ صفحه مباحث الفاظش رو به این بحث اختصاص داده. نمی خوام وارد شم که چیکار کردن. تا می رسه به شیخ. الان شیخو می گم چکار کرده شیخ انصاری. ببینید شیخ انصاری تو مطارح که همین مجموعه فکر چاپ کرده چاپ معروفشه جلد دو اینو آورده. تو جلد دو قشنگ مجمل و مبین به فصل جداست. ببینید مثلاً می گه؛ لقول فی المفهوم و منطوق به فصله. القول فی العموم و الخصوص به فصله. القول فی المطلق و مقید به فصله تا می رسه القول فی المجمل و مبین. یعنی تا اینجایی که می بینید چند تا فرق قشنگ با آخوند و بعد از آخوند می بینید تا همین جای کار. یکیش اینه که مجمل و مبینو جدی می گرفتند. چطور عام و خاص جدیه مطلق و مقید جدیه. مجمل و مبینم جدیه کنار اوناس. متأسفانه آخونده که میاد به فصل فرعی ته مطلق و مقید می کنه. این اولاً. ثانیاً از جهت حجم. **یکی از جهت تبویب بود که قشنگ رئیسی نه خیلی زیر مجموعه. ثانیاً از جهت حجم مطلب.** من از قصد صفحاتو گفتم که ببینید هر کدوم پر و پیمون البته به نسبت، حالا ۱۰-۱۵ صفحه جدی بهش پرداختن بیشتر بلکه. شیخ هم از صفحه ۲۹۵ تا ۳۱۵ بحث مجمل و مبین رو میاره. که حدوداً مثلاً میشه حدود ۲۳-۴ صفحه. شیخ ذیل ۴ زیر فصل مجمل و مبین رو میاره. یکش تعریف مجمل و مبین و تقسیمات مجمله. دو؛ بحث آیه سرشته. سه؛ بحث حلال و حرامیه که به خود اعیان بخوره، مثال همون معروف «حرمت علیکم امهاتکم» هست. چهار؛ هم کلام در خودش گفته «الکلام فی ان مثل قوله «لا صلاه الا بطهور» مجمل او مبین. این ۴ تا فصلو داره. پس فصل یک شده تعریف مجمل و مبین و تقسیمات مجمل. دو؛ شد آیه سرقت. سه؛ شد تحریم و تحلیلی که به خود اعیان بخوره، مثالشم شد «حرمت امهاتکم»، چهارشم شد اون قالب «لا صلاه الا بطهور». دقیقاً مرحوم مظفر این رو گذاشته جلوش نوشته. خوبه. من این سبک مرحوم مظفر رو کلاً می پسندم که از خودت نیای بنویسی. ناظر به تراش باشی. مرحوم مظفر دقیقاً همین کارو کرد. چیکار کرد؟ به ترتیب اول اومد تعریف مجمل و مبین، یعنی یک شماره یک و دویی کرد، شماره یک اول تعریف مجمل و مبین رو گفت. بعد تقسیمات مجمل رو گفت، یعنی اون مناشئ اجمالو گفت، بعد آیه سرقتو آورد، البته مرحوم مظفر این آخر رو جابجا کرد، بعد «لا صلاه الا بطهور» رو آورد، بعد اون یکی رو آورد. ولی قشنگ عباراتشم ببینید قشنگ ناظر به مطارحه. البته نه فقط بگید این کار ویژه مطارحه! ببینید وقتی از وحید تا شیخو که نگاه می کنید، می بینید خود شیخ هم کاملاً متأثر از قوانینه. کاملاً. نمی گم ...، شیخ خیلی کارای خوب و قشنگی داره. ولی می گم می خواید شیخ رو تو مطارح تو مباحث الفاظ بفهمید حتماً باید کنارش قوانین رو ببینید. یعنی شیخ هم قوانین رو می زاره جلوش و کتاب رو می نویسه. البته خب مفاتیح هم هست، هدایه المسترشدين هم قطعاً هست، ولی مهم تر از همه اینا قوانینه. اگه به من اول اونیکه شیخ جلو چشمشه تو کل اصولش و مخصوصاً تو مباحث الفاظ، اول قوانینه بعد هدایه المسترشدين. چون قوانین ساختار رسمی اون زمان بوده، هدایه المسترشدين هم خیلی مهمه. هدایه رو چرا من نگفتم چون هدایه کاملاً طبق تبویب معامله. من معاملو تو دوره قبل علمای اخباریین که گفتم هدایه المسترشدين هم حاشیه بر اونه مشخص می شه. خب این از جهت ساختار. از جهت محتوا کاری که شیخ انصاری کرده می خوام مقایسه کنم با مرحوم مظفر. صفحه ۲۹۵ که شروع کرده شیخ انصاری ...، ببینید به تفاوت خیلی مهم که دیدید اولش الان براتون واضح می شه که چرا مرحوم مظفر یهو همون اول بحث و تعریف



مجمل و مبین به یه چیزی خیلی اصرار کرد. اصرار به فعل کرد. هی اصرار کرده فعل هم اصطلاحاً داخل چیه؟ یعنی همانطور که الفاظ مجمل و مبین دارند افعال هم مجمل و مبین دارند. چرا این اصرار رو می کنه؟ چون شیخ رد می کنه. شیخ با اصرار این رو رد می کنه. به نظر حرف شیخ خیلی واضح و سراسرست و قشنگه الان می خونم براتون. مرحوم مظفر چرا به این اصرار داره شما دیدید. متأخرین که اصلاً یک کلمه هم درباره فعل اگه اشتباه نکنم بحث نکرده بودن. اصلاً بحثای متأخرین دغدغه اش به چه سمتی رفته بود؟ به این سمت که مجمل و مبین نسبیه یا نه؟ که مثلاً آخوند اصرار داشت به نسبت افراد فرق می کنه. مثل آقای خویی اصرار داشت که فرق نمی کنه. مرحوم مظفر به این پرداخت. مرحوم مظفر یه نصفه خط آورد همون حرف آخوندو فقط زد. درسته؟ متأخرین اون بحثا براشون پررنگ شده بود، یه بحث دیگه هم که برای متأخرین پررنگ بود، اون بحث مناشی اجمال بود. که یادتونه مثلاً آقای خویی حقیقی حکمی می کرد، شهید صدر بالذات بالعرض ...، که ما سعی کردیم یه جمع اجمالی انجام بدیم، مرحوم مظفر خیلی به این هم پرداخت. یعنی دو تا بحث بین متأخرین مهم بود و به نظر بحثای مهم استظهاری می رسه مرحوم مظفر خیلی به این پرداخت. یکی اینکه آیا نسبی هست یا نیست، یکی تقسیمات اجمال، که اونقدر که آدم انتظار داشت پرداخت. به جاش به چی پرداخت در همون فراز اول فرمایش ایشون، به اینکه به فعل هم مجمل و مبین می گن یا نه. خب این بخاطر ردیه که شیخ انصاری می کنه. شیخ انصاری می گه که همین صفحه چند بود دارم می خونم، ۲۹۵، شیخ می گه: «عرفوه جماعه» همین مجمل را، مجمل را تعریف کردند جماعتی اصطلاحاً، یعنی اصطلاح اجمال رو جماعتی اینجور تعریف کردند، «ما لم تتضح دلالت» شما این ما لم تتضح دلالت رو کجا دیدید؟ همین کتاب مرحوم مظفر دیگه، مرحوم مظفر هم تقریباً دلالتش خیلی شبیه همینجا بود. ایشون گفت «عرفوا المجمل اصطلاحاً بانه ما لم تتضح دلالت»، دقیقاً همین «ما لم تتضح دلالت». حالا بعدش هم مرحوم مظفر در واقع بردن رو اینکه فعل هم داخل این هست. یعنی «ما لم تتضح دلالت»، این مای موصول هم می تونه لفظ باشه یعنی لفظی که «لم تتضح دلالت» هم فعلی که «لم تتضح دلالت» درسته؟ این بخاطر اینه که شیخ دقیقاً اینجا همینجوری می گه. می گه «والمراد بالمولصول، اللفظ الموضوع»، موصول یعنی چی؟ یعنی تو تعریفی که گفت، مای موصول در تعریف مراد بهش لفظ موضوعه یعنی لفظی که وضع شده. درسته؟ بعد میاد می گه «و تقسیم المجمل الی الفعل و القول، لا یدل علی جریان الاصطلاح علیه کما لایخفی». این حرف شیخه. میگه اصطلاحاً به فعل مجمل نمی گن «کما لا یخفی». این «کما لا یخفی» یی که برای مرحوم مظفر یخفی بوده. البته به شما بگم مرحوم مظفر به سبک قدما عمل کرده. قدما اصرار پشت اصرار که چی؟ که فعل هم مثل قول تقسیم به مجمل و مبین می شه. حالا قدما رو براتون می خونم. قدما یکی از اختصاصاتشون اینه که خیلی اصرار به این دارن. قوانینم اصرار داره. خیلیا اصرار دارن شیخه که مقابل این جدی وایمیسته. شیخ مقابل این وایمیسته حالا توضیحش مهمه الان توضیحشو می خونم. شیخ قبول نداره ... خیلی البته ثمره نداره آخرش این که اصطلاح و اینا. ولی یه نکته ای تو دلش پنهانه. یه همسان انگاری قول و فعل که کارو خراب می کنه تو دلش پنهانه من توضیح می دم. عملاً مرحوم مظفر حرف شیخ و بعد هم آخوند و متأخرین که عملاً به بحث فعل پرداختن رو می خواد برگردونه به قبل. متأثر از کیه؟ من به نظرم کامل متأثر از قوانینه. یعنی چیزی که از مرحوم مظفر می شناسم و زمان ایشون بعید می دونم بره مفصل کتب اصولی قدما رو ببینه از اونها متأثر بشه. بیشتر از همون قوانین متأثره. قوانین هم فعل رو داخل می دونه. شیخ قبول نداره حالا چرا؟ یه بیان خیلی سراسرستی داره. می گه، شیخ دوتا اشکال قشنگ داره. حالا اینو صفحه ۲۹۶ آخرش می گه، من خیلی سریع بگم. می گه «فوجه الاجماع هو اشتراک فی وقوعه علی وجوه عیدیه». همین که مرحوم مظفر هم می گه. چون ممکنه مستحب باشه واجب باشه، اینا اجمال می آره. توضیحاتی می ده، بعد شیخ می گه «و فیه نظر. اذ تلك الوجوه ليست ...»، دقت کنید، «اذ تلك الوجوه ليست مدلوله للفعل»، می گه این وجوه مدلول فعل نیستن. به نظرم این حرف عمق بحث رو قشنگ شکافته. میگه مگه تو نمیگی ... مثلاً ممکنه حضرت جلسه استراحت بعد دو سجده دارن بعد پا می شن، این ممکنه واجب باشه ممکنه مستحب باشه ممکنه مباح باشه، می گی خب

پس مجمل شد. می که درسته احتمالات مختلف داره ولی این شبیه الفاظ نیست. الفاظم چون احتمالات مختلف داره می گیم مجمل شد، شما می گی اینجام چون احتمالات مختلف داره پس جمله. می که صرف احتمالات مختلف داشتن قول و فعل که باعث نمی شه جفتشون رو تو یه مفهوم بزاریم بعد تقسیم کنیم به مجمل و مبین. چرا؟ احتمالات داشتن قول، ریشه در وضع و اینکه خود لفظ داره دلالت بر این حالات می کنه. اما فعل که وضعی نداره و دلالتی بر اینا نداره. فعل اصلاً در واقع من بخوام حرف شیخو جامع تر و فنی تر بیان کنم، اصلاً بحث دلالت فعل و ظهور فعل و استظهار از فعل با استظهار از قول زمین تا آسمون متفاوتیه در یک کلام. همونطور که من اصرار داشتم از اول بحث الفاظ بگم بحث استظهار، محور و قلب و ستون خیمه بحث الفاظه، آخرش ما می خوایم استظهار کنیم از الفاظ، فعل هم آخرش می خوایم .... فعل و سیره و اینها هم می خوایم ازش استظهار کنیم. ولی استظهار از فعل مبانی و شیوه اش زمین تا آسمون متفاوتیه با استظهار از قول. اینارو کنار هم بزاری گم می شه. باید قشنگ جداسازی بکنی. یعنی ما مباحث الفاظ داریم باید یه مباحث افعال هم داشته باشیم. حالا می رسم می بینید قدما قشنگ مباحث الفاظ داشتن مباحث افعال داشتن. متأسفانه آروم آروم این دوتا ... یعنی مباحث افعال مضمحل شد متأسفانه. این یکی از مشکلات امروز اجتهاد ماست. خصوصاً اجتهاد فقه حکومتی. مسائل اجتماعی بیشتر از اینکه در واقع زبان داشته باشه ادبیات لفظی داشته باشه، سیره ی معصوم داریم برایش. هم مسائل اجتماعی و حکومتی اینطوره هم اخلاقی و سلوکی. ما خیلی نیاز به استنباط حکم فقهی یا حکم اخلاقی از سیره و از افعال داریم. گفتم مثل خود آقا و امام هم اینجورن که فقط تمرکز بر گفته هاشون کافی نیست. بر افعال و سیره شون ...، خیلی چیزها هست که تو الفاظ نیست. حالا این بحث خودشو داره. اجمالاً اون نکته فنی شیخ گم نشه که می گی این وجوهی که فعل بر اون وجوه دلالت می کنه اینا مدلول خود فعل نیست. مثل دلالت لفظ علی معناه. می گی مثل دلالت لفظ بر معنایش نیست. دلالت لفظ بر وجوه مدلولش نیست. لعدم وضع. اصلاً ما تو فعل وضع نداریم. اصلاً مبانی با هم فرق داره. در وضع یه لفظ وضع شده برا یه معنا. فعل که وضع نشده برا معنا. یعنی این فضای استنباط از یه فضای محض اعتباری، تفاوتش با فضای استنباط از یه فضای عقلایی. عقلایی به این معنا که اینا بر مبنای فطرت ... که اینا بحث های خودشو داره. بخوام بگم طول می کشه.

(سوال....)

این مشکل منطقه مشکل شیخ نیست. اتفاقاً چقدر تو منطق تاکید می کردم، اتفاقاً تاکید رو همین بحث دلالت می کردم که آقا ناظر به مباحث علم اصول باید برگردیم بحثای دلالت تو منطق و اون تقسیم مرسوم خیلی تقسیم کلی هست. ما باید اونو خیلی فروعاتشو باز کنیم. مثلاً یکیش همینیه دقیقاً همینکه می گید. ما یه سنخ دلالتایی داریم که شاید نه عقلی نه طبعی نه وضعیه. ما بین ایناس. ما اونجا کلی حرفا زدیم حالا دیگه ...، اجمالاً تفتن خوبی بود ولی باید برگردیم با علم اصول منطقو غنی تر کنیم. سنخ این دلالتا اونقدر کلی و سربسته که اونجا گفتن نیست. ما خیلی ابعاد دیگه داریم که اجمالاً ...، مثلاً ما دلالتای نیمه عقلی نیمه لفظی داریم که حالا تو مباحث عقل بهش می رسم.

(سوال....)

اینکه شیخ اصلاً ذهنش اونجا نیست. ناظر به اونا نیست. منظورش اینه که دلالتی از سنخ دلالت لفظ نداره نه اینکه اصلاً دلالت نداره که. نه ببین. میگه «لیست مدلوله لفظ مثل دلالت اللفظ علی معناه».

(سوال....)

چرا ... همینو دارم می گم، در نتیجه، نباید این دو را تو یه کاسه بزاریم همه حرف همینه. همه حرف این نیست که فعل دلالت نداره. نه اینارو تو یه کاسه بزاری با یه چشم ببینید مغالطست. دو تا چیزی که دو سنخه رو یه سنخ کردی تقسیم واحد کردی. اصلاً تو بیا دو تا باب کن همونکاری که قدما کردن. یه باب الفاظ یه باب افعال. یه مجمل مبین اینجا با یه معنا. یه مجمل مبین اونجا با یه معنای دیگه. چون معانیش با هم متفاوت اصلاً بنیادش متفاوت. این از این زمان می گذره. این نکته اول. پس این اولین تفاوت با مرحوم مظفر.

قبل از اینکه این رو بگه شیخ، مرحوم مظفر ببینید من یه عرضی کردم خدمتون که چقدر خوب بود که ایشون که تعریف کرد ما لم تتضح دلالت بعد گفت «علی کل حال ما جهل مراد متکلم»، توضیح می داد چرا من تعریفمو از دلالت محور بردم رو چی؟ مراد محور. هیچ توضیحی نداد. در صورتی که شیخ اینجا توضیح داده. شیخ این کارو کرده عملاً. شیخ اول خودش می گه «عرفوه جماعه ما لم تتضح دلالت» درسته؟ بعد میاد پایین می گه «مع ذلک یرد علیه»، به این تعریف اشکال می کنه که می گه «ان عدم وضوح دلالة مما لا یعقل»، حالا دیگه توضیحش چیه بماند. اشکال می کنه که دلالت وضوح و عدم وضوحش، در واقع ... «فان الدلالة تابعة للعلم بالوضع». دلالت تابع علم به وضعه. «فمتی علم بالوضع یتحقق دلالة، فانه عله تامه لها و یمتنع تخلفها عنه حتی ...»، داره چی کار می کنه؟ می گه وقتی محور رو دلالت می ذاری پای کی وسط میاد؟ پای سامع، مخاطب. علم سامع به دلالت موثر می شه تو وضوح و عدم وضوح. تعریف کردیم «ما لم تتضح دلالت» درسته؟ اون چیزی که دلالتش واضح نیست. یادتونه دعوای متأخرین [رو]، یعنی آخوند و مرحوم مظفر یه چیز می گفتن، آقای خویی و خلیا یه چیز دیگه می گفتن، این دعوا ریشه اش اینجاس. ریشه اش به چی بر می گرده؟ به تعریف مجمل. مجمل رو وقتی دلالت محور تعریف کنی، دلالت تو دلش پای سامع و مخاطب هست که خود شیخ می گه، «فان الدلالة تابعة للعلم بالوضع»، علم مخاطب منظوره دیگه. در نتیجه اگه علم نداره براش واضح نیست. یا اگه علم داره واضح هست یا اگه یه کم علم داره اینجوری ... . بعد یه توضیحاتی می ده که خلاصه آخرش اینو می گه، ... «هو المراد لا الدلالة»، یعنی شیخ بحث رو می گه باید تعریف رو مراد محور کنیم. اصلاً دغدغه ی شیخ که تعریف رو مراد محور کرد چی بود؟ اصلاً این بود که مجمل و مبین نسبی نشه. با بیان مشهور ...، شیخ اصلاً انگار ... خیلی جالبه، شیخ تو ذهنش اینه که معلومه که مجمل و مبین بستگی به افراد نداره بلکه یه صفت نفسی خود لفظه. پس ما بیایم تعریفو بهتر کنیم. خب؟ به جای دلالت محور، که این شبهه پیش بیاد که پای مخاطبم وسطه، بجای دلالت محور مراد محور کنیم. اصلاً برا حل این شبهه اومد تعریفو عوض کرد. حالا خنده دارش اینه. آخوند تعریفو مراد محور کرد ولی باز ...، اصلاً دغدغه رو بخلافش تصریح کرد. آخوند چه اشتباهی کرد؟ مرحوم مظفر هم متأسفانه تو این اشتباه آخوند موند اینو می خوام بگم.

(سوال...)

دیروز چند بار تاکید کردم ملاک انفهام عرفیه. هم شهید صدر گفت هم آقا ضیاء گفت اگه خاطرتون باشه. یعنی فرد دون فردی، علم من یا علم کسی، دیگه اینجا موثر نیست. مثلاً من فارس زبانم، اگه یکی فارس زبان باشه مثلاً عربی بلد نباشه، قرآن براش همش مجمل می شه. این که خنده داره. مجمل صفت واقعی خود لفظه، ملاکش چیه؟ ظهور عرفی. ظهور عرفی ممکنه با هم اختلاف داشته باشه، من می گم ظهور عرفی اینه تو می گی اونه. اون اشکال نداره. اون تو تشخیص مصداقه. ملاک، ملاک لرزانی نیست. ملاک، ملاک نسبی ای نیست. مناط یه چیزه؛ ظهور عرفی. ممکنه تو تشخیص مصداق با هم اختلاف داشته باشیم اما اون بیانی که مثل آخوند و مرحوم مظفر کرد چی گفت؟ مرحوم مظفر فرمود «ثم اللفظ قد یکون مجملاً عند شخص و مبین عند شخص آخر». یعنی اصلاً ملاک شخص محور شد این غلطه. واضحه؟ می خوام بگم متأسفانه توجه نمی شه به این دوره میانی، اگه بهش خوب توجه بشه، چه به قوانین چه به شیخ و اینها ...، دیگه حالا ...، این از این.

می خوام بگم مرحوم مظفر چند کار خوب باید می کرد دیگه ما داریم با کار شیخ تکمیل می کنیم. یکی همین توضیح دلالت محور و فرقی با [مراد محور] که نتیجه شد همین که نسبی نیست. یکی هم اون بحث فعل که مرحوم مظفر نظر متفاوتی داشت و عرض کردم.

می رسه بحث مرحوم مظفر به اسباب اجمال. تو اسباب اجمال یادتونه مرحوم مظفر اصلاً عبارتش به عبارت مشکل داری بود. تو اسباب اجمال همون صفحه ۲۰۷، مرحوم مظفر دارم می خونم. «اما اللفظ فاجماله یكون لاسباب كثيره قد يتعذر احصائها»، بعد گفت «فاذا كان مفردا...»، خب شما انتظار داشتید که جلوتر بگه «فاذا كان مركباً»، ایشون همین مرکبی در ادامه نداشته. اذا كان مفردا قد يكون و قد يكون و قد يكون و قد يكون تمام. خب این مرکبش چی شد پس؟ این دیگه سهو قلم از مرحوم مظفره. چرا؟ چون اصلاً دقت کنید. تقسیم اسباب اجمال به مفرد و مرکب، شما تو متأخرین اینو دیدید یا نه؟ بیان اسباب اجمال با این زاویه تقسیم کنن. بگن اسباب اجمال در مفرد در مرکب، دیدید این رو تو متأخرین جلسه قبل؟ چجور تقسیم کردن؟ مثلاً رفتن به سمت اینکه اجمال حقیقیه یا حکمی؟ بالذات یا بالعرض؟ واژه مفرد مرکب نداشت. این مفرد مرکبو مرحوم مظفر از کجا گرفته؟ کاملاً این مفرد مرکب رو از شیخ گرفته. شیخ خیلی قشنگ صفحه ۲۹۷ می گه؛ اصلاً عبارت شیخ اینه: «اما المفرد فاجماله تاره باعتبار نفس اللفظ ذاتا، كتضرب المشترك بين مخاطب و غائبه»، این چیو داره می گه؟ ببین، می گه «اما المفرد فاجماله تاره باعتبار نفس اللفظ ذاتا» ذاتا اینجا دقت کنید. همونکه بعداً ایده گرفتن و ذات و عرضی کردن ...، حالا ...؛ «كتضرب المشترك بين مخاطب و الغائب» ، شما اینو کجا دیدید؟ مرحوم مظفر دقیقاً مثال اولش همین بود. گفت مشترک ... فلان ... کلمه ی تضرب ... مشترک بین مخاطب و غائب. شیخ می گه «او عرضاً کالمختار». شیخ عرضاً رو اینجا میاره کالمختار. مرحوم مظفر ذات و عرض رو نمی اره. پس می گه اما المفرد ذاتا مثل تضرب عرضاً مثل مختار. منظور شیخ از ذات و عرض چیه؟ دقیقاً برمی گرده به مغالطات منطق. چرا به تضرب میگن ذاتاً، به مختار میگن عرضاً. چون مختار در اصلش اسم فاعل و اسم مفعوله با هم ذاتا فرق می کنه ولی بخاطر قواعد اعلال جفتش می شه مختار. چه اسم فاعل و چه مفعول. ولی تضرب تو اصل وضع یکسانه ... عرضش به اعلاله. می خوام بگم این ذات و عرض رو شیخ الان داره به یه معنا به کار می بره، دیدید آقای خویی یه معنا به کار برد. شهید صدر هم به یه معنای دیگه به کار برد، مواظب باشید این ذات و عرض با هم فرق داره. حالا شیخ می گه «مفرد تاره باعتبار نفس اللفظ اخرى باعتبار المعنى ذاتا كالمشترك و عرضاً...»، توضیحاتی می ده. بعد می گه «اما المركب»، اما المركب ...، حالا می گم سهو قلم بوده یا چشمشون یهو پریده مرحوم مظفر این مرکبو ننوشتن. از کجا باید اما المركب رو اضافه کنید؟ دقیقاً همینجا که شیخ اما المركب داره. شیخ کجا اما المركب داره؟ می گه «اما المركب فاجماله تاره باعتبار وقوع اللفظ في تركيب الخاص». این عبارت شیخه. «على وجه فلان كقول عقيل امرني معاويه بلعن على الالفالعنوه. و قول بعض اصحاب ... من بنته في بيته». شما اینارو کجا دیدید دقیقاً؟ دقیقاً تو عبارات مرحوم مظفره دیگه. پس عبارت مرحوم مظفر رو با عبارت شیخ می تونیم بگیم مراد مرحوم مظفر باید اینطور باشه. ص ۲۰۷ مرحوم مظفر رو بیارید. می گه «فاذا كان مفردا فقد يكون اجماله لكونه لفظا مشتركا...»، می گه «و قد يكون اجماله لكونه مجازاً»، تا اینجا شو نگاه کنید. این دوتا همون دوتاییه که شیخ تو ذیل اما المفرد آورد. یادتونه من تاکید کردم که این قد یكون دوم هست قد یكون اجماله لكونه مجازاً او لعدم ...، گفتم این «أو» اصلاً درست نیست. این عطف مجازاً به عدم عود ضمیر. این دقیقاً اشتباه قلم مرحوم مظفره. یعنی به قرینه عبارت شیخ و خلیلا، قطعاً مرحوم مظفر ...، من احساسم اینه که چشمشون یه خط پریده. حالا یا نسخه ای که دستتون بوده مشکل داشته نمی دونم. چرا؟ چون این مجازاً مربوط به فضای مفرد یا مرکب؟ مجازاً؟ می گه «و قد يكون اجماله لكونه مجازاً»، فقط مجازش مربوط به مفرد، یعنی مربوط به قد یكون قبله. اون «لعدم معرفت ...»، مربوط به ترکیبه. یعنی این او اصلاً غلطه. یعنی اگر این اینجور باشه عبارت ببینید،

یعنی این قد یکون ... می که «قد یکون اجماله لکونه مجازا او لعدم معرفت عود ضمیر» دیگه. شما این «لکونه مجازا او ...» رو کلاً از اینجا بردارید. یعنی بشه قد یکون اجماله لعدم معرفت عود ضمیر. این «لکونه مجازا او ...» رو کجا ببرید؟ خط بالا. یعنی قبل «و قد یکون». یعنی بشه ادامه قد یکون اول. قد یکون اول چیه؟ می که «فاذا کان مفردا و قد یکون اجماله لکونه لفظاً مشترکاً ...»، بعد بشه «او لکونه مجازاً» واضح شد؟ دقیقاً همین کاری که شیخ کرده. شیخ رو نگاه کنید. می که «اما المفرد فاجماله تاره و اخری». دو دسته می کنه. تاره چیه؟ مثال تضرب و مختاره. اخری اش مجازه. حالا اینکه ذات و عرض چیه رو اینجا وارد نکنید چون مهم نیست. اون ذات و عرض رو شیخ از مغالطات منطق گرفته. کاش شیخ این واژه ذات و عرض رو که از مغالطات منطق گرفته اینجا نمی آورد. اون ذات و عرضی که آقای خویی آورده خوبه، شهید صدر آورده خوبه. اینکه شیخ آورده خوب نیست چون همون اصطلاح منطقو برداشته اینجا آورده. در نتیجه شما این مجازاً رو ببرید تو قد یکون یک. قد یکون دو چی می شه؟ دو رو باید بنویسید «اما المركب»، حالا «قد یکون اجماله لعدم معرفت عود ضمیر» که دیگه واضحه براتون دیگه. از اینجا به بعد همه شون دیگه تو مرکبه.

(سوال....)

احسنت به شرطی که مجاز و ببرید بالا بقیه می شه مفرد. قشنگ معلومه اینجا به خلل داره. این هم از این.

فقط مرحوم مظفر به کار مهمی به خط آخر مهمی اضافه کرد. اون قد یکون آخر مرحوم مظفر، باید تو جمع بندی استظهاری که جلسه بعده عرض کنم، تو قد یکون آخر ایشون اینجور گفت: گفت «قد یکون الاجمال لکون المتکلم فی مقام اجمال و اجمال». این به نظرم کار خوبیه که مرحوم مظفر کرد تو کمتر کتابی اینجور هست. معمولاً بحثها می ره رو خود لفظ. که لفظ تو ناحیه مفرد مشکل داره تو ناحیه مرکب مشکل داره اینجوری. درسته؟ مرحوم مظفر اونارو گفت به چیز دیگه هم گفت. گفت **یه وقتایی اصلاً لفظ مشکل نداره متکلم مشکل داره**. کلام مشکلی نداره متکلم در مقام اجمال گویی هست اصلاً. این باعث می شه ما تو جمع بندی گفتم اجمالاً خدمتون، که اجمال به وقتایی تو ناحیه متکلمه، یه وقتایی تو ناحیه کلامه، یه وقتایی تو ناحیه واسطه هاییه که اون کلام به ما رسیده، مثلاً یه قرینه ای حذف شده. اون نه تقصیر کلامه نه متکلم. تقصیر این فاصله تاریخیه. عرض می کنم تو جمع بندی. اما این عبارت مرحوم مظفر رو جدی بگیرید اونجا که گفت «قد یکون الاجمال لکون المتکلم فی مقام اجمال و اجمال ...»، این به ایده ای هست که جزو کارای خوب مرحوم مظفره.

بعد دیگه عرض کردم وارد مواضعی که شک در اجمالش شده می شه بحث کرد. راستش اینه که شیخ بهتر از مرحوم مظفر بحث کرده، این راستشه. یعنی آیه ی سرقه حالا خیلی مهم نیست. تقریباً همین فضاست. اونیه که جای حساس این سه منها بود کدوم بود؟ بین این سه تا کدوم از همه حساستر و مهم تر بود؟ اون منهای دوم که بحث لا صلاه باشه. شما برید این بحث لا صلاه شیخ رو ببینید توی اون هدایه چهارمسه. می شه صفحه ی ۳۰۷. می شه مطارح جلد دو صفحه ۳۰۷ که شیخ بهتر گفته. مرحوم مظفر دیگه دیروزم عرض کردم. مشکلات حتی ادبی و نحوی هم داره. حالا دیگه سخت نگیرید. خب این هم از این دوره میانی.

اگه اجازه بدید خیلی خلاصه اون دوره اول هم بگم که دیگه بگذریم ازش و جلسه بعد وارد جمع بندی نهایی استظهاریش بشیم.

سه دوره کلی هست. دوره متأخرین که باید از کفایه شروع کنید بقیه رو ناظر به کفایه بخونید. دوره میانی هست. دوره میانی رو باید از کی شروع کنید؟ عملاً در عمل یعنی من خودم تو خونه می خوام تحقیق کنم کدوم کتابو محور می ذارم؟ تو دوره سوم کفایه رو محور می داریم بقیه ناظر به اون. تو دوره دوم قوانین محوره. قوانین محوره بقیه رو باید ناظر به اون ... هدایه المسترشدين مفاتیح و ... مخصوص کتابایی که مهمه قوانینه هدایه المسترشدينه و تا حدی هم مطارح شیخه. خب.

دوره قبل اخباریون چی؟ دوره قبل اخباریون ۶-۷ کتاب مهم داره دیگه. من عرض کنم خدمتون به ترتیب الذریعه سید مرتضی، العده شیخ طوسی، المعارج برای محقق حلی که صاحب شرایع باشه، علامه حلی هم که کلی کتاب داره ولی یه کتاب بخوایم تو ش انتخاب کنیم قطعاً نهاییه هست. نهایی خیلی مفصله خیلی هم کتاب مهمیه، نهاییه علامه. بعدشم تمهید القواعد شهید ثانی، و بعدش هم معالم پسر شهید ثانی. اینا خب خیلی مهمه، زبده شیخ بهایی هم به نظرم باید اینجا توجه بشه. چون زبده کتاب درسی بوده تا حدی اثر گذار بوده. این ۷ تا. تو اینا کدوم از همه مهمتره؟ الذریعه و العده تو یه فضااست. حالا یعنی یه کدوم رو ببینید عملاً اون یکی رو هم دیدید. من که می گم جفتش رو ببینید الذریعه و العده رو، ولی عده مهمتر از الذریعه است. به هر حال شیخ طوسی دیگه، کتابشم کتاب درسی شده و مدار شده. بعد کتاب بعدی که مهمه نهاییه است، در واقع العده می شه پایه اصول شیعه، نهاییه علامه حلی، در واقع خودش ادعا کرده من تمام حرفای شیعه و سنی تا زمان خودمو می خوام توش جمع کنم. یه دایره المعارف اصول قدما می شه. اعم از شیعه و سنی. نهاییه خیلی مهمه بعد هم معالم مهمه. یعنی این سه تا عده نهاییه معالم. معالم چرا؟ معالم بیشتر به خاطر بعد. یعنی عملاً معالم شده پل ارتباط بین قبل از اخباری گری با بعد از اخباری گری. یعنی معالم تا همین امروز ما هم تو اصول حضور داره. حالا چی کار کردن اینا؟ الذریعه و العده یه فضا دارن که اومدن قشنگ یه فصل، مثلاً الذریعه که ۱۴ تا باب داره باب پنجمش مجمل و مبین. العده ۱۲ باب داره باب ششمش مجمل و مبین. من العده رو آورده بودم اگر می خواید بخیرید حتماً این کتابو بخیرید کتاب خوبیه جدیداً هم چاپ شده، قیمتشم بد نیست از خود انتشارات دار التفسیر بگیرید هم ین اسماعیلیان سابق که میدون روح الله هست. هم در واقع قیمت خوبی داره فک کنم حدود ... کتاب مفصلیه حدود ۸۰۰ صفحه هست. الان ۲۵، ۳۰ تومن بیشتر نیست. این تحقیق خوبش اینه شیخ محمد رضا انصاری. بوستان کتاب همینو افست کرد حروف چینی اش رو عوض کرد. چاپ بوستان کتاب رو نخیرید خوب نیست. این چاپ همین دارالتفسیره. اسماعیلیان سابق. بوستان افست همینه فقط صفحه بندیش رو عوض کرده. اونی که تو سی دی ها دارید به صفحات اینه. یعنی به صفحات چاپ بوستان نیست. خب این اولین کتاب ریشه ای اصول این کتاب العده هست، الذریعه هم هست که آقای سبحانی اینا چاپ کردند بگیرید ضرر نمی کنید. این ۸۰ صفحه العده بحث کرده، از ۷۵۰ صفحه ۸۰ صفحه خیلیه. ده درصد کل اصول بلکه بیشتر مجمل و مبین. «قدما ...» چرا اینجور بوده؟ دیگه نشد توضیح بدم وقتم گذشته. قدما تو مجمل و مبین فقط مجمل و مبین نمی آوردند. اون چیزی که امروز به اسم مفهوم و منطق می شناسیم ما، خیلی از مباحثش رو نمی آوردن ولی اون بخشی که می آوردن تو دل مجمل و مبین می آوردن. یکی بحث مفهوم و منطق، یکی حقیقت شرعیه، یکی هم بحث صحیح و اعم. حالا به بهانه هایی این سه تا تو دل مجمل و مبین هست. بعدها آروم آروم اینها جدا شده. عملاً مجمل و مبین باب خیلی مهمی بوده باب مادری بوده که آروم آروم بچه هاش بزرگ شدن و ازدواج کردن و جدا شدن، خودش بنده خدا پیر و فرتوت شد دیدید، تو آخوند دیگه به قعر باب الفاظ خلاصه سقوط کرد و عملاً به دست فراموشی سپرده شد. حالا من جلسه بعد قصد دارم یه مقدار باب مجمل و مبین رو براتون احیا کنم با رویکرد استظهاری. ببینید مجمل و مبین تو استظهار چقدر مهمه. حالا من فقط گزارشش رو الان بگم این کار جلسه بعد. معارج هم تو همین فضا است. ۱۰ صفحه از ۱۸۰ صفحه اش باب مجمل و مبین. یعنی باب ۴ از ۱۰ بابش. می بینید همه اش یک باب رئیسی تو کل اصوله. تا می رسیم به نهاییه علامه. نهاییه علامه اولین باریه که باب



مجمل و مبين زیر مجموعه می شه. یعنی مقصد ۶ از نهایی علامه می شه فی باقی صفات الدلاله، که سه تا باب ذیلشه، دقت کنید اسم باب ها هم جالبه. باب اول مجمل و مبين که زیر مجموعه شد. باب دوم ظاهر و موول. یعنی ظاهر و موول قشنگ یک باب جدا داره. باب سوم مفهوم و منطوق. اولین باری که منطوق و مفهوم جدا شد تو شیعه تو نهایی علامه هست. قدما عملاً همه اینارو تو یه باب می آوردن که اینجا جدا کرد. بعدش می رسید به تمهید القواعد. اینجا اولین باریه که مجمل و مبين خیلی کم حجم شد. از ۱۰۰ قاعده اصولی که تمهید القواعد داره فقط یه قاعدش به مجمل و مبين اختصاص داد قاعده ۸۶. که اونم خیلی بحث مهمی نیست راستش. یعنی تمهید القواعد اولین بار از جهت حجمی کم حجمش کرد تا می رسیم به معالم. معالم چه کرد؟ معالم ۳۰ صفحه ۳۰۰ صفحه اش رو اختصاص داد که حجم خوبی. ده درصد مطالبه. ولی کاری که کرد تیتراش اینه دقت کنید: مطلق و مقید ...، مثلاً فرض کن فی المطلق و المقید و المجمل و المبین. اولین باریه که مجمل و مبين عطف شد به مطلق و مقید. البته بگم تو کار قدما مثل عده و ذریعه باب مطلق و مقید جدا نیست. باب مطلق و مقید اولین بار توی مثل نهایی علامه جدا شد. یعنی قدمای ما عام و خاص داشتن از روز اول بوده ولی مطلق و مقید نداشتن مجمل و مبين شون پررنگ بود. آروم آروم مجمل و مبين کم رنگ شد مطلق و مقید، اطلاق و تقیید پررنگ شد تا جایی که تو معالم مجمل و مبين عطف شد به مطلق و مقید. البته بگم باز تو تیتراش این کارو کرد اما در عمل ۶ صفحه به مطلق و مقید معالم پرداخت. ۵ صفحه به مجمل، ۱۹ صفحه به مبين. یعنی باز حجم مجمل و مبينش پررنگه ولی با تمرکز بر مبين. حالا من فردا که می خوام یه جمع بندی استظهاری کنم اون کار مطلوب رو سعی می کنم بگم. ولی اجمالاً بگم. قدما یه سری بحثای کلامی ... مثلاً آیا تاخیر بیان از وقت حاجت جایزه یا نه؟ خب اینا بحثای کلامی مبناییه. خیلی مربوط به مباحث الفاظ نیست. یه دلیل اینکه این باب مبين قدما بزرگ شده اینه که یه سری بحثای مبنایی غیر مرتبط مستقیم با الفاظ اونجا اومده. تا می رسیم به زبده شیخ بهایی هم هست که یه تقسیم مهم داره. که در واقع شیخ بهایی می خواد این اصطلاحات رو با هم یه جا بیاره می گه، اول باید بگیم کلام تقسیم می شه به محکم و متشابه، محکم تقسیم می شه به نص و ظاهر، متشابه تقسیم می شه به مجمل و موول، موول هم یعنی تاویل شده. تو منطبق بود می گفتیم یقین، ظن، شک و به نظرم ذهن شیخ بهایی اینطور بوده که یقین می شه همون نص، ظن می شه ظاهر، این دو محکم اند. مجمل می شه شک. مؤول می شه وهم این دوتا متشابه اند. خیلی این تقسیم ایشون درست نیست ولی اثر گذار شده. پس کلام تقسیم می شه به محکم و متشابه، محکم می شه نص و ظاهر، متشابه می شه مجمل و موول. سعی کرده این سه دسته اصطلاح رو اینجوری درست کنه حالا جلسه بعد اجمالاً توضیح می دم.

حالا به لطف خدا ما این سه دوره رو بررسی کردیم این فضای کلی، معمولاً روح حاکم بر مباحث اصول تو این سه دوره متفاوت. مثلاً تو این بحث مجمل و مبين قدما خیلی تأکید روی مباحث افعال دارن. در صورتی که دیدیم آروم آروم تو دوره میانی، شیخ افعال رو گذاشت کنار، متاخرین هم که کلاً ... چرا تو قدما اینقدر تأکید رو افعال پررنگه. بهتون بگم قدما اصلاً یه باب مفصل به اسم باب فی الافعال داشتن. همین عده و ذریعه را ببینید باب افعال داشتن. باب افعال رو جدی می گرفتن. نمی خوام بگم کارشون درست بوده ولی می خوام بگم افعال براشون همه جا پررنگ بود که بهش می پرداختن. این درست نیست که ما مثل مرحوم مظفر هیچ جا از افعال بحث نکنیم فقط ببریم تو دل سیره تو ذیل حجج صحبت کنیم، یهو می آیم اینجا از افعال ... قدما اگر بشه باب افعال قدما احیا بشه، که من تو جمع بندی استظهاری همون نکته ای که عرض می کنم، ما یه استظهار زبانی داریم یه استظهار از افعال انسانی عواطف انسانی...، چیزایی که از فطرت انسانی می جوشه، از صرف اعتبار. اینا با هم متفاوت. قدما تمرکزشون رو فعل خیلی پررنگه. یا از جهت حجم خیلی می پردازن. ببین چقدر قدما تا متاخرین متفاوت شد، زمین تا آسمون با هم فرق کرد. متاخرین خیلی کوتاه تبعید شده یک صفحه دو صفحه می پردازن، قدما چقدر ... اصلاً این تفاوت هایی که هست ...

ما باید چیکار کنیم؟ ثم ماذا بعد هذا نکتش اینه؛ من چند بار اینارو توضیح دادم. همه این سیر تاریخی ها رو می گیم که اولاً اون صولت متأخرین که تو ذهننا اصلاً رسوب پیدا کرده که فکر می کنن اصول یعنی همونی که آخوند یا نائینی یا آقای خویی یا حتی امام ره گفته و لاغیر. نه اصول یه تطوراتی داشته. این اولاً. ثانیاً همه هدفمون اینه بگردیم، حالا که اصول تو این سه دوره تفاوت های مهمی داشته، کمالات هر دوره رو جمع کنیم، این می شه اصول مطلوب امروز. یعنی قدما یه سری بحثا خوب به درد بخور داشتن، مثل همین بحث افعال که امروزه چقدر به درد فقه حکومتی می خوره. ولی آروم آروم به دست فراموشی سپرده شده. خب ما تو اصول مطلوب باید کمالات قدما کمالات دوره میانه و کمالات متأخرین رو بیاریم. در یک کلام به نظر من بخوایم بین این سه دوره قضاوت کنیم، بهترین دوره عمیق ترین دوره و واقعی ترین دوره دوره میانه. دوره وحید تا شیخ که باید این احیا بشه.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

» اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين. و اللعن الدائم على اعدائهم اجمعين»

ما به لطف الهی به جلسه چهاردهم از مباحث استظهار می رسیم که ذیل جمع بندی نهایی از بحث مجمل و مبین هست. بحث مجمل و مبین آخرین بحث از مباحث الفاظه که مرحوم مظفر آوردن و ما دو جلسه هم تعمیقش رو داشتیم، بررسی تراث متأخرین و قدما رو مفصل انجام دادیم. این جلسه یک ساعتی که فرصت داریم بلکه کمتر، به جمع بندی استظهاری از مباحث مجمل و مبین می کنیم تا، یکی دو جلسه هم باید یک جمع بندی کلان از کل باب الفاظ، که دیگه رسیدیم آخر باب الفاظ کنیم، حالا این جلسه درباره مجمل و مبین می شه جلسه بعد مباحث استظهار. ببینید بحث مجمل و مبین اگر بخوام در یک کلام بگم با نگاه استظهاری بخوایم بررسیش بکنیم در یک کلام، **مقسم کل مباحث الفاظه**، یعنی ۱۸۰ درجه برعکس این چیزی که امروزه بین متأخرین شایع شده، اون رو به عنوان یه خاتمه [در نظر گرفتن]، تازه مرحوم مظفر خوب آورد که یه باب جدا براش گذاشت و چند صفحه ای پرداخت. دیدید غالب متأخرین اینو در حد یه فصل فرعی یکی دو صفحه آخر مباحث مطلق و مقید میارن. کاملاً برخلاف این رویه ای که بین متأخرین هست، با رویکرد استظهاری بخوایم مجمل و مبین رو نگاه بکنیم، اصلاً مقسم در کل مباحث الفاظ، به یک معنا مقسم کل مباحث استظهاری، بحث مجمل و مبینه. حالا چطور اینقدر بحث اصلی و رئیسی و مهم می شه؟ ببینید، اصلاً مباحث مطرح شده ذیل این فصل مگه چیه؟ تعریف این که مجمل چیه مبین چیه؟ گره می خورد با مراد. یا گره می خورد با دلالت و وضوح دلالت. که البته عرض کردیم کار بهتر همون کاریه که مرحوم مظفر و یه عده ای هم تو تراث کرده بودن. مخصوص تو قدما این پررنگ بود تو یه عده از متأخرین هم بود. دیگه اینا رو تو جلسات تعمیقش توضیح دادیم ولی اجمالاً اینکه همین کاری که ما مجمل و مبین رو مراد محور تقریر کنیم، گره می خوره با مراد متکلم، ظهور کلام متکلم، و استظهار. اصلاً واژگانی که ذیل این باب بررسی می شه چیه مگه؟ ظهوره، نصه، اجماله، تاویله، اینجور واژه ها ذیل این باب واژگان اساسی و اصلی اند. در واقع مجمل چیزیه که ظهور نداشته باشه، مجمل چیزیه که مراد متکلم معلوم نباشه. خب یادتونه ما الان جلسه ۱۴ مباحث استظهاریم. از جلسه اول که به تناسب مباحث الفاظ اصول اومدیم چقدر تاکید کردیم که ظهور و استظهار قلب مباحث الفاظه. اینجا همین رو داره بررسی می کنه با مجمل و مبین همین ظهور و استظهار و ... حالا تازه خیلی جلوتر هم می ره فقط به صرف بررسی این واژگان نیست. اصل این باب چی بود؟ اومد بررسی کرد که عوامل اجمال چیه؟ و چه نوعی؟ مثلاً خوبش این بود مرحوم مظفر البته نیاورد دیدید تو تراث یه مقدار اینارو بررسی کردم. چجوری می خوایم این اجمالو رفع کنیم؟ در یک کلام بخوام بگم، مباحث مجمل و مبین الگوریتم استظهاره، در یک کلام بخوام بگم، خیلی هم واضح به این بحث پرداخته. ببینید یه بحثی تو عام و خاص داشتیم تو تعمیق استظهاری و جمع بندیش. اگه یادتون باشه گفتیم عام و خاص درسه تو فضای عام و خاص اومده بحث کرده ولی اختصاصی به عام و خاص نداره، مقید به اون مورد خاص نیست. خیلی عام تره، ما اومدیم خیلی عام ترش کردیم. خیلی هم مهم بود. اون چند جلسه ای که درباره عام و خاص بود. فکر کنم جلسه ۱۱ و ۱۲ باشه. ولی اینجا اصلاً خودش عامه. اینجا باب مجمل و مبین خودش اختصاص به یه قالب و یه [بحث خاص نداره]، مثلاً باب مجمل و مبین بحثش فقط رو ساختار عام و خاص نیست. فقط بحثش رو ساختار مطلق و مقید یا امر و نهی نیست. اصلاً ساختارش از اساس پی ریزی این باب یه پی

ریزی کلان مربوط به کل مباحث الفاظه. دقت هم بکنید، مثالی که زیر این باب می زنن از هر جایی از مباحث الفاظ هست. مثلاً فرض کنید به عنوان یه مثال تو باب مجمل و مبین، میان اون بحث خیلی کلانی که ذیل عام و خاص داشتیم، یادتونه؟ در واقع شماره ۵ از مباحث عام و خاص، صفحه ی ۱۶۱ «هل یسری اجمال المخصص الی العام»؟ یادتونه یکی از بحث های خیلی مهم تو باب عام و خاص این بود. خب اون چی بود اصلاً؟ می گفت آیا سرایت می کند اجمال مخصص به عام؟ اونجا بحث سر این بود که یه عامی داریم یه مخصصی داره این مخصص مجمله آیا سرایت می کنه یا نه؟ بعد اومدیم اونجا انواع اجمال رو گفتیم. اجمال یه وقتایی ریشه اش تو شبهه مفهومیه هست یه وقتایی ریشه اش تو شبهه مصداقیه است بعد گفتیم مخصص متصل باشه منفصل باشه کلی شقوق و اقسام کردیم، تو اکثرشم می گفتیم سرایت می کنه اصلاً از چه واژه ای اونجا استفاده کردیم؟ «هل یسری اجمال المخصص». می بینید اجمال...، اون اینجا بحث ما چیه؟ اینجا بحث ما مجمل و مبینه. اون یه نوعی از اجمال بود. چه نوعی؟ نوعی از اجمال که اولاً تو ساختار عام و خاص پیش میاد، اولاً، تو این ساختار خاص عام و خاص پیش میاد، ثانیاً مخصص مجمله، یه وقتایی می شه عام مجمل باشه، یه وقتایی هم می شه جفتشون مجمل باشه خیلی شقوق داره. اون یه مثال از باب مجمل و مبین بود. یعنی می خوام بگم بحث اساسی رئیسی تو باب عام و خاص، میاد یه مثال از باب از باب مجمل و مبین می شه. در واقع این باب از اول ادبیاتش اصطلاحاتش ورود و خروجش عام برای کل مباحث الفاظه. این باعث می شه که ما بگیم متأسفانه خیلی از مباحث...، ببینید یه روح واحده که باعث شد مباحث استظهاری در دل مباحث الفاظ آروم آروم کمرنگ بشه، آروم آروم در واقع از حالت محوری در بیاد. بره لابلاها. که ما سعی کردیم تو این جلسات استظهاری که داشتیم از این لابلاها بکشیم بیرون. می خوام بگم این باب اصلاً اون طرح و نقشه ی کلان استظهاری بوده که این هم دوباره کمرنگ شده رفته آخر اصول و به یه معنا تبعید شده به آخر اصول. می تونیم ما کل مباحث الفاظ که تا اینجا کل مباحث الفاظ رو به لطف الهی به مدد الهی خونديم، کل مباحث الفاظ رو می تونیم بازنویسی کنیم با زبان و در غالب این فصل. اصلاً مباحث الفاظ رو که شروع می کنیم این فصل بشه فصل اول، از جهت ساختار منطقی می گم نه از جهت ساختار آموزشی. از جهت ساختار آموزشی سخت می شه این بره اول، ولی از جهت ترتیب و ترتب منطقی، این فصل یعنی مجمل و مبین می شه اولین فصل. مقسم، چرا؟ چون شروع می کنیم بسم الله الرحمن الرحیم می خوایم به مباحث الفاظ بپردازیم، اصلاً مباحث الفاظ هدفش چیه؟ هدفش اینه که می خوایم به مراد متکلم برسیم، خب به چیزی که به مراد متکلم می رسیم، جایی که به مراد متکلم می رسیم، بهش می گیم مبین. اگه به مراد متکلم نرسیم بهش می گیم مجمل. حالا اگه به مراد متکلم نرسیم یعنی بهش می گیم مجمل، آیا نمی شه با یه شیوه هایی رفع اجمال کرد؟ این مشکل رو بر طرف کرد؟ می گیم چرا مثلاً یه حالت اینه یه حالت اینه اینه، یه جاهایی می شه یه جاهایی نمی شه اون دیگه اجمال نهایی داره. یعنی اون دیگه به درد ما نمی خوره. در حاله ای از ابهام باقی می مونه اینجوری. حالا اون جاهایی که اجمال داره کجاس؟ مثلاً یه قالبش عام و خاصیه. یه قالبش مطلق و مقیده یه قالبش امر و نهیه. می بینید زبان اینجا اصطلاحات اینجا اصطلاحات عام استظهار در کل مباحث الفاظه بخاطر همین می شه کل مباحث الفاظ رو تو قالب این باب باز نویسی کرد. که بعضی ها سعی کردند اینکار هارو بکنند که لزومی نداره خیلی پردازم. در نتیجه این باب مجمل و مبین یه باب در کنار بقیه ابواب الفاظ نیست. که بگیم یه باب داریم امر و نهی یه باب داریم عام و خاص یه باب داریم مجمل و مبین. این غلطه. مجمل و مبین مقسمه بقیه ابواب اقسامشن. بقیه ابواب مصداق ها و نمونه هاشن. اون چیزی که باعث می شه مجمل و مبین اینقدر مقسمی بشه، دقت بکنید، این نیست که خود باب مجمل و مبین خیلی مهم باشه، دقت بکنید به این. ببینید یه بحثی ما تو عام و خاص، اومدیم عام و خاص رو کلیش کردیم، خاطرتون باشه، اون خیلی مهم بود از جهت محتوایی. این جا هم داریم می گیم عامه، ولی نه اینکه از جهت محتوایی خیلی بگم محتوای ویژه ای اینجا داشته باشه، بلکه چی داره اینجا؟ اینجا بیشتر زبان مشترک داره. یعنی اصطلاحات اینجا، مجمل، مبین، نص، ظاهر، اینا اصطلاحات مشترک کل مباحث الفاظه. در واقع تمام مباحث الفاظ

مصادقی از این اصطلاحات می‌تونن باشن. مثلاً عام و خاص، یه مصداق. مطلق و مقید یه مصداق. امر نهی مفاهیم اینها همه می‌تونن یه مصداق از مصادیق اصطلاحات اینجا باشن. اینجا اصطلاحات عام داره. اصطلاحات شامل تمام مباحث الفاظ داره. نه اینکه خود محتوای اینجا بگیم یه محتوای خیلی مهم و ویژه ای باشه. اونجایی که محتوای خیلی مهم و ویژه بود همون مباحث عام و خاص بود، که ما کلی‌گیری کردیم ازش و اصطیاد کردیم ازش. اینجا زبان‌ش عامه، مثلاً اینجا که می‌گیم، ظهور، خیلی از اون مباحث ظهوری که می‌باشه تناسب لابلای مباحث مطرح می‌کردیم، مثلاً ظهور بدوی اولیه ثانویه یا مثلاً ظهور تصویری تصدیقی، که تو این جلسات قبل گفتیم تکرار نمی‌کنیم. خیلی از مباحث اونجا می‌تونه اینجا مطرح بشه. منظورم اینکه مطرح می‌شه چه اهمیتی داره؟ به صورت کلان اینجا مطرح می‌شه، بعد می‌گیم نگاه کن، یه مصداقش می‌ره تو عام و خاص می‌شه اون بحث، یه مصداقش می‌ره تو امر و نهی میشه اون بحث، اینجاوری، چون زبان‌ش عامه قواعد عام هم به ما می‌ده. عرضی که می‌خواستیم بگیم، اینکه در واقع این فصل یک زبان مشترک برای کل مباحث الفاظه، و با رفتنش آخر مباحث الفاظ کار صحیحی نیست، مگر کسی اینجاوری بگه، بگه ما می‌خواستیم مورد مورد، شما مصداق‌ای مباحث الفاظ رو بخونید، امر نهی عام و خاص و ...، این فصل بشه یه جمع بندی از کل اونها. حالا اگر کسی به این قصد این کار رو می‌کنه خوبه ولی خب می‌بینید عملاً به دست فراموشی سپرده شد. من از قصد تراش رو خوندم که ببینید تو متأخرین عملاً به دست فراموشی سپرده شد. در واقع سه تا بحثه که بحثای عام و کلان مباحث الفاظه. ما تا اینجا دوتا شو خوندم، یعنی اگه بخوایم بگیم چه مباحثی مباحث مقسمی و کلان، کلان به این معنا که اختصاص به یه قالب دون قالبی، مثلاً اختصاص به قالب عام و خاص یا امر و نهی نداره، بلکه درباره کل مباحث الفاظ داره صحبت می‌کنه با یک زبان مشترک. یه دوش رو گذروندیم، یه دوشم اینجااست که الان داریم می‌گیم. یه دونه هم در آینده می‌گیم. این سه تا چیاست؟ اینا رو باید کنار هم ببینید ذهنتون به سمت اون انسجامی که قصدشو دارم بره. چه مبحثی بود قبل اینه دیدید یه زبان مشترک و شامل داشت؟ اون بحث تو دل عام و خاص که کلیش کردیم. خود عام و خاص که یه قالب خاص بود. ما گفتیم عام و خاص علاوه بر اینکه یه قالب خاص و مهمه، مباحثی توش مطرحه که عملاً می‌تونیم کلیش کنیم. به چه عنوانی اون رو بیان کردیم، عنوانش رو چی گذاشتیم یادتونه؟ استظهار و قرینه به طور خاص بحث قرینه. درسته؟ که تو دل مباحث عام و خاص اون رو اصطیاد کردیم. یکی پس بحث کلان قرینه هست. که ما یه ذوالقرینه ای داریم یه قرینه داریم، دیگه کاری نداریم اون ذوالقرینه چیه قرینه چیه؟ قرینه تو باب عام و خاصه امر و نهیه؟ مثلاً چیه؟ نه ...، کلاً قواعد حاکم بر قرینه و ذوالقرینه. اقسام قرینه ها نسبت قرینه ها و در نهایت اثری که در استظهار دارد. اینا تو مباحث عام و خاص که همین جلسات استظهاری هم بود گذشت. حالا.

اینجا داریم به چی می‌پردازیم در یک کلمه؟ اونجا در یک کلمه می‌شد قرینه. و در واقع قواعد قرینه. اینجا در یک کلمه بخواید بگید چی می‌گید؟ اینجا زبان‌ش عامه دیگه. اینجا مثلاً داریم می‌گیم کلاً هر قالب زبانی، می‌تونه مبین باشه می‌تونه مجمل باشه مناشی اجمال اینها می‌تونه باشه و ...، می‌بینید اصلاً کاری با یه قالب نداریم اینجا. اینجا در یک کلام بخواید بگید چی می‌گید به نظرتون؟ ببینید اونجا قرینه اثرش در استظهار بود، اینجا درست می‌گید، خود استظهار می‌شه، ولی یه کلمه ای اول مرتبط تر با این باب اون هم واژه تفسیره. اصلاً قدما بعضی هاشون به جای اینکه ...، البته بیشتر تو فضای اهل سنته ولی تو شیعه هم داریم، اینجا رو به جای اینکه بذارن باب مجمل و مبین، گذاشتن باب مجمل و مفسر. یعنی تفسیر شده. یا بگو مفسر به این معنا که چیزی بیاد چیزی که مجمل است را تفسیر کند. در هر حال این باب خیلی مرتبط با تفسیره. تفسیر نه به این معنا که تفسیر قرآن و اینها نه. تفسیر منظور تفسیر زبانی است. تفسیر در واقع مربوط به فضای ادبیات و زبان و الفاظ است. اونجا یعنی باب عام و خاص اون بحث کلانش استظهار و قرینه بود، اینجا بحثش چیه؟ **استظهار و تفسیر است**. البته عملاً استظهار و تفسیر یه چیزه دیگه. استظهار مگه چیه؟ استظهار یعنی می‌خوایم ببینیم ظهور این کلام در چیست؟ استظهار آخرش این بود که مراد متکلم چیست دیگه؟ اینجا تفسیر هم که می‌گیم منظورمون تفسیر زبانیه، یعنی می‌خوایم ببینیم

متکلم چی گفت مرادش چی بود؟ عملاً همین که گفتید درست‌ه یعنی این باب در یک کلام بخواید بگید می‌گید استظهار، ولی حالا شاید یکم برای بعضی‌ها تو ذهنشون دور باشه، ما یکی دو جلسه تعمیق که کل تراش رو بررسی کردیم برای همین بود دیدید تو تراش، عملاً چقدر از ابتدای این باب قشنگ واژه ظهور، نص، تفسیر مفسر این هارو قشنگ بررسی می‌کردند. یه بحث هم بعداً میاد که خیلی کلانه تو باب الفاظه و حالت مقسمی داره. به نظرتون چه بحثیه که بعداً میاد؟ ببینید دو تا بحث در ادامه یعنی در مباحث حجج به بعد میاد. به طور خاص تو مباحث حجج مرحوم مظفر آورده. یکی هم اون بحثیه که از اول هی داشتیم می‌گفتیم. الان منظوم اون نیست. از اول کدوم ...، یکی دو صفحه از مباحث حجج تاکید می‌کردیم اون هم چی بود؟ حجیت ظهور بود دیگه. الان کاری با اون ندارم. حجیت ظهور هم عام هست ولی دیدید که تو دل مباحث بقیه توضیحش گذشت. یه بحث مستقل در ادامه میاد به اسم تعارض، تعارض دو قسمت داشت. تعارض غیر مستقر و مستقر. اونیکه الان ربط به اینجا داره کدومه؟ **تعارض غیر مستقر**. تعارض غیر مستقر چی بود؟ این رو از الموجز یادتونه حالا بعداً هم میاد تو اصول بعدی میشه که البته ما قصد داریم اونهارو هم در ادامه همین جا بگیم. یعنی مثلاً رسیدیم به بحث حجیت ظهور، یکی دو جلسه اونجا هم ادامه همین مباحث استظهار رو می‌گیم ان شاء الله یا رسیدیم به مباحث تعارض چندین جلسه ...، تعارض غیر مستقر چی می‌گه؟ اینه: دو تا کلام از گوینده داری که اینا در ظاهر با هم تنافی دارن. تنافی مدلولی دارن. یعنی مثلاً مولاً می‌گه که همه علما رو اکرام کن بعد می‌گه زید رو اکرام نکن این دو در ظاهر به هم نمی‌خوره. چون اونجا گفته همه از جمله زید رو شامل می‌شه ولی اینجا ...، این دو کلام با هم تعارض دارن ولی می‌گیم این تعارض مستقر نیست. یعنی قرار نهایی پیدا نمی‌کنه تثبیت نمی‌شه چرا؟ چون خود عرف این جور کلام‌ها رو حل می‌کنه. چجوری؟ می‌گیم عام یا مطلق رو حمل می‌کنه بر خاص یا مقید. چرا این کار رو می‌کنه؟ مبانی خودش که هم قبلاً اومد هم بعداً میاد. آدرس هم دادم. مبانی اینه که اصلاً خاص چون خاصه عام رو تفسیر می‌کنه، یا خاص چون ظاهره عام رو تفسیر می‌کنه. حالا اینارو بعداً می‌گم. چرا اون عامه؟ اون بحثیه که تو تعارض غیر مستقر میاد عامه تو مباحث الفاظه؟ در یک کلمه بحث تعارض غیر مستقر یعنی چی؟ بحث تعارض غیر مستقر یعنی ما دو تا خطاب از یه متکلمی داریم، یا از دو تا متکلم که کالمتکلم واحده هستن مثل ائمه خودمون، این دوتا با هم در واقع منظور نهایی یه چیزه ازشون. بعد ما اونجا می‌آیم انواع تعارض و انواع حل تعارض‌ها رو صحبت می‌کنیم. مثلاً می‌گیم یه نوع تعارض چیه؟ تعارض عام و خاصیه. حلش چیه؟ مثلاً عام رو حمل می‌کنیم بر خاص. یه نوع تعارض تعارض مطلق و مقیدیه. بعد این جا است که متاخرین کارای قشنگی کردن مخصوص از شیخ انصاری به بعد. شیخ گفت ما یه نوع تعارض دیگه هم داریم. تعارض به نحو حکومتی. حکومت ربط به حکومت اسلامی نداره! نه حکومتی که تو الموجز خوندید. یه نوع داریم به نحو ورود. یه نوع داریم اظهر و ظاهر. این‌ها رو برید اگر تو الموجز مرور کنید ببینید همه اینها به یه معنا جمع استظهاری دو کلام در ظاهر متعارضه. پس یه بحث قبلاً گذشت **قرینه**، یه بحث الان داریم **استظهار**، یه بحث بعداً داریم **تعارض**. این سه تا رو اگر کنار هم، بیارید، عملاً یک جمع بندی استظهاری کلان از کل باب الفاظ دارید. که باب عام و خاص می‌شه یه قالب خاص زبانی، مطلق و مقید می‌شه یه قالب خاص زبانی مفاهیم می‌شه یه قالب امر و نهی یه قالب. همه اینها می‌شه قالب‌های موردی زبانی. این سه بحث می‌شه شامل همه اینها. قواعد مشترک همه اینها، قواعد شامل همه اینها، سه تا بحث قرینه تفسیر تعارض. این سه تارو یه مثلثی می‌شه که عملاً مثلث استظهاره. یعنی یه ضلعش می‌شه قرینه یه ضلعش می‌شه تفسیر یه ضلعش می‌شه تعارض. حالا چون هنوز تعارض رو نخوندیم خیلی نمی‌تونم اینو بیشتر از این باز کنم ولی اجمالاً روح همه اینها بر می‌گرده به یه چیز، همه این سه تا، چه قرینه، چه تفسیر چه تعارض، البته بگم تو بین این سه تا اونیه که محوری‌تر از همه هست کدومه؟ تو این سه تا؟ همین تفسیره چون تفسیر عملاً مساوی همون استظهاره ولی یه نکته ای داره که من دارم تفسیر رو یه ضلع از استظهار می‌گم. چرا حالا؟ یکم بریم جلو توضیح می‌دم. اجمالاً اینه که در واقع تفسیری که اینجا می‌گیم، یه بخشی از استظهارا حالا شاید به این راحتی مثلاً شاملش نشه، بیشتر تمرکز رفته تو ناحیه ی



تفسیر مراد استعمالی. حالا توضیح می‌دم. اون استظهار منظور استظهار نهایی در واقع مراد جدیه. حالا خلاصه این سه تا به مثلی می‌شه این مثلث استظهاره. که سه تا راس و ضلع داره. به راسش که رئیسی‌ترین بحثه همین بحث تفسیره که این جا داریم تو مجمل و مبین می‌خونیم. به بحثش بحث قرینه است. که جایی جدا نخوندیم ولی از دل مباحث عام و خاص ما این رو اصطیاد کردیم. به بحث هم بحث تعارضه که این رو بعداً تو باب تعارض غیر مستقر می‌خونیم. این سه به روح واحد دارن. تو بحث قرینه ما به قرینه و ذوالقرینه داریم. در واقع دو خطاب از متکلم داریم که یکی ناظر به اون یکیه. قرینه می‌خواد ذوالقرینه رو واضح کنه برای ما و جفتش رو هم مراد متکلم رو برسونه. اینجا که می‌گیم تفسیر در واقع به مجملی داریم، از به جفتی خلاصه اجمال داره تو به سطحی اجمال داره. که حالا من می‌خوام در ادامه درباره این سطوح اجمال صحبت کنم. تو به سطحی اجمال داره، به بیانی داریم مبین اینه. مفسر اینه. که عملاً میاد این مجمل رو مبین می‌کنه. مفسر می‌کنه. عملاً این دو تا رو هم باز چیه به ما می‌رسونه مراد متکلم رو. تو باب تعارض چی داریم دوباره؟ تو تعارض غیر مستقر دو خطاب از شارع داریم، این دو نمی‌شه جفتش با هم بتمامه درست باشه، خود عرف میاد این دو رو با هم تلفیق می‌کنه مراد متکلم رو از مجموع اینا بدست میاره. مثلاً خاص رو بر عام مقدم می‌کنه. می‌بینید تو همه اینها مراد متکلم ...، یعنی استظهار نهایی از جمع دلالتی خطاب‌های مختلف به دست میاد. به جا با زبان قرینه و ذوالقرینه صحبت می‌کنیم، اینجا با زبان تفسیر و مفسر صحبت می‌کنیم یا مجمل و مبین صحبت می‌کنیم بعداً با زبان تعارض صحبت می‌کنیم. روح همه اینا به چیزه. کشف مراد متکلم از جمع دلالتی تمام خطاب‌های او. واضح شد؟ حالا آیا این سه تا با هم فرقی نداره، این سه بحث و عملاً سه اصطلاح و سه زبان برای یک محتوا است؟ نه. حالا دقیقاً فرق این سه تا چیه، بحث قرینه و تفسیر و تعارض، اینا حیث‌های مختلف استظهارن، به خاطر این گفتم این به مثلیه، اینا سه ضلعش یعنی هر کدوم از به زاویه ای دارن به استظهار نهایی مراد متکلم نگاه می‌کنن که حالا این رو باید بذاریم وقتی بحث تعارض رو گفتیم اونجا به جمع بندی کلان از کل مباحث استظهاری به امید خدا به مدد و لطف خدا باید عرض کنیم، که دیگه می‌ره برای تدریس اصول بعدی. خب این در واقع فضای بحث، حالا از جهت آموزشی نمی‌گم این بحث هارو بیاریم اول چون اگر بیاریم اول فقط اون مصداق امر و نهی و مفاهیم و عام و خاص و مطلق و مقید نخونده، سخته برا ذهن اول کلان رو بخونه بعد بیاد موارد رو بخونه. گرچه منطقیش اینه اول کلانه بعد موارد ولی معمولاً ...، یعنی ما همین کارو کردیم موارد رو درس دادیم امر و نهی عام و خاص اینا ...، الان داریم هی از اینا اصطیاد می‌کنیم. در نهایت کل این مباحث رو کنار هم بزاریم که ما سعی کردیم با این شماره بندی‌ها جدا کنیم، مباحث استظهار رو کنار هم بزاریم می‌بینیم به به معنا به نظریه تفسیر تو اسلام می‌رسیم. یا شیوه‌ی، من خودمم دوست ندارم واژش رو به کار ببرم ولی مرسوم نظریه تفسیر روش تفسیر، روش فهم، در یک کلام بهترین چیز همونه که از اول عرض کردم، در واقع قواعد استظهار مراد متکلم. قواعد چرا می‌گم؟ چه مبانیست به سری مبانی کلامی و زبانی و مبانی مرز شناختی و اینا داره، به سری روشها داره رویکردها داره، به سری خیلی سطوح مختلف داره ولی در یک کلام همه اش برای کشف قانونی مراد متکلمه. حالا اون دغدغه‌ای که تو اصول هست لایه‌ی قانونیه دیگه. کشف هم واژه بهترش استظهاره. استظهار مراد قانونی. یادمه از اون اول رو این سه تا تاکید می‌کردم. این توضیحی درباره این باب. چون وقت کمه بقیشم عرض کنم. در نتیجه وقتی می‌خوایم مجمل و مبین رو تعریف کنیم و این اصطلاحات رو تعریف کنیم ناظر به این رویکرد کلان باید باشیم. الان اون روح کار به نظرم دستتون اومد. حالا فرض کن می‌خوایم وارد شیم به ترتیب حالا مباحثی که مرحوم مظفر هم آورد می‌خوایم به بار دیگه بازنگری کنیم. مثلاً اولش مجمل و مبین. خیلی همون کاری که مرحوم مظفر کرد کار خوبی بود. توضیحی نداد ولی از تعریف مجمل و مبین و از دلالت محور که «ما لم تتضح دلالت» برد روی مراد محور. که مجمل چیزیه که مراد مشخص نیست. بهتونم بگم به بررسی اجمالیم کردیم تو تراث دیدید این ریشه دار بود. یعنی اینی که همین تعریف مشهور که امروزه مشهوره «ما لم تتضح دلالت» این ریشه تو تعریف ابن حاجب داره. جالبه بهتون بگم تو خود اهل سنت مثلاً غزالی و اگه

اشتباه نکنم فخر رازی و اینا، موافق نیستن با ابن حاجب. اینا دلالت محور تعریف نمی کنن. تو شیعه هم به طور مشخص علامه حلی معمولاً به مشکلی ...، ببینید چیزی که تو شیعه متأثر شده تعاریف ابن حاجب تو شیعه اثر گذار شده. زمان خودش علامه حلی با تعاریف مباحث ایشون خیلی مخالف بود. معمولاً نمی پذیره اینجام همینطور. اینجام تو نهاییه برید ببینید حالا صفحش رو ندارم الان. همین دیشب دیدم که ایشون قیل می گه. میگه قیل بعضی ها مجمل رو اینجور تعریف کردن که «ما لم تتضح دلالت». ایشون همون تعریف مراد محوره یعنی قدمای ما ...، بلکه متأخرین هم دیدید خیلی تاکید روی تعریف دلالت محور نداشتن همون تعریف مراد محور که خیلی کار درستی هم هست. حالا به اصراری البته قدما داشتن که مباحث افعال رو می آوردن چی کار می کردند؟ مباحث افعال رو می خواستن اینجا مطرح کنند. ما عرض کردیم که اصلاً دستگاه تحلیل و استظهار و دلالت یابی و فهم در واقع اون مراد پشت صحنه افعال با فضای الفاظ و زبان متفاوت، ما بی خود این دو رو با هم مزج نکنیم. یعنی کما اینکه اینجا به مباحث استظهاری و فهم مراد و تفسیر الفاظ داریم، به جای جدایی هم باید به تفسیر افعال ...، اینجا تفسیر خطاب ها از الفاظ به متکلمه اونجا افعال به کسیه که فعلش برا ما حجت. فرق بنیادین شون هم اینکه اینجا ما وضع داریم. یعنی الفاظ اعتبار شدن برای معانی واضع داریم. اینجا متکلم داریم اینجا مراد داریم مثلاً ...، ولی تو افعال لزوماً اینا مرادی در پس افعال نیست. مثلاً به کار عادیه داره فرض کن انجام می ده. نمی خواد لزوماً با این فعل به چیزی رو به یکی بگه. اینا تفاوت های مبنایی با هم داره. اشکال نداره حالا قدما خیلی اصرار داشتن اینارو به جا بیارن، مشکل اساسی نداره ولی کاش اون رویه قدما ادامه پیدا می کرد که به مباحث الفاظ که داشتن، قشنگ به باب جدا مباحث افعال هم داشتن. عرض کردم تو متأخرین این مباحث افعال عملاً رفت ذیل باب حجج با نگاه حجت بهش نگاه شد، شد بحث سیره. سیره به ضلع از اضلاع مباحث افعاله. یعنی بقیه مباحث افعال به مقدار مغفول مونده. کار خوب اینه که ما به مباحث افعال داشته باشیم، هم با نگاه اینکه کدام افعال حجت است؟ هم با نگاه اینکه اگر حجت نیست، آیا کارکرد های غیر حجتی هم دارد که ما این بحث رو باید کجا بازش کنیم؟ ان شاء الله ذیل سیره تو اصول بعدی می شه. ولی اجمالاً بخوام بگم این کار خوب رو عرض کردم آقای عالم زاده که اومدن در واقع رو اصول فقه الاخلاق کار کردن این تفکیک قشنگ رو انجام دادن که ریشه تو قدما هم داره که عرض کردم. ایشون اون کتابی که برای پژوهشگاه علوم و فرهنگ نوشتن، دو جلد رو از هم تفکیک کردن، به جلد هست استنباط حکم اخلاقی از سیره و عمل معصوم، این جلد که الان پیش منه. به جلد جدا هم دارن از آیات و روایات یعنی از الفاظ معصوم. قشنگ جدا کردن فضاش با هم متفاوت احکام خودشو داره. این تو اصول ما کار خوب اینه. گفتم به مباحث افعالی باشه، حالا این به مشکلی که تو باب حجج هست، بزارید بعداً ان شاء الله خدا توفیق داد به مباحث حجج رسیدیم اونجا می گم مباحث حجج ما به مشکل عمده داره، مباحث حجج فقط منحصر شده به جنبه ای که آیا این حجت است یا نه آیا این منبع است یا نه؟ در صورتی که خیلی از اون چیزایی که ذیل باب حجج میاد مثل روایات ...، مثلاً می گیم این روایت یا حجت است یا نیست، اون یا نیست ها رو می زاریم کنار، مثلاً چون سندش ضعیفه یا دلالتش ضعیفه کلاً می ذاریمش کنار. در صورتی که اونا خودش می تونه به کارکرد های غیر حجتی و غیر منبعی داشته باشه. همه اونا همین مشکل توش هست. چه عقلش چه روایاتش چه قرآنش چه سیرش شهرتش اجماعش. هر کدام به کارکرد منبعی داره که از اون حیث بهش نگاه می شه. حالا این برای اونجا دیگه از این بیایم بیرون.

در نتیجه اصطلاح مهمی که اینجا باید بررسی بشه، اصطلاح ظاهر و نصه. بعضیا اومدن اینجا اصطلاح محکم و متشابه رو بررسی کردن. من تاکید کردم اینجا خیلی لزومی نداره. ببینید دغدغه دغدغه خاص تفسیر قرآنه. نگاه کنید، ما چند تا واژه داریم اینجا همین یکیش مجمل و مبین به واژگان دیگه ظاهر و نص و تاویل و ایناس. به واژگان دیگه محکم و متشابه، اونایی که مرتبط مستقیم با این فصله، همون واژه مجمل و مبین که اصل این فصله، واژه نص و ظاهر که دو قسم از اقسام مبین هستن. و واژه تاویل و موول که مرتبط با جمله. اینا به بحثای عامن. در هر زبانی

و در هر کلامی این واژگان هست. یعنی این ادبیات فنی تحلیلیه. ولی ما که فقط ناظر به قرآن و روایات نیستیم. عامه. ولی چند بار عرض کردم، باید بیایم تو دل مباحث الفاظ درسته عام داریم بحث می کنیم ولی تو هر بحثی باید به فصل جدا بگیم ...، حالا این بحثا به طور اخص تو قرآن و روایات چه مباحث ویژه تری داره؟ اون مبحث ویژه تر باب مجمل و مبین برای قرآن و روایات، می شه اصطلاح محکم و متشابه. که بر گرفته از همون آیه ۶ آل عمران هست، همون آیه معروف محکم و متشابه که محکم داره قرآن متشابه داره. همینطور ائمه درباره روایات فرمودن، روایات محکم داره متشابه داره، ببینید پس نباید این واژگان خلط بشه. همیشه تو مباحث الفاظ باید دو سطح از بحث رو جدا کنید. به سطح مباحث عمومی الفاظ. یعنی کاری با خاص آیات و روایات نداریم. این عمومیه در هر زبانی هست. بعد من همیشه عرض کردم تو مباحث الفاظ باید تو هر بابی باید به فصل جدا باز کنیم، بگیم حالا به سری مباحث اختصاصی هم آیات و روایات داره. مثلاً یادتونه تو بحث امر و نهی یادتونه مسائل خاصی درباره خاص آیات و روایات مطرح بود. مثلاً اینکه امر در آیات و روایات خیلی وقتها بلکه اکثر مواقع ادعای صاحب معالم بود، اکثر مواقع برای استحباب به کار رفته. ببین ما به طور عام گفتیم امر ظهور در وجوب داره. استعمال غالبش هم انتظار داریم این باشه ولی چرا در آیات و روایات غالباً برعکسه؟ ببین، این می شه به بحث خاص، یعنی مباحث الفاظ دو سطح داره، به سطح مباحث عام، مربوط به هر زبانی هر کلامی، که معمولاً مباحث الفاظ رو اینجور تقریر می کنن از اول که شروع می کنن می گن مباحث الفاظ عامه مربوط به زبان عربی هست و نیست فقط. مباحث عام داره. به سری مباحثش عامه به این معنا که اختصاصی به زبان عربی نداره. مثل عام و خاص. عام چیه خاص چیه اینا ...، به سری مباحث خاص زبان عربی می شه. مثلاً چه قالب هایی در زبان عربی عام رو می رسونه. مثلاً می گیم جمع محلی به الف و لام مفید عمومیه. این می شه خاص زبان عربی. تا اینجا شو میان. این دو سطحو میان. به مباحث اخص آیات و روایاتی داریم. که ما در فرآیند استنباط و اجتهاد به سری سوالات خاص داریم. مثل همین سوال خاصی که تو امر بود. یا اینجا سوال خاصی که تو مجمل و مبین داریم. که اون آیه خاص قرآن آیه ۶ سوره آل عمران که محکم و متشابه رو می گه، اون واژه محکم و متشابه چه ربطی به واژه مجمل و مبین یا ظاهر و نص و موول داره؟ حتی واژه تاویل. دقت کنید. حتی واژه تاویل درسته همه اینا میشه عام مطرح بشه، ولی انصافاً واژه محکم متشابه تاویل، حتی واژه تفسیر، اینا چون در کلام معصوم و قرآن استفاده شد، مدار بحث شد. در نتیجه ما اگه این دو سطح رو از هم تفکیک کنیم به هم نمی ریزه مباحث. می گیم به بحث کلان استظهاری داریم، واژه محکم و مجمل و مبین و نص و ظاهر خیلی خوبه براش ...، تا الان توضیح دادیم، به سری مباحث اختصاصی آیات و روایات هم داریم. اینو جدا کنیم چه فایده ای داره؟ می فهمید که اینا مباحث مخصوص اصول نیست. مباحث بین رشته ای بین اصول و تفسیر و کلام و ایناس. مثلاً می خواید درباره تاویل صحبت کنید کجا باید صحبت کنید؟ به جای مشخص نداره معمولاً ذیل علم تفسیر یا علم کلام از تاویل صحبت می شه. ما اینجا تو اصول که به تاویل می پردازیم اگه به فصل جدا بود می تونستیم خیلی قشنگ بگیم تا اینجا بحث ها تموم شد، از اینجا ما چون به سری روایات درباره تاویل داریم تاویل مثبت داریم، بعضی جاها تاویل رو منفی به کار بردن یا محکم و متشابه داریم، اینا مباحثیه که اجمالاً اینجا داریم طرحش می کنیم اما جای اصلیش تفسیره یا ... یعنی به مدیریتی می شد و اینم اجمالاً عرض کردم. گفتم اینجام اختلافات هست مثلاً شیخ بهایی به بیان داشت مثل آقای مشکینی به بیان داشت. که آقای مشکینی فرمود مجمل و مبین تو اصول همون محکم و متشابه تو تفسیره. خب این چقدر درسته درست نیست، یا حرف شیخ بها درسته که مبین رو گفتش اعم از نص و ظاهره، حالا دیگه اون اصطلاحات رو ...، می خوام بگم روح کارش همین بود که عرض کردم، چون وقتم تمام شده مباحث اصلی رو عرض کنم.

اینجا به سری بحث از جاهای دیگه اصول لازم بود بیاد اینجا. این یکی از مشکلات ماست. مباحثی که متاسفانه خیلی مهم بوده، به بهانه در جاهای دیگه طرح شده، ولی جای اصلی طرحش اینجا بوده و جالبه اینجا طرح نشده. مثلاً طرح نشده یعنی بین متأخرین و مرحوم مظفر هم نیآورده اکثر متأخرین هم نیآوردن. دقت می کنید چه دردی. به سری مباحثی که از یک سو خیلی مهمه برای بحثای استظهار و زبان. در جاهای دیگه مثلاً باب امر و نهی و عام و خاص و اینا به طور پراکنده طرح شده. ولی جای اصلیش اینجا بوده اصلاً نیومده خنده داره. مثلاً اینکه اصلاً فرق نص و ظاهر چیه؟ هی تا حالا چند بار اصطلاح نص و ظاهر رو شما شنیدید. به من بگید به جا خیلی خوب نص و ظاهر تعریف شد؟ فرقش توضیح داده شد؟ نشد. همش جاهای مختلف ...، مثلاً به جا شما به بهانه اصاله الظهور تو اصول لفظیه به مقدار اینو خوندید. بعد ها به جا توی حجیت ظواهر چون می خواد اونجا حجیت ظهور رو بگه اونجا می خونید. ولی جای اصلی طرحش اینجا است. اینجا اصلاً خود مرحوم مظفر هم تصریح کرد که اصطلاح مبین اعم از نص و ظاهره. ولی نص چیه ظاهر چیه فرق نص و ظاهر چیه توضیح ندادن. اینجا سلطان بحثشه. اینجا خیلی خوبه بیاد. خوبه که نه باید اینجا بیاد. مثلاً اون که تو ذهن شماست تفاوت نص و ظاهر به یقین و ظن بودنه. خب این خودش اگر جدا محل بحث قرار بگیره می بینید ملاک های مختلفی تو طول تاریخ دادن برای تفاوت نص و ظاهر. اصلاً قدمای ما مثلاً برید عده شیخ طوسی رو ببینید خیلی واژه نص و ظاهر به این معنا که ما امروز داریم تفکیک می کنیم اونجا تفکیک نشده بود. هم تصور اصطلاحاتش مهمه هم جدا گونه. تو متأخرین خیلی ها مثل مرحوم مظفر ملاک رو می گیرن نص یعنی یقینیه دلالتش ظهور ظنیه. بعضی ها مثل آقای سبحانی صفحه آخر حجیت ظواهر تو به بحثی وارد شد که آیا ظهور ظنه یا قطعه؟ دو خط آخرش گفت که ملاک تفاوت نص و ظاهر اینه که نص قابل تاویل نیست ظاهر قابل تاویل هست. ملاک تفاوت نرفت تو یقین و ظن. جفتش رو گفت تو ناحیه مراد استعمالی یقینیه، تفاوتش به تاویل و عدم تاویله. خب اینا مهمه اینا اصلاً مهمه که اساس مباحث الفاظه. واژه نص ظهور با هم فرق داره یا نداره؟ گفتیم قدما به فضای دیگه داشتن. اثرش چیه؟ شما می رید تو کتاب فقه شیخ طوسی به جا می گه این نص بر اونه نباید به معنا ی امروز لزوماً برداشت کنید. اولاً تصور اصطلاحاتش، ثانیاً ملاک تفاوت اینا تو متأخرین متفاوت. متاسفانه مثلاً به بحث اینه. به بحث دیگه انواع اجمال. مثلاً شما کجا خوندید؟ انواع دسته بندی هایی که باعث اجمال می شه. همون چیزی که مرحوم مظفر سعی کرد به اسم مناشی اجمال بگه. ببینید مناشی اجمال شما پراکنده بعضی جاها خوندید. مثلاً کجا؟ یکیش همون شماره ۵ مباحث عام و خاص که گفت مجمل دو نوعه، یا ریشه تو شبهه مفهومی داره یا ریشه تو چی داره شبهه مصداقیه. خب اینو به بهانه اونجا مطرح کرد تو دل بحث خاص عام و خاص ولی اون به بحث کلیه. خیلی جاها مجمل ریشه تو شبهه مفهومی داره. یعنی مجمل به طور کلی که باید این جا مطرح می شد به عنوان اقسام مجمل. از حیث های مختلف می شه مجمل رو تقسیم کرد. به حیثش اونه حیثای دیگه هم داره که ...

اگه اینا خوب اینجا بحث می شد دیگه اون حرفای اشتباه آخوند که متاسفانه مرحوم مظفر هم تکرار کرد که مجمل و مبین نسبیه: به چیز ممکنه برای یکی مجمل باشه برای یکی مبین! این حرفای خیلی غلطیه که ما تو این دو جلسه جمع بندی چند بار توضیح دادیم. خلاصه ملاک و مناط اجمال و مبین بودن یکیه اونم استظهار عرفیه انفهام عرفیه. حالا ممکنه من و تو در مصداق یابی انفهام عرفی اختلاف داشته باشیم ولی ملاک به ملاکه. نه اینکه مرحوم مظفر به تبع آخوند گفت و ما هم توضیحش رو تو جلسات تعمیق مجمل و مبین عرض کردیم. مثلاً به بحثای دیگه که جاهای دیگه هست. مثلاً ما ذیل مطلق و مقید به بحث نداشتیم در مقام بیان بودن یکی از مقدمات حکمت بود، بعد اومدن در مقام بیان بودن رو توضیح بدن گفتن یعنی در مقام اجمال و اجمال نباشه. خب اجمال همینه دیگه اینجا باید بیای توضیح بدی اجمال در مقابلش بیانه. مقام بیان اینجا می گیم مبین. مجمل و مبین. نگاه کنید همین رو شما قبلاً خوندید با به زاویه دیگه. اصلاً اصل بحثش اینجا است. یادتونه رسیدیم به همون بحث ذیل مطلق و مقید

مقدمات حکمت، اون شرط در واقع مقام بیان بودن رو گفتیم یه شرط خیلی کلانه اصلاً مربوط به مطلق و مقید هم نیست. نمی دونم یادتونه یا نه که عرض کردیم، اصلاً همینجاست. برای هر استظهاری متکلم باید در مقام بیان باشد. یعنی چی مقام بیان؟ یعنی نخواستن اجمال گویی بکنه. اجمال گویی یعنی در مقام اجمال گویی باشه. اجمال هم یعنی اصلاً توجه نداشته باشه نخواستن اصلاً اینو بگه. خب این جاش اینجاست دیگه نباید ذیل یه بحثی ذیل مطلق و مقید فقط! بله اون یه مصداق از اینجاست. اصلاً همون کاری که مرحوم مظفر هم خوب انجام داد، تو اسباب یه خط گفت یه وقتایی متکلم در مقام اجمال و اجمال است، ایشون اینو به عنوان یکی از عوامل چی گفت؟ ایشون اینو به عنوان یکی از عوامل اجمال گفت. درست؟ کار خوبی هم کرد. ولی چون ساختار نداشت گم شد اون خط مهم ایشون. ساختارش اینه، ما باید ببینیم مناشی اجمال یه وقتایی از ناحیه مبدا کلامه، یعنی از ناحیه متکلم. یه وقتایی از ناحیه مقصد است. مقصد کلام هم که ما باشیم و مخاطب. ما مخاطب کلام معصومیم دیگه. پس یه وقتایی اجمال کلام از ناحیه مبدا است یه وقتایی از ناحیه مقصد است یعنی مایی که می خوایم کلام رو بفهمیم در ناحیه استظهار کننده. یه وقتایی هم منشاء اجمال بخاطر مسیری که از مبدا تا مقصد داره طی می شه. مثلاً اون مناشی اجمالی که از ناحیه مبدا هست، یعنی چی؟ یعنی خود متکلم در مقام اجمال گویی است. یا خود متکلم در مقام بیان نیست در مقام اجمال است. اجمال یعنی اصلاً نمی خواد بگه، یعنی اصلاً توجه به این بحث نداره. اجمال یعنی توجه داره و می خواد اجمال گویی کنه. مثلاً فرض کن قرآن کریم درباره ولایت امیرالمومنین علیه السلام در مقام اجماله. داره سربسته می گه به خاطر اینکه تحریف نکنن. چرا تو قرآن اسم امیرالمومنین واضح نیومد؟ مثلاً یه آیه قشنگ بیاد بگه بعد از پیامبر امیرالمومنین. قرآن می خواد اینو بگه نه اینکه نمی خواد بگه و مهم نیست. کما اینکه الان اهل سنت این رو می گن. نه. بخاطر اغراضی قرآن در مقام اجمال است. حالا اینجا یه بحث جالبی پیش میاد مراتب اجمال. همون روایت معروف هست که قرآن ظاهرش برای عوامه. مثلاً اشارتش برای علیاست. قرآن همین جوهره. درباره مثال خاص امیرالمومنین برای عوام در مقام اجماله. به خاطر همین خیلی راحت نمی شه یه استدلال عمومی آورد همه هم بفهمن. ولی اشاراتی قرآن داره که کالنص برای خواص البته ...، حالا همون دعوای شیعه و سنی سر همین چیزاست. می خوام بگم اگر خوب مراتب اجمال و بیان مشخص می شد، تفاوت مخاطبین که یه متکلم می تونه لایه های معنا ...، مثلاً از یه جهت داره اجمال می گه ولی از یه جهت برا خواص قرائنش رو می ذاره که بفهمن داره چی می گه. یعنی بفهمن که نمی تونم خیلی خوب حرفم رو بزنم. خود حضرت آقا و امام هم خیلی از این کارا می کنن. که نمونه های جالب زیاد داره. یه وقتایی منشاء اجمال به خاطر ماست ناحیه مقصد. قرائن فوت شده. متکلم قرینه گذاشته ولی به ما نرسیده. یه وقتایی از ناحیه مسیر. مثل مشکلات ناقلان حدیث مثل کتابت ها نقطه نداشتن ها اعراب نداشتن ها، همه اینا مشکلاتی که تو مسیر پیش اومده وگرنه ...، حالا می خواستم بیشتر عرض کنم ولی وقت گذشته.

عرضم این بود خیلی بحثا لابلای مباحث الفاظ پراکنده شد که سلطان بحثش اینجا بود. گفتم دو تا نمونه یکی تو باب عام و خاص یکی مطلق و مقید. یه سری بحثام بعداً ذیل اصول عملیه داریم به نوعی مرتبط با اینجا است. تو اصول عملیه می گفتیم لفقدان نص لاجمال نص لتعارض نص، یادتونه تو الموجز هم داشتید. اجمال نصش مرتبط با اینجاست. یا بحث علم اجمالی و امثال اجمالی بود که به تناسب ذیل اصول عملی میاد ...، علم اجمالی امثال اجمالی. البته اونا یه مقدار دور تره نسبت به این فضاها ولی مرتبط هست. دیگه وقت توضیحش نیست. خلاصه در یک کلام بخوام عرض کنم، ما می تونیم مباحث اینجا رو به شرطی که غنیش کنیم، حالا جلسه بعد که جمع بندی کل مباحث الفاظه، در یک کلام کل مباحث الفاظ رو با این بیان باید یک جمع بندی استظهاری کنیم. یعنی چی؟ با همین ادبیات این باب، ادبیات اجمال تبیین تفسیر، بعد بریم کل بحثای پراکنده رو هم جمع کنیم، به یه علم تفسیر قواعد تفسیر و در واقع الگوریتم تفسیری می رسم که اگه اجازه بدید اینو بزاریم برای جلسه بعد.

ما به لطف خدا از بحث جمع بندی مجمل و مبین تا حدی بیرون اومدیم. جلسه بعد یکی دو جلسه یه جمع بندی از کل مباحث الفاظ می کنیم ولی مرتبط با همین جلسه که یه بحث مقسمیه که باید تو جلسه بعد پیگیری کنیم.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.



## جلسه ۱۰۳؛ جمع بندی کل مباحث الفاظ ۲، ۰۷ بهمن ۹۷

Thursday, June 27, 2019

7:50 AM

« اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين. و اللعن الدائم على اعدائهم اجمعين»

ما به لطف خدا به انتهای مباحث الفاظ رسیدیم و قصد داریم در حد دو جلسه به جمع بندی از کل مسیری که تا اینجا اومدیم یعنی از کل مباحث الفاظ داشته باشیم، ما جلسات استظهاری مون ذیل هر بحثی چند جلسه ای داشتیم تا ۱۴ جلسه تکمیل شد. هم مقدمه ای که مرحوم مظفر داشت چند جلسه به دو جلسه فکر کنم داشتیم اونجا هم اول مباحث الفاظ ایشون به صفحه به تمهیدی داشت که خیلی مهم بود اون رو به بحث استظهاری توش داشتیم، تو تعمیق بحث امر و نهی و مفاهیم و عام و خاص و مطلق و مقید و آخریش هم که مجمل و مبین بود، هر کدام چند یا یک جلسه جمع بندی استظهاری داشتیم، مجموعاً ۱۴ جلسه شد، امروز جلسه ۱۵ از مباحث استظهار می شه که جمع بندی کل مباحث الفاظه.

برای جمع بندی کل مباحث الفاظ قصد بر اینه که در واقع اون حرفی که از روز اول زدیم رو اینجا به مقدار پخته تر با مصداق های بیشتر و با در واقع عینی تر و عملی تر ببینیم. چی بود اون حرفی که از روز اول زدیم؟ عرض کردیم خدمتون که **باب الفاظ اصول به مشکل خیلی جدی داره. مشکل جدیش هم اینه که محورش و روح مسئله توش تا حدی به دست فراموشی سپرده شده اون هم مسئله ی استظهاره.** یعنی اولاً انسجامی نداره و باب های به ظاهر پراکنده توشه. مثلاً امر و نهی تو به فضا مفاهیم و عام و خاص و مطلق و مقید و مجمل و مبین هم تو به فضا. اینا رو که ببینید فضاهاش کاملاً با هم متفاوت بود. تو ذهنتون مرور کنید؛ امر و نهی به حال و هوا داشت، مفاهیم به حال و هوا، عام و خاص و مطلق و مقید به حال و هوا داشت، مجمل و مبین هم به حال و هوا. اینا ارتباطش با هم چیه چطور می خواد بیاد در صحنه عمل به کاربرد برسه، اینا همش برای ما و برای طلبه ای که حتی من دیدم تا درس خارجم می رسه خیلی واضح نیست، که مخصوص مباحث الفاظ. باز مباحث حجج، اصول عملیه به مقدار انسجامش حال و هواش واضح تر و آشکار تره حتی کاربرکش واضح تر و آشکار تره ولی مباحث الفاظ معمولاً به نگاه غیر کاربردی بهش می شه به نگاه زائد بودن بهش می شه. این در واقع حمله هایی هم که به اصول موجود می کنن تمرکز بیشترش رو همین مباحث الفاظه. من نمی خوام دفاع کنم هر چی تو مسائل الفاظ اومده خوبه. دیدید تو طول بحثا به جاهایی رو ما نمی پسندیدیم اون قدر حرف زدن و بسط دادن. ولی بحثم اینه با یک نگاه دیگه با یک باز تقریر و باز فهمی کل مباحث الفاظ می شه مباحث الفاظ رو خیلی بهتر فهمید خیلی کاربردی تر ازش استفاده کرد. اونم محوریت و در واقع روح بحث استظهاره که باید تو کل مباحث الفاظ این ساری و جاری باشه و **بحث استظهاره که و کشف مراد قانونی متکلمه که کل مباحث الفاظ رو انسجام می ده. هم انسجام می ده اولاً. هم به سری بحثایی که واقعاً کمتر اهمیت داره و کمتر کاربردی به بلکه به وقتایی اصلاً کاربردی نیست رو کنار می ذاره،** تعارف نداریم. هم خیلی بحثا که نشده و لازمه بشه و خیلی در عمل فقهی نیاز هست و کاربرد داره اونارو باید اضافه کنیم. یعنی این سه کار مهم رو انجام می ده هم انسجام می ده هم بحثای کمتر کاربردی رو کنار می ذاره هم بحثای کاربردی رو باید اضافه کنیم که همین الان تو اصول موجود نیست. بلکه بعضی هاش لابلائی فقه مدفون شده بلکه

بعضی هاش لابلائی تفسیر و اینا. برای این کار از همون جلسات آغازین شروع کردیم عرض کردیم خدمتتون مباحثی رو، امروز و فردا عملاً به جمع بندی هست. من این جلسه قصد دارم به مقدار اون ساختار کلی و فضای کلانش رو عرض کنم. جلسه بعد می‌خوایم با هم صفحه به صفحه کتاب مرحوم مظفر تا اینجا که خونديم رو با هم ورق بزنيم اون جاهای حساس استظهاری که شاید گم بشه، مثلاً فرض کنید که تا اینجا که اومديم به کتاب ما، از اول کتاب تا اینجا، رسیدیم به صفحه ۲۱۴. حالا فرض کنید به ۱۴ صفحه هم اولش بلکه بیشتر مقدماتی بود که عملاً مباحث الفاظ از صفحه ی از اون مقدمه شروع شد صفحه ۲۴. خب تقریباً ۱۹۰ صفحه ما مطلب خونديم اومديم جلو، کل مباحث الفاظ با مقدمش. اگر بعضی صفحه‌ها و بعضی خط‌ها رو جدا نکنیم جدی روش کار نکنیم مطمئن باشید ضرر می‌کنید. یعنی قصد این یکی دو جلسه اینه. که این جلسه فضای کلان و اون نظام کلی رو عرض کنم خدمتتون، جلسه بعد مصداقی وارد بشیم مثلاً این صفحه و این صفحه مباحث خیلی مقسمی و رئیسیه. این رو باید روش جدی کار کنید. مقاله بنویسید تحقیق کنید، تابستون می‌خواید وقت بذارید می‌خواید جمع بندی اصول بکنید، می‌خواين کار کاربردی رو اصول کنید، هر کار جدی می‌خوايد رو اصول انجام بدید، اینارو با تمرکز بر این اولویت‌ها. یعنی در مباحث الفاظ در یک کلام اولویت با مباحث استظهاری است. و با مباحث اصلی و کلان و اونایی که در عمل فقهی [مؤثره]، یعنی رو چیزایی کار کنید که در آخرت از اونها سوال می‌شید شوخی می‌کنم! آخرت خلاصه اصول، فقهه. یعنی رو اون چیزایی تو اصول کار جدی و وقت مضاعف بذارید که بعداً تو فقه خیلی جا بجا به کمک شما می‌خواد بیاد. البته بعضی از بحثها خودش مستقیم به کاربرد نمی‌رسه ولی نظام دست شما می‌ده. که حالا مثلاً بحث مجمل و مبين به مقدار اینجور بود. مجمل و مبين اون نظام و بستر اولیه کاره. فرض کنید مثل این پارازا هستش، مثلاً صد تیر که داره، ولی به صفحه ای اون کفش داره که خود اون صفحه فقط قالب جاها مشخه توش. شما باید اون تیکه‌ها رو بزارید رو اون صفحه. در واقع هم باید اون صفحه دستتون باشه هم باید تیکه‌ها رو از لابلائی مباحث الفاظ بردارید و سر جاش بزارید. حالا این کاری که به طور کلی تو این دو جلسه قصد داریم انجام بدیم. اما کار اول اینه که به اون نظام کلان و در واقع به اون بستر زیرینه پردازیم تا اون تیکه‌ها رو جلسه بعد صفحه به صفحه به جمع بندی کنیم کتاب مرحوم مظفر رو.

بینید ما قبلاً چند بار از این صحبت‌های کلی با هم کردیم ولی بخوام خیلی خلاصه در حد وقت محدودی که این جلسه داریم عرض کنم، اگه خاطرتون باشه تو یکی از جلسات ابتدایی که یادم نیست سه بود چهار بود، ما در واقع گفتیم اگر مباحث الفاظ بخواد با نگاه استظهاری بهش نگاه بشه، به سری ابواب جدید باید بهش اضافه بشه، به لیست ده دوازده تایی عرض کردیم، مثلاً باب قرینه باب دلالتای چی و مباحثی که اونجا عرض کردیم، این رو تو به جلسه قبلاً گذروندیم، ابواب جدیدی که باید به مباحث الفاظ اضافه بشه، و لابلائی بحث‌ها اون بحثایی که کمتر کاربردی رو هم تاکید کردیم، مثلاً توی عام و خاص دیدید بعضی از اون بحثهای اولیش کمتر کاربردی بود ولی رسیدیم به شماره ۵ که هل سیری اجمال مخصص به عام، اون خیلی کاربردی بود. اونارم عرض کردیم. اما در یک کلام بخوایم جمع بندی کنیم، بستر کار توی مباحث الفاظ اگر بخواد با رویکرد استظهاری بسته بشه، اون باب مجمل و مبين خیلی باب خاصی می‌شه. همون توضیحی که جلسه قبل استظهاری هم عرض کردم. باب مجمل و مبين به بابی نیست که به مسئله در کنار مباحث دیگه الفاظ باشه. باب مجمل و مبين به بابیه که بستر کلان کل مباحث الفاظ می‌شه. که توضیحش رو اجمالاً دیروز عرض کردم. بخوام به جمع بندی بکنم، در یک کلام، باب مجمل و مبين خود توضیح همون فضای استظهار و روند استظهاره. توضیح الگوریتم کلانش. فرآیند کلان استظهار که قدم به قدم چطور باید طی بشه، تو باب مجمل و مبينه. چطور؟ بینید اصلاً باب مجمل و مبين برا چی تاسیس شده؟ همون ابتدای رو بینید چه تو قدما چه متأخرین فضا دقیقاً تمرکز رو استظهار داره. که وقتی ما بایک کلامی روبرو می‌شیم یا اون کلام اجمال اولیه داره یا ظهور اولیه داره از این دو حال خارج نیست. یا ظهور اولیه داره یا نداره. ظهور اولیه نداشته باشه،

یعنی اجمال اولیه داره. پس با هر کلامی رو برو می شیم با هر متنی رو برو می شیم می خوایم اون متن رو بفهمیم که خصوصاً کار ما با احادیث و آیاته، با هر جمله ای کلامی متنی خطابی هر واژه می خواید به کار ببرید، روبرو می شیم یا ظهور اولیه داره یا اجمال اولیه. اگر ظهور اولیه داره که کار ما راحت. ظهور اولیه چطور تبدیل به ظهور نهایی می شه چطور تبدیل به کشف مراد می شه. قبلاً عرض کردیم ذیل باب عام و خاص و جمع بندی استظهاریش. ظهور اولیه وقتی فحوص و یأس از قرینه باشه و قرینه منفصله میاد و خلاصه اصول لفظیه هم به کمک میاد که اینارو قبلاً توضیح دادیم، ظهور اولیه تبدیل به ظهور نهایی می شه. یعنی ما حجت داریم اخذ به اون ظهور اولیه کنیم یا نه با قرائن ظهور اولیه رو عوض کنیم و خلاصه با اصول لفظیه کارو تموم کنیم که اونجا توضیح دادیم ریزه کاریهای مهمی هم داشت. این شاخه رو پرداختیم توی مثلاً ذیل عام و خاص و اینا مخصوص با اون کلی گیری که کردیم ولی شاخه ای که با کلامی مواجه می شیم که ظهور اولیه نداره یعنی اجمال اولیه داره. خب اجمال اولیه داره یعنی چی؟ یعنی در برخورد اولیه ما ...، ظهور اولیه یعنی مراد استعمالی مشخص است، اجمال اولیه یعنی حتی مراد استعمالی هم مشخص نیست. پس ظهور اولیه یعنی مراد استعمالی مشخص است. ما با یه سری کارا مراد استعمالی رو می رسونیم به مراد جدی و استظهار مراد نهایی می کنیم. اونجایی که اجمال اولیه داره یعنی چی؟ یعنی مراد استعمالی هم مشخص نیست. حالا؛ چی کار کنیم اینجا به یه معنا کلام، فهم کلام یه عیبی داره. اول باید عیب یابی کنیم تا بعد بریم سراغ تعمیر اون عیب. اجمال اولیه یعنی به هر حال ما در فرآیند فهم مراد یه عیبی اینجا داریم یعنی هنوز به مراد استعمالی نرسیدیم که حالا تازه بخوایم به مراد جدی برسیم. عیب یابی می کنیم. یعنی چی؟ یعنی سبب اجمال رو باید پیدا کنیم. همون چیزی که مرحوم مظفر به اسم اسباب اجمال آورد و مدل های مختلفی تو کلام علمای دیگه بود. دقت کنید وقتی می ریم سراغ عیب یابی، اینجا تازه بحث مهم باب مجمل و مبین شروع می شه. مثلاً می ریم سراغ عیب یابی یه وقتایی عیب تو ناحیه مفرداته. یعنی قبل از اینکه به مراد استعمالی برسیم مشکل تو ناحیه دلالت تصویریه. همون که می گیم حتی معانی کلمات برای ما مشخص نیست. مثال معروفش هم «فتمموا صعیداً طیباً». این اصلاً نمی دونیم مراد استعمالی چیه مشککش تو واژه صعیده. یعنی باید ببینیم با یه واژه مشکل داریم معنایش رو نمی دونیم، یا نه معانی رو می دونیم ترکیب اینارو نمی دونیم یعنی چی؟ خیلی عوامل ممکنه داشته باشه، یه دسته بندی خوبی از عیوب باید داشته باشیم که چرا ما الان با یه اجمال اولیه اینجا مواجهیم؟ این چرا دیروزم عرض کردم تو جمع بندی مجمل و مبین که از سه ناحیه کلانه. این عیب یا از ناحیه مقصده که خود ما باشیم. مقصد یعنی مقصد اون کلام. اون کلام یه مبدای داره که قران باشه یا از معصوم صادر شده باشه. یه مسیری طی می کنه که ناقلان و کتب باشد تا برسد به ما. یکی هم ماییم که مقصد و مخاطب اون کلامیم. اون مشکل اون منشأ اجمال اون عیب یا از ناحیه مقصده. یعنی ما تو فهممون یه مشکلی داریم. ما باید یه فحوص کنیم یه زحمتی بکشیم یه کاری ما باید خلاصه انجام بدیم. یه موقع این مشکل از ناحیه مسیره. این منشأ اجمال از ناحیه مسیره. مثلاً ناقلان خوب نقل نکردند قرائن رو نرسوندند، عوامل مختلفی اینجا می شه شمرد. یه وقتایی این مشکل از ناحیه مبداء هست. منشأ اجمال از ناحیه مبداء هست. یعنی خود قرآن خود معصوم در مقام اجمال گویی بوده می خواسته مجمل بگه. می خواسته واضح نگه. یا نه بگو در مقام اهماله مقام اجمال یعنی چی؟ یعنی اینکه اصلاً در مقام بیان نیست. یعنی اصلاً توجه به این جهت نداشته اصلاً نمی خواسته اینو بگه. قرار نیست در هر کلامی خدا یا معصوم بخوان همه چیز رو بگن که. نه مثلاً اینجا توجه به این داشته اصلاً نمی خواسته فلان چیز رو بگه. هر کدوم از این مناشی اجمال راه درمان خودش رو داره. یعنی اون مناشی که در واقع مربوط به مبداء هست، یعنی خود معصوم در مقام اجماله، یا خود معصوم اصلاً در مقام بیان نیست، اینا یه راهکار هایی داره، اون مناشی که منشأ اجمال تو مسیره یه راهکارهایی داره یه علوم داره یه فضای رفع عیبی داره، اونهایی هم که ریشه اش تو مقصده و خودمونیم یه راهی داره. اونایی که مربوط به مبداء هست وارد این بشیم. نقشه رو گم نکنید. نقشه اینه که فرآیند استظهار چه فرآیند و الگوریتمی باید طی کنه؟ یا اجمال اولیه داریم یا ظهور اولیه. ظهور اولیه رو قبلاً توضیحاتش رو ذیل عام و خاص و اونا دادیم

که چه فرآیندی طی می شه. اجمال اولیه رو گفتیم جای اصلیش ذیل مجمل و مبین، البته با این فضایی که دارم عرض می کنم خیلی واضح متأسفانه تو مجمل و مبین متأخرین نیاوردند. قدما باز یه مقدار بهتر آوردن. اما داشتیم عرض می کردم که باید منشأ اجمال و عیب یابی کنیم. حالا عیب ها و مناشی که بر می گرده به مبداء، دو حالت داشت دیگه یا متکلم در مقام اهماله یا در مقام اجمال. خب این دو تا باهم فرق داره. به نظرتون اگه متکلم در مقام اهماله ما باید چکار بکنیم؟ یعنی اینی که ما از این کلام ... مثلاً فرض کن همون آیه معروف که اون سگارو می فرستن و خداوند آیه چی بود؟ (فکلوا مماً...) بخورید از اون چیزی که در واقع اون ....، شکار که می کنی سگا می رن می گیرن اسم خدا رو ببرید و ...، گفتیم اون آیه از یه جهت تو بحث مطلق و مقید این مثال رو معمولاً می زنن. می گیم این آیه اصلاً از یه جهت در مقام بیان نیست یعنی در مقام اهماله. از این جهت که اونجایی که این سگه گاز گرفت اون حیوون رو آورد پیش تو یعنی اونجا رو هم نشوریم؟ آب نکشیم به هر حال سگه دیگه عین نجاسته دیگه خدا گفته فکلوا مطلق گفته ما هم بخوریم. اونجا چه جوابی می دادن؟ می گفتن آیه اصلاً از این جهت که بشوری یا نشوری در مقام بیان نیست که تو میگی خداوند که نگفته بشورید که نگفته اول بشورید بعد فکلوا گفته فکلوا مطلق گفته پس لازم نیست بشوری. می گیم اینجا در مقام اهماله. یعنی اساساً در مقام بیان نیست که تو بخوای اینجا چیزی از این ظهوری از این به دست بیاری. این یعنی چی؟ یعنی باید حواست باشه از هر کلامی هر چیزی نمی شه فهمید. یعنی حد خودتو بشناس و حد کلام رو. کلام اینجا در این محدوده می خواد بیان کنه. یعنی یه وقتی هستی تو می گی من از این کلام تو این حیث چیزی نمی فهمم. اصلاً نباید از این حیث از این کلام چیزی بفهمی. اصلاً مشکلی وجود نداره تو می خواستی بیشتر از حد این کلام بهش بار کنی. مثلاً بگی آقا ... مگه خدا نیست؟ مگه خدا نمی تونست تو این آیه اینم بیاره. خدا می تونست قدرت داره ولی کلام عرفیه قرار نیست خدا تمام معارف دین رو با یه آیه یا مثلاً با یه حدیث معصوم تمام معارف دین رو به تو بگن که. این کلام مثلاً گفته فکلوا تو این محدوده در مقام بیان. پس یه وقتی منشأ اون اجمال اولیه برای ما که به مبداء بر می گرده اصلاً به خاطر اینه که خداوند یا معصوم در مقام بیان نیست. در واقع این رو نباید جزو مناشی اجمال حساب کنیم. بله به یه معنای کلی می تونیم بگیم این کلام در این حیثی که ما می خوایم ظهوری ندارد. اصلاً نباید هم ظهوری داشته باشد اصلاً معصوم در مقام بیانش نیست. تمام. این اصلاً قابل حل نیست. از اول نمی خواسته از این جهت بیانی بکند که تو بگی من خوب نفهمیدم اصلاً از اول معصوم در مقام بیان این نبوده. یه وقتی هست گفتیم ...، همون که مرحوم مظفر هم تو یه خط گفتن و عرض کردم این خط مهمی بود اما جدی گرفته نشد. صفحه ۲۰۷ صفحه دوم مجمل و مبین. ایشون اون قد یکون ها رو که گفت قد یکون آخرش این بود «قد یکون الاجمال لکون المتکلم فی مقام الاهمال و الاجمال». ما عملاً داریم تفاوت اهمال و اجمال رو توضیح می دیم. اولاً توضیح دادم این قد یکون آخر مرحوم مظفر بر می گرده به مناشی از ناحیه مبداء. اینو حواستون باشه ما یه مناشی از ناحیه مبداء داریم یه مناشی مسیری داریم و یه مناشی مقصدی. این مناشی مبدای هست. ثانیاً مناشی مبدای دو حالت داره. متکلم گاهی در مقام اهماله گاهی اجمال. چه فرقی داره؟ اهمال یعنی اصلاً نمی خواسته بیانی کنه و اصلاً تو نباید از این چیزی بفهمی. نه نفیاً نه اثباتاً. ولی یه وقتی هست متکلم در مقام اجمال. یعنی چی؟ یعنی می خواد چیزی رو برسونه ولی به اغراضی مجملاً اون رو می رسونه اجمال گویی می کنه. یه مثال مهم مثلاً جلسه پیش تو فضای معارفی عرض کردم مثلاً توی قرآن کریم چرا تصریح واضح به امامت امیرالمومنین و ولایت ایشون نشده. مثلاً خیلی واضح یه آیه بگه امیرالمومنین امام اوله هر کی هم مشکل داره مشکل خودش. چرا تو قرآن نیومده؟ اهل سنت می گن خب این درست نیست تو قرآن هم نیومده. اما ما می دونیم که قرآن اینو گفته بارها و بارها هم گفته ولی آشکار نگفته. یعنی یه چیز بین واضح نگفته مبین نیست. آیا نیست؟ اصلاً در مقام بیان نبوده در مقام اهمال نبوده؟ نه در مقام بیان نبوده ولی در مقام بیان اجمالی نبوده. به چه غرضی؟ حالا به هزار و یک غرض و مصلحتی ی که مثلاً فرض کنید حفظ قرآن از تحریف و خلفا چه کار می کردن و اون فضا. حالا که در مقام اجمال ما چکنیم؟ گم نکنید ما در مناشی مبدای هستیم، خود مبدای

دو حالت شد در مقام اجمال در مقام اجمال. مقام اجمال چیزی نباید می فهمیدی اصلاً باید بگی این کلام در مقام بیان نیست که ظهوری داشته باشه. ولی در مقام اجمال باشه چی می گیم؟ یعنی ما فهمیدیم مشکل استظهاری ما اینه که متکلم ... مثلاً بعضی می بینی اینجور می گن دیدم به چشم دیدم و با گوش شنیدم بعضی از اخباریون می گن نه، اینکه تو قرآن تصریح به امیرالمومنین نشده و اینا ... به خاطر اینه که بوده تو قرآن آیات واضح هم داشتیم، اینارو خلفاً حذف کردن، یه جورایی قائل به تحریف شدن. که مثلاً منظورشون اینه که تو مسیر رسیدن از مبدء به مقصد که ما باشیم اینا حذف شده. در واقع اونا مشکل رو میبرن رو مسیر. ولی قول صحیح اینه که قرآن تحریف نشده و اونا یه حرفای شاذ برخی اخباریونه. در واقع منشأ این مشکل بر می گرده به مبدء. یعنی خود خداوند اصلاً در مقام اجمال بوده اینجا. نه اینکه خداوند در مقام تفصیل بوده تو مسیر رسیدن به ما حذف شده. اینجا باید چیکار کنیم راهکار چیه؟ یه راهکار ساده انگارانه داریم. اینا بحثای مهمیه که معمولاً ذیل تفسیر این تیکش رو باید بهش پرداخته بشه. کمتر تو فقه بهش پرداخته می شه. توضیح هم می دم اجمالاً چرا. اینجایی که متکلم در مقام اجماله یه راه اینه که بگیم متکلم در مقام اجماله دست ما بسته است. خود متکلم می خواسته مجمل بگه در نتیجه رهش کنیم. این یه نگاه ساده انگارانه هست. **در مقابل اینها باید بگیم متکلم یه غرضی داشته این رو مجمل گفته. خود متکلم یعنی خود آیات و خود روایات گفتن اینهاها باید چکار کنیم.** اون روایاتی که .... من چند بار می خوام این حدیث رو برای شما بیارم خاطرم میره. شاید قسمت شد فردا میارم. که قرآن یه سطح عمومی داره که برای عوامه. یه اشاراتی داره اون اشارات برای خواصه. حالا مراتب دیگه هم داره للانبیاء و اینا که اونا خیلی بالاتره. در واقع اون تیپ روایات که می گه یه اشاراتی تو قرآن هست ... مثلاً نگاه کنید یه نمونه ساده که الان تو ذهنمه. به حساب حروف ابجد، یمین می شه ۱۱۰. امیرالمومنین هم اسم علی می شه ۱۱۰. آیا از این چیزا می شه به مراد مثلاً اینکه توی قرآن اصحاب یمین تاکید شده در مقابل اصحاب شمال، می شه از اینا یه اشارات و دلالات پنهان در مورد امیرالمومنین پیدا کرد؟ حالا من دارم یه چیز دور می گما از این نزدیکتر داریم مثلاً اون آیه ای که حضرت انگشتر دادن و ... بله آدرسشو .... منبع .... این چیزی که دوستمون داد بحار ج ۹۲ ص ۲۰. که امام حسین علیه السلام طبق چیزی که تو این صفحه مجازی هست، البته پایگاه رسمی حوزه هست. «**کتاب الله عزوجل علی اربعه اشیاء**»، کتاب خدا بر ۴ قسمته. «**علی العباره و الاشاره و اللطائف و الحقائق**». عبارت اشارت لطائف حقائق. اینجا خلی قشنگه. «**فالعباره للعوام و الاشاره للخواص و اللطائف للاولیاء و الحقائق للانبیاء**». حالا اون دو قسمت اولیاء و انبیاء فعلاً کنار باشه، حداقل با تمرکز بر اینکه عبارتش مال عوامش اشارتش برای خواصه. در واقع این اشاره به زبان اصول ... این بحث می گم بحث تفسیریه، بحثای مهم مرتبط با تاویل صحیح غلط محکم متشابه داره. گفتم اصل بحثش تفسیره. ولی می شه از این یه استفاده اصولی تو بحث ما کرد. که وقتی خدا می گه عبارتش برای عوامه یعنی چی؟ عبارتش برای عوامه و اشارش برای خواصه، عبارت یعنی همین در واقع چیزی که استظهار خیلی تفصیلی واضح عموم ازش می کنن. ولی اشاره فهمی قرآن چجوریه؟ که اشاره برا خواصه؟ این یعنی از جهت عبارت مجمله. خدا می خواد چیزی بگه ولی به اشاره. نه به صریح عبارت. ما باید صحبت سر استظهار اشارات قرآن بکنیم فقط نباید بحث بره رو استظهار عبارات. به اصطلاح این حدیث می گم. استظهار عبارات، یعنی عبارات خیلی صریح و واضح. معمولاً اصول ما رفته رو این فضا. یادتونه ما تو جمع بندی مفاهیم، اون آخر آخرش که تو همین جلسات استظهار هم بود عرض کردیم که یه سری روایات داریم که تو بحث مفاهیم خیلی مهمه، اونم روایاتی بود که خود معصومین فرموده بودند که ما یه پنهان گویی هایی داریم. فقیه کسی هست که لحن کلام ما رو بفهمه ... افقه الناس کسی که لحن و معانی کلام مارو بفهمه. خب معانی کلام اگه معانی واضح و صریح باشه، فهمش که افقه می سازه. همه می فهمن. به قول این روایت عوام همه می فهمن. ولی حضرت می گه افقه کسیه که معانی کلام ما، معاریض کلام ما، لحن کلام ما رو بفهمه. خب این معاریض لحن معانی یعنی چی؟ یعنی همین اشارات. یعنی در واقع یه بخشی اش البته. بر می گرده به اونجایی که شارع در مقام اجمال گویی است به اغراضی و تو می تونی یه رمز گشایی. البته رمز نه به معنای

خیلی غلیظش. حالا این توضیح خودش رو داره ولی بهتون بگم تو فقه این کمتر کاربرد داره. یعنی قرار نیست لایه فقه خیلی به صورت اجمال و رمز گونه و اینا باشه. بلکه این بیشتر تو فضای سلوکی و مخصوص تو فضای معارفی این فضای اجمال گویی کاربرد داره که بیشتر مرتبط با مباحث تفسیری میشه. خیلی تو فقه و اصول این کاربرد مفصلی نداره. اما بهتون بگم کجا کاربرد داره؟ یه جایی تو بحثای فقهی اثر داره. اونجایی که معصومین ...، روایاتی داریم که معصوم یه حکم فقهی می گه بعد این حکم فقهی رو مستند می کنه به یه آیه ی قرآن، مثلاً اون بحث قطع دست که امام جواد علیه السلام که فرمود مثلاً باید انگشتا قطع بشه، استناد به اون آیه قرآن که (وَإِنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ) (جن ۱۸)، خب معمولاً می گن آقا این استناد های معصوم به قرآن استناد های در واقع خطابی یا جدلیه. معمولاً اینجور می گن. در صورتی که این بحثا خوب باز بشه می بینید که این بحث ها استناد های استظهاریه ولی استظهار های اشاراتی. استظهار ها خفی نه جلی. که حالا ما ذیل مفاهیم یه مقدار توضیح می دیم. از این بگذریم.

یه سری مناشی اجمال پس ناحیه مبدئی بود که توضیح دادیم. یه سری مناشی اجمال اجمال های مسیری. اجمال مسیری یعنی چی؟ یعنی متکلم در مقام بیان تفصیلی بوده مشکلی نبوده، تو مسیر رسیدن اون آیات و روایات به ما ...، آیات که خود لفظش تحریف نشده، ولی قرائن ...، مثلاً شان نزولی که این آیات داشته خیلی مفسر بوده. مخصص نبوده مفسر بوده. یکی از بحثا اینه. چه قرائنی مجموعه قرائنی که کمک می کنه به استظهار از یک کلام. که ما یه جمع بندی تو بحثای عام و خاص از این داشتیم اگه خاطرتون باشه. که چند تیپ قرینه وجود داره برای استظهار، که اونجا توضیحات دادیم که کدوم قرائن به ما رسیده نرسیده، بعضی خیلی راحت می گن قرائن به ما نرسیده ما اونجا عرض کردیم رسیده فقط با زحمت خیلی مضاعف ما باید اون قرائنو ... [به دست بیاریم]، البته یه عده از قرائن هم انصافاً راحت به ما نرسیده. مخصوص در باره قرآن شان نزول ها، معمولاً شان نزول های خیلی محکم و قوی به ما نرسیده، از طریق اهل سنت بیشتر رسیده اسنادش خیلی قوی نیست حالا بماند. این تو فضای شان نزول. ولی یکی از چیزای مهم تو فضای حدیث اینه که نقل به معنا شده نشده، تقطیع شده نشده همه این چیزایی که باعث می شه که استظهار ما به مشکل بخوره. اینا دیگه در واقع مثلاً کتابت ...، قدیم نقطه نمی داشتن اعراب نمی داشتن اینا خودش باعث مشکلاتی شده، نادعلیا مظهر العجائب یا ناد علیا مظهر العجائب. اینا فرق می کنه حالا می خوام بگم کلی حرف اینجا می شه زد. راهکار خلاصه رفع این اجمالی که اجمال مسیری باشه چیه؟ راهکارش بحثایی هست که تو علم رجال و نسخه شناسی باید بخونیم. کلاً بحثایی که تو بحث تحریف و تصحیف و کتابت و رجال و درایه و اینا ...، معمولاً تو فضای مسیری میاد مشکلات ما رو حل می کنه. مثلاً نسخه شناسی ها ترمیم نسخه ها، رسیدن به فرض کنید که اون نقل صحیح نهایی، حالا چه از نظر رجالی بررسی کنیم، چه از نظر نسخه شناسی بررسی کنیم، چه از نظر ...، اینا همه کار می بره، یعنی به این راحتی نیست. اینا یه گروه هایی می خواد موسساتی افرادی می خواد الان هستن تو قم، مثلاً موسسه کتاب شناسی شیعه، چند موسسه هستن از این کارای نسخه پژوهی و از این کارا دارن می کنن. خود دارالحدیث یه مقدار از این کارا کرده. از نظر افراد مثلاً خود جناب استاد مددی مثلاً رو این زمینه خیلی کار کردن، خود آیت الله شبیری رو این کارا کار کردن، اینا خودش یه فضایی داره، معمولاً تو علم اصول از اینا بحث نمی شه. علومیه که به من بگید، همسنگ اصوله از جهت اهمیت. ولی متأسفانه تو حوزه کم خونده می شه. کارای عمیق رو اسناد روایات رو متن روایات، کارای در واقع نسخه شناسی و اینا که کمتر انجام می ده ...، کارای رجالیش رو حداقل باید یه برنامه بذارید که قصد داریم ما یه روش تحصیل رجال عرض کنیم ولی حالا کی و چجور، چون سه چهار مکتب و سبک تو رجال وجود داره، باید اینهارو کنار هم یاد بگیرید که توضیحات خودش رو داره این تمام.



یه سری مناش ی اجمال مقصدیه که اتفاقاً این کار اصوله. بیشتر تو اصول رو این تمرکز می شه. که آقا حالا اونی که مربوط به ناحیه ما هست چیه؟ یعنی ما باید چی کار انجام بدیم، اینجاست که در واقع انواع قرائن رو میایم دسته بندی می کنیم، قرائنی که ما باید به کمک اونها بفهمیم، تلاش هایی که مثلاً باید رو لغت انجام بدیم، اجتهاد تو لغت و اینا. اینجاست که معمولاً میان می گن آقا اگر می خوای این مشکلات اجمال مقصدی رو حل کنی، باید بیای تفکیک دلالت تصویری، دلالت تصدیقی و مراد جدی بکنی. یعنی تو ناحیه ما باید از این سه مسیر سه مرحله عبور کنی که ما اینو مفصل کجا توضیح دادیم، ذیل همون عام و خاص و بحث های استظهاری عام و خاص توضیح دادیم دیگه بلدید. اگر هم بلد نیستید نگاه کنید. که آقا اونی که مربوط به ناحیه ما هست، یه وقتایی مشکل تو ناحیه دلالت تصویریه، که معمولاً منظور چیه، منظور اینه که آقا اصلاً اول تو برو مفردات کلام رو خوب بشناس، یه وقتایی اصلاً تو لغت برات مشخص نیست این به چه معناست مثل صعید، یه وقتایی تو لغت مشخص هست ولی اینجا یه مقدار مبهمه. یعنی تو این حدیث خاص که به کار رفته، یه مقدار معلوم نیست تو کدم معنا از این معانی لغویش به کار رفته. یعنی از مفردات شروع کن، که فضاهای لغویه، بعد آروم آروم بیا تو تراکیب، که می شه فضای اشتقاقی که مربوط به صرف باشه، بعد فضای ترکیب که مربوط به نحو باشه، یعنی ترکیب یه جمله، و فضای اغراض که مربوط به بلاغت باشه، **در یک کلام، قدم اول برای اون رفع اجمالات مقصدی، قوی کردن ادبیاته.** اینکه ما اینقدر تاکید رو ادبیات عرب می کنیم تو حوزه اینقدر تاکید می شه، اگه خاطرتون باشه، نمی دونم حالا بعضی از دوستان شنیدن یا نه، روش تحصیلی که ما تو نحو گفتیم در یک کلام خلاصه کردیم، چند سبک تو نحو و پژوهش نحوی وجود داره، چهار پنج سبک رو شمردیم تو اون بحث روش تحصیل تو سیوطی و مغنی، در یک کلام گفتیم روش تحصیل مطلوب، **در واقع نحو مطلوب در حوزه نحو استظهاری است.** اونجا چرا اینجور گفتیم گفتیم بعداً تو اصول بهش می رسید متوجه می شید. و قد حل الان محلش که آقا اینجا خوب متوجه می شید که ما چرا کلاً تو صرف نحو بلاغت کلاً تو ادبیات می گفتیم، ادبیات با رویکرد استظهاری باید تو حوزه خونده بشه درسته جاهای دیگه که ادبیات می خونن ممکنه با رویکرد های دیگه باشه اون سر جاش درست. ولی ما بخاطر هدف خاصی که تو حوزه داریم، اونم رسیدن به مرادات متکلم خاص ۱۴۰۰ سال پیشه که آیات و روایات باشه، با توضیحاتی که مفصل تو بحثای روش تحصیل سیوطی و مخصوص مغنی عرض کردم، ادبیات با رویکرد استظهاری باید رویکرد اصلی ما باشه، یعنی چی با رویکرد استظهاری؟ یعنی همین چیزی که الان اینجا لازم داریم. ببینید قدم اولی که بخوایم، عیوب مقصدی و اجمال مقصدی رو حل کنیم چیه؟ قدم اول اینه که با ادبیات قوی، ادبیات هم نه فقط یعنی نحو، اونجا گفتیم متأسفانه ادبیات های ما در فهم آیات و روایات نحو زده است. اونم نحو مرسوم که نمی گم بده لازمه ولی کافی نیست که توضیحاتش رو اونجا دادم. نه کل ادبیات. مخصوص لغت نحو صرف و بلاغت. بعضی میان اهمیت بلاغت رو کم رنگ می کنن تو اجتهاد. نه اینطوری نیست. حالا من اونجا توضیحاتش رو دادم دیگه اینجا جاش نیست. ولی خلاصه با یه ادبیات قوی در یک کلام. **با یه ادبیات قوی اعم از لغت و صرف و نحو و بلاغت باید بیای سراغ رفع اجمالات مقصدی.** یه وقتایی ضعف تو ادبیاته. یعنی یه نکات و ظرائف ادبی ...، نه اینکه بری حاشیه و شرح ...، مثلاً برخی ده حاشیه بلدن، ولی با رویکرد استظهاری نحو و صرف و لغت، حالا لغت کمتر، ولی نحو و صرف رو خصوصاً نخوندن. مخصوص صرف و نحو. رویکرد استظهاری یعنی چی؟ نگاه کنید جالبه. ببینید لغت معمولاً ناظر به ناحیه دلالت تصویری هست. یعنی با علم لغت و اون فوت و فنش و اون مباحثش، دلالت تصویری برا ما حل می شه. مراد استعمالی با چی برا ما حل می شه؟ با صرف و نحو برا ما حل می شه. مراد جدی با چی حل می شه؟ با بلاغت. البته نه اینکه فقط با اینا ها. یعنی بخوام اینجور بگم، این علوم ادبی این چهار تا علم. که حالا صرف و نحو تقریباً یه فزاس دیگه. یعنی اون سه علم اصلی که یک؛ لغت باشه، دو؛ صرف و نحو باشه، سه؛ بلاغت باشه، اینا غالباً مربوط به همین سه لایه هست. لایه دلالت تصویری لایه مراد استعمالی لایه مراد جدی. **لغت بیشتر از همه جا به کار کشف دلالت تصویری میاد.** صرف و نحو به کار کشف مراد استعمالی میاد. و بلاغت به درد مراد جدی می خوره. البته با خیلی نکات اصولی

دیگه ها! من می خوام بگم تو ادبیات بیشتر به درد ... نه اینکه فقط با لغت دلالت تصویری حل می شه، فقط با صرف و نحو مراد استعمالی حل می شه، نه از اونورش. یعنی اینا به درد اونجا می خوره خیلی هم می خوره. بهتون بگم من دیدم به چشم. بزرگانی که درس خارجشون رفتیم، اونایی که تو ادبیات کار فنی استظهاری کردن، مثلاً ما درس صلاة خدمتشون بودیم، خیلی قشنگ استظهار از آیات و روایات می کردن، طوری که بعضی از اعزه دیگه این برداشت ها رو نداشتن. ببینید بحث سر عمیق صرف و نحو خوندنه. نه کثیر صرف و نحو خوندن. نه برید شروح و حاشیه و اقوال ... این یه جاهایی لازمه ولی این هدف نیست. متأسفانه خیلی وقت ها حجیم خوانی می شه تو صرف و نحو. نه عمیق خوانی. اینارو ما تو روش تحصیل برا همین توضیح می دادیم که **به طور مشخص صرف و نحو رو باید با رویکرد استظهاری بخونیم**. یعنی در نهایت اون صرف و نحوه بیاد در کشف مراد استعمالی به تو کمک کنه. که حالا دیگه اینجا متأسفانه جاش نیست وسط درس عرض کنم. ولی اجمالاً دیگه فضای کلی اش مشخص باشه. این برای ادبیات. به خاطر همین این همه تو بحثای روش تحصیل ما تاکید کردیم رو لغت خوب کار کنید. متأسفانه تو حوزه رو لغت کار نمی شه. بخاطر همین که آقا خیلی از مناشی اجمال مقصدی ما ریشه اش دلالت تصویری که باید با لغت حل بشه. رو لغت حالا با اون توضیحاتی که تو بحثای روش تحصیل دادم حالا می تونید ببینید. مخصوصاً یه هشت محوری که کمتر تو حوزه روش کار می شه، در واقع ادبیات برای اون نخبگان حوزوی که توی اون سایت هم هستش، **هشت محوری که تو ادبیات تو حوزه کمتر روش کار می شه**. می تونید تو یه جلسه هست حداقل یکی دو جلسه هست ببینید. مخصوص لغتش خیلی مهمه که اینجا خودشون نشون می ده. صرف و نحو رو نباید حجیم خوانی و کثیر خوانی کنی. باید در واقع هدف مند، یعنی با رویکرد استظهاری که اجمالاً اونجا توضیح دادم. متأسفانه کمتر به این توجه می شه. یکی هم بلاغت.

بلاغت هم اتفاقاً خیلی به درد کشف مراد جدی می خوره. مخصوص مباحث معانی. حالا بدیع شاید یه مقدار بگیم کمتر، اتفاقاً به نظرم اونهام مهمه، یعنی به من بگید ... من می دونید خیلی خلاصه تو بلاغت افراط دارم، یعنی معتقدم اگر بلاغت با رویکرد درستی خونده بشه هم معانی هم بدیع هم بیان، خیلی به درد استظهار می خوره، دقیقاً به درد لایه مراد جدی. که اینو مخصوص تو اون بحث معاریض کلام و اینها تو جمع بندی مفاهیم اجمالاً بهش اشاره کردم، ولی خلاصه این که متکلم غرضش چیه، که **باب معانی غرض پژوهی بود**، غرضش چیه؟ یکی از اون غرض پژوهی ها که در علم معانی هست خیلی اینجا می تونه کمک کنه که حالا من خودم خیلی میل دارم یه چند جلسه ای ادبیات رو با این رویکرد عرض کنم که حالا هیچ وقت هم قسمت نشده نمی دونم چرا. این یه فضای کلی که دلالت تصویری، مراد استعمالی و مراد جدی تو ناحیه مقصد باید تفکیک بشه به ترتیب اینا پیش بره.

این تا اینجا. جلسه اول از جمع بندی کل مباحث الفاظ سعی کردم عرض کنم که آقا باب در واقع الفاظ، مقصد الفاظ، باید یه باز تقریر بشه. باز تقریرش یه سری بحثای کلان داره که اینجا عرض کردم. که ما باید کل مباحث الفاظ رو یه جمع بندی استظهاری کنیم، سعی کردم اون الگوریتم استظهار رو عرض کنم، الگوریتم استظهار ظهور اولیه دارد ندارد توضیح بدم، دیدید باب مجمل و مبین اینجا چقدر مقسمی و مهم می شه. در واقع اون چیزی که بعضی ها سعی دارن به اسم علم روش تفسیر، نظریه تفسیر متن بگن، مثلاً فرض کنید همون کتاب آقای احمد واعظی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، نظریه تفسیر متن، سعی داره یه مقدار یه نظام کلانی به مباحث تفسیری بده، یا فرض کنید یه مقدار فضاهای ... این نظریه تفسیر متن یه مقدار عام تر و کلان تره. یه مقدار حقوقی تر و قانونی ترش این کتابیه که اینم پژوهشگاه حوزه و دانشگاه چاپ کرده، **آقای دانش پژوه قلمرو اجرا و تفسیر قواعد حقوقی**. این تفسیرش برام مهمه. ببینید اینا هر کدوم از زاویه علوم جدید خواستن وارد بشن، یه جوراین کار کلان رو انجام بدن. آقای واعظی که نظریه تفسیر متن رو نوشته، از پایگاه مباحث هرمونوتیک و از پایگاه مباحث روز غربی سعی کرده، روز غربی زبان شناسی و هرمونوتیک و اینا که چند بار قبلاً توضیح دادم. این کتاب آقای دانش پژوه که تفسیر قواعد

حقوقیه از زاویه علم حقوق وارد شده. همه اینا البته سعی دارن بگن تفسیر صحیح یه متن ، تفسیر زبانی چگونه هست. این دو تیپ کتاب و تیپای کتابای دیگه که تو این فضا معرفی کردم به درد ما می خوره ولی اون کاری که ما می گیم نیست. یعنی اون کار مباحث الفاظ اصول نیست. ما نیاز داریم یه کتاب جدید نوشته بشه، همین که عرض کردم، روش استظهار مراد قانونی. استظهار مراد قانونی. این سه واژه رو حفظ کنید به عنوان شعار کل مباحث الفاظ. و ما کل مباحث الفاظ رو باید با استظهار مراد قانونی یه بار بازنویسی کنیم. خب من سعی کردم یه فضای اولیه عرض کنم. جلسه بعد وارد می شیم اون تیکه تیکه هایی که تو کتاب مرحوم مظفر اومده بود تو مباحث الفاظ هست کاملش می کنیم و یه جمع بندی می کنیم و بینیم این کتابی که در واقع شما باید بنویسید چه حال و هوایی داره. ان شاء الله تا جلسه بعد.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

«اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین. و اللعن الدائم علی اعدائهم اجمعین»

ما به لطف خدا به جلسه آخر از مباحث الفاظ می رسیم که جلسه دوم از جمع بندی مباحث الفاظ باشد و جلسه شانزدهم از مباحث استظهار. البته مباحث استظهار تو این ۱۶ جلسه تموم نمی شه چرا که در ادامه ی کتاب مرحوم مظفر حداقل سه جای جدی وجود داره که باز مرتبط با مباحث الفاظه و در نتیجه مباحث استظهاری خودش رو داره. اون سه جا یکیش توی همین اصول دو هست که **مباحث غیر مستقلات عقلیه** باشد. غیر مستقلات عقلیه می دونید ذیل مباحث الفاظ تو تبویب مرسوم مطرح می شد و ایشون جدا کرده، اونجا یه نکات استظهاری وجود داره، باید یه یکی دو جلسه ای هم اونجا یه بحثای استظهاری داشته باشیم، یه جا **حجیت ظواهره** که ذیل باب حججه و دیگه مربوط به اصول سه می شه و یه جا هم **بحث تعارضه** که ایشون تو کتابشون آخر مباحث حجج آوردن. این سه جا دوباره مرتبط با مباحث الفاظه و بحثای استظهاری خودش رو داره. به خاطر همین اگر عمری بود و توفیقی بود اونا رو هم عرض کردیم باید ادامه همینجا باشد و در ادامه همین جلسات شماره گذاری بشه. ولی به هر حال امروز به طور رسمی مباحث الفاظ آخرین جلسه اش هست. ما در یک نگاه کلان به کل مباحث الفاظ عرض کردیم که باید اون محوریت استظهار به مباحث الفاظ برگرده اثرات مختلفی داره. تو این چند جلسه عرض کردیم. این جلسه می خوایم چند تا جمع بندی نهایی عرض کنیم.

حالا چون خوندید و همه رو هم با تفصیل عرض کردیم و همه متن رو هم دیدید، مشکلی که مباحث الفاظ داره، تو وضعیت فعلی از چند جهته و خوبی هایی هم که داره از چند جهته. خوبی هایی که داره، بین مشکلات با هم عجین شده. مثلاً یک اینکه **مباحث الفاظ تبویبش، امروزه در واقع موضوع محور هست**. مثلاً یک موضوع رو می زاریم وسط مثل امر، نهی، عام و خاص، مثل مطلق و مقید و سعی می کنیم هر چی مطلب مرتبط با اینها هست یه جا جمع کنیم. مثلاً ذیل باب امر. ذیل باب مفاهیم. کل مباحث الفاظ با این رویکرد تبویب شده. یعنی این قالب های کلان لفظی. که مثلاً یک چیزی امره نهیه یا عامه یا خاصه ...، اینجوری، اما **کمتر مسئله محور به باب الفاظ پرداختیم**. ببینید ما در فرآیند فقاقت در عمل فقه، یعنی در واقعیت فقه، می رسیم مثلاً به امر، به نهی، به عام و خاص، درسته؟ خیلی خوبه که تو اصول درباره اینها صحبت می کنیم یعنی این از کارای خوب اصوله. ولی متأسفانه فقط با این زاویه پرداختیم. یعنی تو فهرست مسائل اصول بگردید، مثلاً موضوع محوره. موضوع امر و هرچی ذیلشه ... ولی غیر از موضوعات یه سری سوالات مهم در حین فقاقت همیشه برای ما هست. اینکه می گم همیشه یعنی در همه ابواب مشترکه. مثلاً نگاه کنید، این سوال که اینجا امام فرموده مرد، آیا مرد خصوصیت داره؟ یا مثلاً راوی پرسیده یه زنی صبح پاشد، درباره خودش یا همسرش می پرسه و امام یه جوابی می دن. می گیم اینکه راوی پرسیده یه زنی آیا تو جواب امام هم محدود به زنه؟ این تیپ سوالات رو همه جا تو فقه به ذهنتون رسیده اگر با روایات کار کرده باشید. خب این یه مسئله ای هست، یه سوالیه که همیشه قدم به قدم تو فقه می خوایم کار استظهاری کنیم این جور سوالات پیش میاد. **به این می گن القاء خصوصیت**. یعنی تحت مسئله القاء خصوصیت براش عنوان ... یا مثلاً فرض کنید که امام مثلاً فرمودند فلان چیز حرامه، چون مثلاً فرض کن همون مثال معروف که شراب حرامه

چون که حالت سکر و اسکار داره. خب ما از این چه نتیجه ای بگیریم؟ به این میگن **تنقیح مناط**. مثلاً به مناطی از دل امام معصوم بخوایم بیرون بکشیم که خیلی هم همیشه با شک و تردید همراهه. یا مثلاً به نمونه دیگه جالب بهتون بگم همیشه تو احادیث طبی با به سوال خیلی بزرگ مواجه هستید. آقا اینجا قضیه فی واقعه بوده یا به حکم کلی دینی؟ مثلاً یکی اومده به حضرت گفته فلان جام درد می کنه یا این مشکل رو دارم، حضرت گفته اینو بخور اونو نخور یا این کار رو بکن اونو نکن. احادیث طبی که معروفه. همیشه سوال اینه که نکنه این برای شرایط مکان و زمانی اون طرف بوده، مثلاً اونجا گرمسیر بوده، مثلاً این مرد بوده یا زن بوده. همیشه این سوال هست که نکنه این قضیه فی واقعه است. یا مسائل اجتماعی هم همینطور. مسائل اخلاقی هم همینطور. همیشه این سوال هست که نکنه این حدیث مخصوص اون فرد بوده؟ خب سوال اینه ... ما از کجا بفهمیم این برای اون فرد قضیه فی واقعه خاصه یا به حکم کلیه؟ **اصطلاحاً می گن قضیه خارجیه است یا حقیقیه؟** این مرسومه تو اصول که این طور می گن. خب ما از کجا بفهمیم این قضیه خارجیه هست یا حقیقیه. من دارم سوالاتی رو می شمرم که شما به طور مرسوم در حین فقه باهاش مواجهید، خیلی جاهام مواجهید به جا دو جا نیست. یعنی مربوط به مباحث استظهار از کلام هم هست ولی در علم اصول هیچ جا مطرح نشده. یکی از دلایلش اینه که علم اصول مسائلس موضوع محوره مثلاً موضوع امر و نهی. اگر به یک معنا ما یک بابی داشته باشیم که این مسائل پر تکرار هم .... می دونید همیشه وقتی به تبویبی می کنیم، شاید این سوال تو ذهن اصولیون بوده مثلاً تنقیح مناط که جایی نداره. مثلاً اینکه قضیه فی واقعه بوده که جایی نداره که. معمولاً با به واژه اینارو از اصول خارج می کنن. چه واژه ای؟ **می گن اینا ضابطه کلیه نداره خارج میشه**. چرا چون تو ذهنشون اونایی ضابطه کلیه داره که به جور مرتبط با امر باشه، نهی باشه عام و خاص باشه. اینا خیلی خوبه، خیلی خوبه که با اون زاویه هم پرداختن. اما من می خوام بگم ما برای استظهار باید، مثل به جعبه ابزار هست که چیزای مختلف داره، ما هم باید همینطور باشیم، به سری ابوابون موضوع محوره، هر موقع با امر کار داریم دیگه کلی موضوعات داریم دستمون خالی نیست. هر وقت با عام و خاص مواجهیم، خیلی خوبه این، ولی این می شه به تیکه از، یعنی با به رویکرد مباحث الفاظ رو دیدن. ما با رویکرد های دیگه هم داریم. دارم مثال می زنم القاء خصوصیت، تنقیح مناط، قضیه حقیقیه خارجیه. یا مثلاً به زاویه دیگه ... همیشه دیدید تو روایات با این مواجهید که مثلاً حضرت که به تعلیلی آوردن لانه فلان یا ... اینا حکمه یا علت. خیلی وقتاً می گن آقا اینا مثلاً به چیزی که در ظاهر علت ... علت اگه باشه چه فرقی با حکمت داره؟ علت هر جا باشه حکم هم میاد و هر جا نباشه حکم هم نمیاد. مثلاً حضرت فرموده الف لانه ب. حالا به سری الف ها ب نباشه حکم الف اصلاً نیست. یا به جیم هایی علت ب توش باشه اون هم هست. خیلی نگاه های ظاهر گرایانه سعی داره بگه اینا علت نیست حکمه که حالا اهدافی داره برا خودش. **خب ما از کجا بفهمیم تعلیلی که تو روایات هست علت یا حکمه؟** به مثال دیگه. روایات مختلفی از حضرات معصوم اومده. به وقتایی تو فقه، این سوال پیش میاد که این روایت رو حضرت از حیث عادی بشری خودشون فرمودن یا از حیث در واقع معصوم بودن؟ خب این به مقدار راحت تره که اصل بر اینه که از حیث معصوم بودن و یعنی چی حالت عادی بشری؟ ولی باز تو حیث معصوم بودن هم این سوال هست: از حیث حکم شرعی الهیه؟ از حیث حکم حکومتی موردیه؟ مثلاً مثال معروف که امیرالمومنین به اسب زکات تعیین کردن. حالا این ... یا مثال خیلی معروف لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام ... این قاعده لا ضرر معمولاً علما اینو از حیث تشریع پیامبر از حیث در واقع این به بخشی از دینه که پیامبر بیان کرده اما حضرت امام به تحلیلی داره که این به حکم حکومتی بوده. حضرت امام در قاعده لا ضرر که حالا بحثای خودشو داره. می خوام بگم این سوال که... معمولاً هم تو مباحث طبی چون این چیزارو احتمالاً می شنوید، تو احادیث طبی سریع می گن آقا این احادیث طبی از حیث خیلی راحت اینارو میگن از حیث عصمت و از حیث دین و از این حیث نیست. این مثلاً فرض کنید معصومین به تجربه هایی تو زمانه خودشون بوده همونارو بازگو کردن یعنی می خوان اصلاً بگن ما نظام سلامت و پزشکی اسلامی

و طب اسلامی نداریم اصلاً. اینجور می گن. یا می گن قضیه فی واقعہ هست حالا چیزای مختلف دیگه از شأن عصمت نبوده و این حرفایی که اسم هم می تونم بیارم ولی دیگه ...

اجمالاً می خوام بگم خیلی مسائل مهم ... اینا هر کدوم که می گم اندازه یکی دو جلسه می ارزه هر کدوم یه هفته می ارزه دربارش صحبت کنیم. چرا چون شما در حین کار فقهی عملاً با این سوالات خیلی مواجهید. راه به راه تو هر حدیثی با این سوالا مواجهید. ولی چرا تو اصول جا نداره. چون اصول اینجور سوال محوره ... ، مثلاً ما اگه یه باب باز می کردیم چه مشکلی داشت؟ فرض کنید این ابوابی که هست، اینا ابوابیه که اینا قالب های پرتکرار بیان قانونه. قالب امر قالب نهی قالب عام و خاص که توضیح دادیم قبلاً. آقا یه در واقع بخش از مباحث الفاظ ایناس که خیلی هم خوبه. بگیم قالب های پر تکراره. یعنی اصلاً تحلیل زبان قانونی. زبان قانونی اینا ابرارشه، امر ، نهی عام و خاص و اینا. یادتونه قبلاً توضیح دادم امر و نهی تو ناحیه حکمه عام و خاص تو ناحیه ارتباط موضوع با حکمه دیگه اینارو قبلاً توضیح دادیم. این می شه یه زاویه نگاه. ببینید. اصل رو نباید بذاریم که آقا اصلاً اصل باب الفاظ اینه که امر و نهی و عام و خاص ... یعنی یکی پرسه عام و خاص چیست شما بگید اون بابیست که امر و نهی و عام و خاص و اینا صحبت می شه ... نه ... باب الفاظ اون بابی است که در فرآیند فقاہت که تو فقه تو ابواب مختلف طی می کنید، هر دغدغه و گیر و مشکل عامی که برای استظهار دارید رو می خواید اینجا رفع کنه. خب خوبه این. از چند حیث ما باید تو باب الفاظ در واقع فصل داشته باشیم، فصل های موجود از یه حیثه. از حیث قالب ها و موضوعات زبان قانونیه. زبان قانونی این زبانہ. از یه حیث دیگه می شد بگیم سوالات و نیاز های پرتکرار در مباحث الفاظ. مثل همین سوالاتی که الان اجمالاً عرض کردم. مثلاً فرق علت و حکمت چیه. خب یه بحثای خوبی مثلاً هست، اینا لابلای مقالات الان هست. لابلست. متأسفانه یه جا جمع نشده به عنوان مباحث الفاظ. فرض کنید که این مجله تا اجتهاد، طبق نظرات جناب آیت الله شبیری، یه مقاله خوبی تو یکی از شماره هاش در مورد علت و حکمت و مطالب اصولی اونجا داره. یا فرض کنید مقالات خوبی درباره حیث های مختلف معصوم وجود داره. یه مقاله خوبی اتفاقاً ناظر به همین طب چند وقت پیش می دیدم تو ذهنم هست. که آقای رحمان ستایش که تو دارالحدیث هستن درباره قضیه حقیقیه و خارجیہ تو احادیث طبی ... حالا اون تو احادیث طبیه ولی می شه کلی تر کرد. اصلاً ملاک تشخیص اینکه قضیه فی واقعہ هست یا نیست چیه، اینا لابل پراکنده الان هست. ولی چقدر خوب بود تو اصول ما از این حیث که آقا سوالات پر تکراری که در حین فقاہت از حیث استظهاری برای ما مطرح می شه. اینام یه در واقع تبویب داشته باشه. از یه حیث دیگه ... این حیث دوم بود. از یه حیث سوم می تونستیم بیایم ... کاری که تقریباً مثلاً جلسه پیش تا حدی انجام دادیم، اصلاً بیایم کل مباحث الفاظ رو به عنوان نظام و فر آیند و الگوریتم استظهار تقریر کنیم. یعنی بعنوان، یعنی دیگه نه به عنوان قالب های زبانی که تو حیث یک بود و همین وضع موجوده، نه تو حیث دو که سوالات پر تکرار بود ... نه. اصلاً بگیم نظام استظهار چیست. این یه مقدار شاید در واقع، در نگاه اول اونقدر مثل قبلیا کاربردی نباشه، ولی یه انسجامی می ده که آقا اصلاً فرض کن از نقطه صفر تا صد که تو بخوای شروع کنی به دیدن متن تا آخرش، یعنی ورودیت بشه یه متن، خروجیتم می خواد بشه استظهار از این متن. چه مراحل رو باید طی کنی؟ باید بگی قدم یک باید برم سراغ دلالت تصویری دلالت تصدیقی نمی دونم قرینه اینجا مطرح می شه ... اون دریک کلام، نظام تفسیر متون قانونی چیست؟ روش تفسیر فهم متون قانونی ... اینا اصطلاحات مختلفه ... نظریه تفسیر روش فهم ... قواعد استظهار با واژه های مختلفی میشه گفت. این اون چیزیه که امروز بیشتر مده این حیث سوم. به بنده بگید می گم اون حیث دوم خیلی عملی تر و کاربرد تره. یعنی بیایم ۱۰-۱۵ سوال رایج که همواره برای استظهار به ذهن میاد رو فهرست کنیم، مسئله محور به هر کدوم بپردازیم، مقالات الاصول بنویسیم به یه معنا. یعنی از یه حیث، حیث اول، قالب های زبانی بود، حیث دوم سوالات رایجی هست که برامون پیش میاد. اون خیلی کاربردی تره. امروز این حیث سوم بیشتر مده. همینکه گفتم مثلاً نظریه تفسیر متن ... خیلی خوبه ها مده



معنای منفی نداره. ولی میخوام بگم نباید تو این هم منحصر بشه. بله خود بنده هم قبول دارم چند بار هم عرض کردم که این یه دستگاه استظهاری به ما می ده. یعنی همه چیز انگار یه نگاه از بالا به استظهاره. که قشنگ همه مباحث الفاظ یه پارچه می شه. گفتم مثلاً فرض کنید میان به عنوان تفسیر قواعد، به عنوان نظریه تفسیر متن، روش تفسیر متن، اینجوری ...، ماهم که عرض کردیم گفتیم بهترین چیز اینه که بزاریم استظهار مراد قانونی. حالا اینا یه مقدار عام تر پرداختن مثل اون آقای واعظی که نظریه تفسیر متن گفته، تمام متون، چه متون قانونی چه اخلاقی چه اعتقادی، کلاً داره همه ابعاد در واقع یه نظریه تفسیری رو رعایت می کنه، مبانی متن شناختی، مبانی چی مبانی چی. این یه مقدار هنوز دوره ولی خیلی منسجمه. یعنی ما لازمه این کار هم بکنیم. پس این حیث سوم رو من می پذیرم ولی اینکه ... بعضیا اینجور می گن، میگن مشکل اصول ما اینه که فقط به قالب ها پرداخته، امر و نهی و فلان ... ما اینو بزاریم کنار بجاش بیایم به نظریه تفسیر متن بپردازیم، این غلطه، وضع موجود اتفاقاً خوبه از یه حیث خیلی هم به درد می خوره خیلی هم کاربردی، قبول دارم، انسجام نداره جامعیت نداره، بخاطر همین این حیث سوم هم لازمه. ولی باز تاکید می کنم اون حیث دوم در عمل، یعنی اون که در عمل در استنباط به کارتون میاد اون حیث دومه غالباً. حیث دوم خیلی خیلی کاربردی در واقع. حالا فکر میکنید همین سه تا حیثه نه میشه از حیث های دیگه هم پرداخت. یعنی می خوام بگم اینا می تونه ابواب و زیر ابواب مختلف مباحث الفاظ باشه. مثلاً فرض کنید که مباحثی که مربوط به مبانی در واقع مباحث الفاظه، مثلاً مبانی کلامی یا مبانی زبانی. یا مبانی مثلاً عقلایی. اینا مبانییه که خیلی جا داره از یه حیث به این مبانی پرداخته بشه. مثلاً مبانی زبانی، کلامی منظوم چیه؟ فرض کنید که اصلاً شئون مختلف پیامبر تفاوتش با شئون مختلف معصوم چیست، چه اثری تو روایات داره؟ آیا زبان قرآن با زبان روایات پیامبر با زبان روایات معصومین با هم فرق می کنه؟ چه نسبتی داره؟ اینا در واقع مباحث کلامیه که تو مباحث زبانی اثر داره ولی احساس می کنید خیلی دیگه مبانی هست. یعنی در عمل یکم طول می کشه تا به نتیجه برسه. ولی به هر حال این مبانی یه جا جمع بشه مبانی کلامی مبانی متن شناختی مبانی چی چی ... فرض کنید زبان دین چه زبانیه؟ زبان تربیتی قانونیه؟ خب این توضیح داره و اثر داره که چندین بار عرض کردیم. یا فرض کنید اینکه معصومی که دین دین خاقمه ... خود خداوند و خود معصومین می دونن این دین هزاران سال، حالا فعلاً که ۱۲۰۰ سال شده، صد ها سال هزاران سال قراره تو عصر غیبت باشه که معصوم ظاهر نباشه، خب آیا قرآن و روایات نباید زبانشون رو طوری انتخاب کنن که برای عصر غیبت هم پاسخگو باشه برای حوادث واقعه؟ اینا این سوالات کلانیه که نتیجه استظهاری داره. اون روایات مربوط به اشارات و دلالات خفی و پنهان اینجا خیلی می تونه بالا بیاد. انگار ما به این مبانی خوب توجه نداریم. می تونه از یه حیث به این مبانی مختلف ... در واقع به یه معنا خودمون رو بذاریم جای معصوم نعوذ بالله، بگیم شما اگه می دونستی ... مثلاً فرض کن اونایی که بچه دارن حالا اونایی که ندارن ان شاء الله وقتی بچه دار شدن، می دونی شما تا ۵ سالگی بچت بیشتر زنده نیستی و دوست داری این بچه تربیت بشه شیعه تربیت بشه... از الان میدونی فرض بچه دو سالشه... سه سال وقت ۵ سالگی هم فوت میکنی. چکار می کنی برای اینکه این بچه درست تربیت بشه؟ هیچ کار نمی کنی؟ می گی توکل به خدا دیگه من تا اونجا می تونستم ... اینجور می گی واقعه؟ یا دیدی اینایی که می خوان برن سوریه برا بچشون حرف می زنن؟ اینا برا همینه دیگه. شما برا بچت نامه می نویسی حرف می زنی فکر می کنی یه ... مثلاً تو وصیتت یه تمهیداتی می چینی که این فرض کن یه ساختارهایی می داری. مثلاً می گی آقا فلانی تا ۲۰ سالگی حواست به این باشه. خب این کاریه که معصوم باید انجام بده دیگه. معصوم وقتی میدونه ۲۰ سال بیشتر تو این جامعه نیست بعد صد ها سال، الان که هزار و خرده ای شده، حالا ان شاء الله که به همین مقدار اکتفا کنه، ولی ممکنه ادامه پیدا کنه این زمان که معلوم نمی کنه دست ما هست دیگه. خب این خودش اقتضائات زبانی داره. می بینی که معصوم با واژه گزینی هاش می خواد برای عصر غیبت یه کارایی بکنه. دیگه نباید اونجا بگی آقا خیلی که واضح نگفتش که ... قرار نیست اونجاها خیلی واضح بگه. چرا از یه طرف مواجهه با یه سلطان های جائری که خیلی حساسن. این تو مباحث ولایت فقیه خیلی اثر داره. حالا

خیلی جاها اثر داره می خوام بگم تو بحثای حکومتی و... حالا خیلی چیزای دیگه هم هست که مثلاً عرض کردیم اجمالاً ... اجمالاً از حیث های مختلفاً می شه مباحث الفاظ رو بهش نگاه کرد. جای یه سری حیث ها خیلی خالیه مخصوص حیث دوم که عرض کردم. اون حیث دوم عملیاتی تره. یعنی خیلی انگار مثل نسخه های عملی که همون سر صحنه می خواد به کارت بیاد. یعنی بیشتر به نظرم اگه کسی علاقه داره سعی کنه تو این موضوعات ... چون یه مقدار کار کردن تو حیث سوم که بحثای تفسیری بود. یعنی نظریه کلان تفسیری بود یا حیث چهارم که در واقع حیث مبانی بود، می شه حیث های دیگه ای هم داشت. مثلاً حیث پنجم اینه که ما بیایم از ناحیه حکم وارد بشیم. بعضیا این کار رو کردن. که آقا اصلاً کل مباحث الفاظ موجود غالباً ناظر به حکم تکلیفی الزامیه. یعنی ما با چه نگاهی وارد بشیم حیث پنجم رو؟ حیث های زیادی می شه شمرد ولی این ۴-۵ تا چون از همه بارز تره. هر کدوم یه نوع نگاه و یه نوع آرایشی به مباحث الفاظ می ده. اینارو چون قبلاً هم چند بار عرض کردم مثلاً تو تمهید مباحث الفاظ نمی دونم جلسه ۴ می شه ۵ می شه استظهار می شه نمی دونم. اینارو عرض کردم ولی فرض کنید که از این حیث و با این نگاه وارد بشیم که آقا ما آخرش تو مباحث الفاظ می خوایم استظهار چی بکنیم؟ اینجور با این نگاه وارد بشیم. نگیم با چه قالبی زبان قانونی را می رساند حیث ۱. یا چه سوالاتی سر صحنه مواجهیم حیث دو. یا نظریه کلان تفسیر متون قانونی چیست حیث ۳. یا حیث چهار مبانی کلان چیست؟ حیث پنج اینه که محصول نهایی چیست؟ محصول نهایی استظهار در فقه چیست؟ آخر آخرش این یه نگاه دیگه هست. آخر آخرش می خوای حکم شرعی رو استظهار کنی دیگه. خب حکم شرعی چند حالت داره؟ یا حکم تکلیفی داریم یا وضعی. تکلیفی هم یا الزامیه یا غیر الزامی. الزامی یعنی واجب حرام، غیر الزامی هم یعنی مستحب و مکروه و اینا. خب اگه مهندسی معکوس کنی بگی آخرش مگه من نمی خوام به اینا برسم؟ حالا پیام مهندسی معکوس کنم. یعنی چه چیزهایی لازم دارم تا در نهایت به حکم تکلیفی الزامی برسم؟ چه فرآیندی تو استظهار طی می شود معمولاً تا به حکم تکلیفی غیر الزامی برسد؟ چه فرآیندی در استظهار طی می شود؟ چه سنخ وژگانی هست ... این سوالات، تا به حکم وضعی برسد؟ شما وقتی با این نگاه نگاه می کنی می بینی از این سه دسته حکم اصلی که حکم تکلیفی الزامی حکم تکلیفی غیر الزامی و حکم وضعی، فقط به یه ... انگار سه تاش شاهراهه ما فقط به یه شاهراهه پرداختیم اونم حکم تکلیفی الزامی. که معمولاً با امر و نهی ... می گیم امر ظهور در وجوب نهی ظهور در حرمت. و غالباً نمی گم فقط ولی انصافاً بالا ۹۰ درصد اصول موجود، ناخود آگاه ذهن علما تمرکز روی واجب و حرام بوده. به خاطر همین ما در مباحث در واقع احکام وضعی که یه جاهایی از فقه خودش رو خوب نشون می ده، مخصوص تو جاهایی که مباحث معاملات باشه، اونجا ها مشکلاتی داریم خلاصه، فکر کنم ذیل نهی بودش که در واقع از نهی به نهی که غرض ارشاد به فساد بود و اونا اونجا عرض کردم خلاصه. می خوام بگم اینم یه حیث دیگه شد. حالا تازه این حیث ۵ هم چیز مهمیه. یعنی ما حکم گفتیم تکلیفی و وضعی. خود حکم تقسیمات مختلف داره. مثلاً ما حکم حکومتی داریم. حکم مولوی ارشادی داریم. تقسیم های مختلف حکم اقتضا می کنه که برگردیم بگیم که آقا چه فرآیند استظهاری طی می شود تا منجر به حکم ارشادی می شود. اینا هر کدوم نکات استظهاری خودش رو داره. می خوام بگم این ۴-۵ حیث اصلی که حداقل بنده به ذهنم می رسه هر کدوم باید فصل های خودش رو داشته باشه. ولی باز بگم، به نظرم شما می خواین کارهای جدید تو اصول بکنید، معمولاً من دیدم بعضی اساتید طلبه ها رو به اون حیث سوم تشویق می کنن. طلبه ای که هنوز پایه ۴-۵-۶ هست ها! ببینید اون حیث سوم که نظریه کلان تفسیره به درد یه بحث کلان اساتید بزرگ باید بیان. شما مثلاً رفتید درس خارج می تونید ... الان عملیاتی پایه ۴-۵-۶-۷-۸ و اینا به نظرم رو اون حیث دو تمرکز کنید. گفتم چند تاش رو براتون دیگه. **سوالاتی عملیاتی که در حین استظهار خیلی باهاش مواجه می شید.** فرق علت و حکمت، فرق که می گم یعنی هم فرقی هم قواعد استظهارش ها. یعنی ما از کجا بفهمیم استظهار کنیم این علت است یا حکمت. سوال مهم اینه. نه اینکه حالا فرق علت و حکمت چیست. خب اینکه خیلی یه بحث کلانیه که .... نه اونیکه ...، مثلاً ما چجوری استظهار کنیم یه قضیه ای قضیه حقیقیه است یا ...؟ **اینو حل**

کنید **یه مشکل مهم از مباحث طبی حل شده**. یا اون موارد دیگه ای که عرض کردم حالا فرض کنید مثل تنقیح مناط القاء خصوصیت، خیلی چیزها هست که می شه اینجا فهرست کرد. به شما بگم بحث تعارض که جلوتر میاد. بحث تعارض که جلوتر میاد عملاً یه دونه ... دقت کنید به این عرضم یه مقدار باید با من همراه باشید چون هی دارم از اینور می رم اونور ... بحث تعارض که بعدا میاد، به **نظر بنده می رسه بحث تعارض تقریباً تنها جایی از مباحث زبانی اصول موجوده که سوال محوره نه موضوع محور**. بین تعارض یعنی می خوام بگم خیلی سر صحنه مشکل عملی و گره عملیاتی ما رو سر صحنه ...، سوالش اینه آقا ... من در اکثر ابواب به روایات متعارض بر می خورم چه کنم؟ ببین یه سواله ...، درسته هر سوالی رو می تونی به عنوان یه موضوع هم ببینی ...، حالا مقاله اگر نوشته باشید فرق موضوع محوری و سوال محوری احتمالاً براتون مشخصه، ولی اجمالاً بحث تعارض بخاطر همین ... ما تو المोजز هم که در واقع خدمت بعضی از دوستان بودیم عرض کردیم که در واقع تعارض به اعتراف خیلی از بزرگان کاربردی ترین قسمت از به یه معنا کل مباحث الفاظه چرا؟ چون دقیقاً با سوال مشخص عملیاتی سر صحنه هست. ببینید باب امر چیه؟ می گیم امر...، سوالی توش مطرح نیست موضوع امر. بخاطر همین ذیلش از همه چی بحث شده، هر چی مربوط به امره آوردن زیرش. بخاطر همین یه سری بحثای کمتر کاربردی هم داره ذیل امر و نهی و عام و خاص. ولی تعارض یه سوال مشخص داره آقا ... مخصوص تعارض غیر مستقر که فضای زبانی داره. من چگونه حل کنم؟ سریع رفته سراغ راه حل. مثلاً گفته یه راه حل عام و خاصیه، یه راه حل مطلق و مقیدیه، یه راه حل حکومتیه یه راه حل ورودیه، یه راه حل اثر بر ظاهره ...، می خوام بگم این حیث ۲ یه نمونه خیلی قشنگ داره اونم تعارضه. شما رو این تیپ چیزا باید کار کنید فعلاً. اون حیث سه یه حیث کلانیه که نظریه کلانه، کتاب هست براش الان زوده خوندنش، گفتم شاید جزو بهترین کتابا همین نظریه تفسیر متن آقای واعظیه البته خیلی از پایگاه فضاهای زبانشناسی غربی وارد شده ولی سعی کرده یه نظریه اسلامی بده. الان زوده اینا ولی می خوام بگم کار هست فکر نکنید کار نیست.

اون حیث ۴ هم باید در واقع که حیث مبانی بود، گفتم مبانی کلامی مبانی زبان شناختی، مبانی عقلایی، اینا چیزاییه که باید آروم آروم جمعش کنیم، یعنی یه پرونده باز لازم داره اینا ... مثلاً حیث سه اینطور نیست که بگم یه پرونده لازم داره. حیث ۳ شما باید یه مقدار که سطحتون رفت بالا بتونید یه نگاه از بالا به کل فرآیند فقاقت بندازید مثلاً نظریه تفسیر قانونی رو روش کار کنید. حیث ۳ زمان می خواد باید بگذره. اما حیث ۴ یه پرونده باز می خواد. فرض کن شما مثلاً داری کلان می خونید ... مثلاً معارفی می خونید، آروم آروم این مبانی که مرتبط با استظهاره رو جمع بکنید. اینا آروم آرومه یعنی یه چیزیه که باید یه پرونده باز براش داشته باشید. **اون حیث دو اصطیاد لازم داره تا پرونده باز**. حیث دو اصطیاد، یعنی تو فقه که هستید می بینید آقا تو فقه من هی با این سوالا مواجهم. خب اون سوالایی که تو جاهای مختلف فقه تو استظهار باهاش مواجهی اینارو بکش بیرون یه سوالش بکن مثلاً تبدیلیش کن به یه مقاله. اون اصطیاد لازم داره صید... دیگه باهاش آشنایید. اون در واقع حیث ۵ هم یه مقدار براش الان زوده ولی باید دغدغه اش رو داشته باشید. من عرضم اینه تو اون حیث ۳ حتی الان دغدغه هم لازم نیست. که الان نظریه تفسیر متن چی می شه و اینا... فقط باید بدونید هست. عرض کردم چرا روش تاکید می کنم؟ برای اینکه بدونید اینا هست. چون اینا خیلی در واقع تو فضاهای دانشگاهی و غربی و هرمونوتیک و انقدر ذهن طلبه ها رو از این چیزا پر کردن، شما از این چیزا ندارید ما داریم، غرب داره شما ندارید، غرب رو هرمونوتیک کار کرده شما نکردید نمی دونم زبان شناسی اونا کار کردن ... بابا کی گفته ما کلی بحثای هرمونوتیک و زبان شناسی داریم، ولی اسلامی و صحیحش، تو دل مباحث الفاظ اصول تو دل تفسیر، تو چند جا فقط باید جمع بشه، یعنی طلبه مطمئن بشه اینا هست، خداوکیلی هم هست براش کتاب هم هست یعنی همه اینا هست، ولی الان وقتش نیست دغدغه داشته باشید، الان وقتشه رو حیث دو دغدغه پیدا کنی. وقتشه رو حیث ۴ پرونده باز داشته باشی. وقتشه رو حیث ۵

دغدغه داشته باشی. حیث ۵ چیه؟ چرا می گم دغدغه؟ حیث ۵ شما باید بیشتر بری رو مباحث حجج حکم رو اونجا بشناسید، اقسام حکم رو اونجا بشناسید، بعد دغدغه داشته باشی که سرریز مباحث حکم در مباحث الفاظ چیست؟ واضحه؟ سرریز مباحث حکم در مباحث الفاظ چیست که متاسفانه یه کمی مباحث الفاظ ...، مثلاً الموجد که می خونید تازه آشناییه. مظفر هم که می خونید دیدید ما همه تلاشمون رو کردیم تا این جا رسید زور ما... بعد شما از امروز با مباحث الفاظ خداحافظی می کنید تا ان شاء الله خدا بخواد پایه ۹. اگه عادی مثل بچه خوب درس بخونید زنده بمونید خلاصه خیلی شرایط باید باشه تا برسید پایه ۹ اونجا کفایه دوباره بسم الله الرحمن الرحیم این مقدمه های ده دوازده گانه رو می خونید که یکم هم اولش اعصابتون خرد می شه که چرا بعد می رسید به امر و نهی ... پایه ۹. الان پایه چندید وسط ۵. این یه مشکلیه که مباحث الفاظ داره. من این جمع بندیارو عرض کردم که چی بگم؟ براتون یه نقشه تحقیقی مشخص کنم که شما وسط پایه ۵ ول کنید پایه ۹ بخوای ...، چون می دونید که بعدش که مباحث الفاظ اونجوری نداریم ادامه مظفره. پایه ۷ و ۸ هم ۵ تا درس رسائل می خونید طبق نظامی که هست. که تا اون موقع که شما برسید چه بلایی سرش بیاد نمی دونم، ولی به هر حال رسائل رو تو ۵ درس می خونن فعلاً ...، هیچ مباحث الفاظی هم نداره. البته لابلاش بحث حجیت ظواهر مثلاً داره یا تعارض داره، ولی مباحث الفاظ به این معنای مفصل منسجم نیست دیگه. خیلی کوتاهه در واقع به نسبت کل رسائل. متاسفانه اون تعارضش هم جلد آخر رسائله که کمتر بهش توجه می شه ولی خیلی مهمه. تا برسید به کفایه. خب حداقل شما این وسط سه سال اصلاً مباحث الفاظ نمی بینید. تا برسید به کفایه، شاید مثلاً به همین تراز که الان تو این تدریس رسیدید، فکر نکنم بیشتر از این اونجا بهش برسید. اگه رها نکنید. در نتیجه باید از الان یه برنامه کار تحقیقی کار کاربردی انواع کارها ... حالا با تمرکز بر چی؟ عرض کردم با تمرکز بر همین اصول موجود. چرا چون این اصول موجود هم اون قسمت های کاربردیش. من یه فهرستی از اون قسمت های کاربردی همین اصول موجود که خونیدیم بگم. توی اون حیث های دیگه هم گفتم رو حیث دو کار کنید. پرونده برای حیث ۴ داشته باشید. دغدغه برای حیث ۵ داشته باشید. چه کارا می تونید بکنید؟ گفتم **یه کار کارای پژوهشیه که به صورت مقاله با مشورت اساتید مقاله بنویسید.** یه کار کارای جمع بندیه که مخصوص اصول موجود رو با زاویه های مختلف باید سعی کنید جمع بندی کنید. مخصوص باید اون اصول فقه کاربردی تا حدی کتاب خوییه. اول سال یادمه درباره این کتابای کاربردی ... **مخصوص تو فقه باید پیاده کنید همین.** کار کاربردی اصلی اینه که ... یا یه کتابی هست که جدید نوشته شده اساس ... که بعضی جاها بجای الموجد می خونن. اون تو هر بحثی یه قسمت تطبیقات داره. سعی کرده که تو هر بحث اصولی چند تا تطبیق و کار کاربردی بیاره. رو اون قسمت تطبیقاتش حتماً کار کنید. یعنی پی بگیرید. یا اون کتابی که چند تا کتاب از این تطبیقات اصول در فقه وجود داره که توی سی دی هاتون هم هست و یکیش هم برای اون آقای حسن ربانی که توی همین سی دی هاتون کتابش نمی دونم تطبیقات چی بود ... بله... اینارو می تونید ببینید یعنی **برنامه بزارید هم کار کاربردی بکنید هم پژوهشی هم مرور...** به قول آقا کارایی که باید انجام بشه **حفظ ترمیم بالندگی ...**، این سه تا کار رو به نظرم تو مباحث الفاظ... حفظ یعنی چی خود آقا توضیح می ده. اینو درباره اصول نمی گه درباره کل اصول میگه ما داریم تو اصول تطبیقش می دیم ... **حفظ یعنی اینکه همین وضع موجودی که خونید رو کمالاتی که داره رو خوب حفظ کنید.** حالا من می خوام یه فهرستی بهتون بگم کجاهاش رو تمرکز بیشتر کنید. که اجمالاً خودتون می دونید. **ترمیم هم یعنی اون قسمت هایی که جا داشت کار بشه ما هم هی تو طول این جلسات سعی کردیم اینارو بگیم، در واقع ترمیمش کنید.** مثلاً سعی کنید که فقط به اصول مظفر بسنده نکنید، تراش دیگه اینا رو دارن چه متأخرین چه متقدمین اینارو خیلی سعی کردیم ما بکنیم. **بالندگی هم یعنی همین که عرض کردیم. یعنی از حیثای دیگه. الان اصول موجود از یه حیث بود.** سه چهار حیث دیگه حداقل براتون شمردم که حداقل اون حیث دوش خیلی مهم بود که روش کار کنید.

تو اصول موجود هم بخوام یه فهرستی عرض کنم، یعنی با زاویه استظهاری، تمرکز رو کجاها بذارید ...، ببینید ما چند تا بحث جمع بندی کلان داشتیم. مثلاً رو اینا باید کار کنید **از حیث تحقیقی**. یکی **تو مقدمه**؛ یادمه که تو جمع بندی مقدمه، تفکیک ۵ عنوان وضع استعمال دلالت، مراد و ظهور. این ۵ تا رو باید در کنار هم اون جمع بندی مقدمه. تو امر و نهی رو چی خیلی تمرکز کردیم؟ یعنی یه روح مهمی از دلش کشیدیم بیرون. اون هم تفکیک سه لایه موضوع له، بعد لایه لوازم قانونی متن، بعد لایه فرهنگ خاص زبانی شارع. که حالا ذیل امر و نهی این رو توضیح دادیم. تو بحث مفاهیم به دلالت های خفی پرداختیم، یعنی اینا اون روح کاری بود که تو اونا وجود داشت. خلاصه هایی بود که تو ابواب مختلف اصول بود. تو مقدمه اون ۵ تا بود، تو امر و نهی، اون سه رتبه بود، که بیشتر ذیل بحث مره و تکرار اون رو عرض کردیم و ذیل دلالت امر بر وجوب. توی مفاهیم دلالت های خفی رو توضیح دادم، یعنی اون روحی که باید یادتون بمونه و کار بکنید توش، توی عام و خاص بحث استظهار و قرینه بود، توی مطلق و مقید بحث مقدمات حکمت بود که خیلی مهم بود، توی مجمل و مبین هم همین نگاه کلان در واقع تفسیری که عرض کردم. اینا اون جمع بندیای کلانی بود که تو اینا انجام دادیم.

ولی بخوام با شماره صفحه بگم، مثلاً تو مقدمه سه تا مقدمه بود که به نظرم مهمتره روش کار بشه. **اون دوتا مقدمه ای که خیلی مهم بود مقدمه ی ۱۱ و ۱۲ بود**. به نظرم هر چی رو این دو تا کار کنید ضرر نمی کنید مخصوصاً ۱۲. مهمترین مقدمه از مقدمات ۱۴ گانه، مقدمه ۱۲ ص ۴۶ بود اصول لفظیه. که تکمیلش ص ۴۸۸ بود اونجا تو دلش توضیح دادیم و رو اون باید کار کنید خیلی به درد می خورد. مقدمه ۱۱ ص ۴۰ بود که تکمیلش ص ۴۸۹ بود. اینارو همه رو تو دلش توضیح دادم. علامات حقیقت و مجاز که خیلی خیلی مهم بود. گره می خورد به پرونده ی در واقع به مباحث لغتی تون و اون رو باید جدی کار کنید. مقدمه ۸ هم یه قسمتش خیلی مهمه ص ۳۶. تیتز مرحوم مظفر این بود که دلالت تابع اراده است. خود این خیلی مهم نیست. **یه بحث ۷-۸-۱۰ خط اولش مطرح شد، تقسیم دلالت به تصوری و تصدیقی**. **این گره می خورد با ظهور تصوری و تصدیقی که ص ۴۹۲ اومده**. رو این تفاوت دلالت تصوری تصدیقی و نسبتش با ظهور تصوری تصدیقی این هم اگه کار بشه جزو اون بحثای کلان در واقع به درد بخوره. ولی خب اون بحث اصول لفظیه و اون علامات حقیقت و مجاز خیلی کاربردی تره. اومدیم وارد مباحث الفاظ که شدیم ص ۶۵ همون تمهید مباحث الفاظ که مرتبط می شد با تمهید حجیت ظواهر که ص ۴۸۷ هست. که در واقع سه تا موضعی بود که مرحوم مظفر سعی کرده بود انسجام بده به کل مباحث الفاظ. اینارو اونجا عرض کردیم. اول اصول لفظیه تلاش کرده بود. همین ص ۶۵ که اول مباحث الفاظه تمهیده تلاش کرده بود و اول حجیت ظواهر که بعداً ص ۴۸۷ میاد. از این حیث هم باید روش کار بکنید خوبه. بحث مهم و خیلی کاربردی ظهور صیغه امر در وجوبه که ص ۸۱ گذروندیم با بحثای مهمی که داشت. ص ۸۲ یه تنبیهی داشت ظهور جمله خبریه در وجوب که خیلی کوتاه بود ولی اونجا خیلی نکات مهمی عرض کردم، مخصوص **کار روی الفاظ پر تکرار در روایات** که خیلی مهم بود. مثلاً فرض کنید مثل لعن و واژه هایی که تو روایات اونجا هم آدرس دادم هم منبع معرفی کردم هم توضیح دادم. بحث فور و تراخی ص ۹۴ مباحث مهمی ذیلش مطرح شد. همون تفاوت سه لایه رو ما اینجا مطرح کردیم. ص ۱۴۵ دلالت اقتضا و تنبیه و اشاره بود که خیلی مباحث مهمی تو ذیلش مطرحه رو اینا هر چی می ارزه کار بکنید. یعنی رو اینا کار کنید به چیزای خیلی خوب می رسید. من نمی گم رو مشتق و اینا کار نکنید. ولی اینا می گم اولویتش بیشتره. تو دل درسها هم سبک سنگین کردیم با هم که هر کدوم ... هر کدوم سعی کردیم جنبه های مثبت کاربردی رو نشون بدم ولی اینایی که الان دارم فهرست می کنم اینا در واقع برید توش هر چی توش کار بکنید چیزای بیشتری دستتون میاد. ص ۱۶۱ هل یسری اجمال المخصص الی العام بود که خیلی بحث مهمی بود خیلی کاربردی خیلی ... هر چی رو این کار بکنید ضرر نمی کنید. ص ۱۷۰ فحص از مخصص بود اینم خیلی مهم بود. ص ۱۷۷ تخصیص کتاب به خبر واحد بود اینم خیلی خیلی مهمه فقط باید صبر کنید خبر واحد رو توی سال بعد بخونید رو این کار بکنید. این خیلی بحث

مهمیه که متاسفانه بیشتر از اینکه اینجا بیاد خوب بود ذیل خبر واحد بیاد متاسفانه معمولاً اینجا میاد. اینجا بهش خوب پرداخته نمی شه ما هم همچین نجسید بهمون اونی که پرداختیم خیلی حرفای بیشتری بود. ص ۱۹۶ مقدمات حکمت. هر چی رو این کار کنید ضرر نمی کنید. با اون توضیحاتی که عرض کردیم. ص ۱۹۸ قدر متیقن بود که خودش بحث جدای مهمی بود. ص ۲۰۰ بحث انصراف بود. ص ۲۰۷ اسباب اجمال. در واقع من الان براتون ۱۵ تا قسمت رو جدا کردم. به صفحه بخوام به ترتیب بگم این ۱۵ تارو:

۳۶-۴۰-۴۶-۶۵-۸۱-۸۲-۹۴-۱۴۵-۱۶۱-۱۷۰-۱۷۷-۱۹۶-۱۹۸-۲۰۰-۲۰۷. این ۱۵ موضعی که جای کار داره البته هر کدوم از حیث درستش که ما سعی کردیم تو تدریس اینارو خدمتون نشون بدیم. البته بعضی هاش تو جلسات استظهاری نیست. تو همون جلسات تعمیق خود درس و باید اونجا رجوع کرد. این ۱۵ تا در واقع جاهای مطلب خیزه. که حالا می شه با زاویه های مختلف کار کرد. بعضیاش زاویه های کلان تره بعضیاش زاویه های کاربردی تره که ان شاء الله این مباحثی که عرض کردیم به دردتون بخوره به کارتون بیاد و مباحث الفاظ رو در واقع رها نکنید. مخصوص با این زاویه های درست با این نگاه درست چون تو دل فقه خیلی به دردتون می خوره. مخصوص اگر بتونید به بار با این نگاه مثلاً پیشنهادم اینه فقه دو تون رو بازخونی کنید. یعنی فقه دو رو چون فقه یک و دو از اون فقهایی پر روایت. چرا فقه دو رو انتخاب می کنم؟ چون فقه دو مباحث متنوعه در واقع. فرض کنید بحث صوم داره که بحث عباداته. حالا خیلی اصرارم به حج نیست چون حج برای طلبه ها معمولاً سخته. ولی به طور خاص صوم، جهاد، که ذیلش امر به معروف هم بود تو فقه دو و قضا. این سه باب هر کدوم در واقع مثلاً باب در واقع صوم خیلی عبادی محضه. باب جهاد و امر به معروف خیلی فضای سیاسی اجتماعی داره. باب قضا هم حالا با اون فضای مرسومیه که توی فقه هستش، تو فضای در واقع حقوقیه. این سه باب رو با تمرکز بر روایاتش. این بخوام به پیشنهاد عملی بدم که خیلی خوب این بحثا... ما خیلی دوست دارم این کار هارو سر کلاس بکنم، ولی می بینید زور می زنیم وقت و اینارو دیگه... من خیلی دوست دارم خودم علاقه دارم حالا به کارگاه هایی جلسات جدایی به موقعی قسمت بشه، یعنی به من بگید دارم اشتباه می کنم که اینارو مطرح نمی کنم، ولی چه کنیم که دیگه خیلی چیزا دست و پای مارو بسته. یعنی به خودم بگید من دارم اشتباه می کنم. باید از یه سری بحثا بزنم اینارو مطرح کنم. ولی حالا دیگه توی جلسات جدا و اینا... کار عملیاتی اینه. **شما فقه دو تون رو با رویکرد روایی، یعنی من خودم این کارو کردم.** همین الانش که می خوام در مقام تدریس قرار بگیرم این کار رو می کنم. یعنی چون خودم دارم انجام می دم دیدم که چقدر... همون از صفحه اول صوم شروع کنید، فقط درست.. سریع روایت رو نخونید خدافظ! دقت کنید. از همون صفحه اول صوم ایشون مفطرات رو می شمره. توی لمعه منظومه... مثلاً خیلی راحت می بینید یکی از مفطرات استمناء هست. اصلاً براش روایت نداریم. برید نگاه کنید من گشتم اصلاً براش روایت واضحی نداریم. با اینکه تو ذهن همه هست که... بعد برید ببینید علما از چی سعی کردن اینارو استظهار کنن. مثلاً از یه روایاتی که معمولاً برای مجامعت همسره، از او روایات اینو [استظهار کردن]، خب چجوری استظهار کردن؟ کجاها رو باید ببینید؟ شما مثلاً باید برید صاحب جواهر رو ببینید اینجا... دو نفر یعنی برای دیدن روایاتش که باید برید وسائل و مستدرک وسائل رو ببینید. که البته زبده هم تو پاورقی آورده. بعد برای اینکه ببینید به هر حال از چی استظهار کردن، نمی خوام بگم همه جا این کارو بکنید، یه جاهایی جواهر رو ببینید یه جاهای حدائق به دردتون می خوره، حالا اگه اینا سختتونه کتابای راحت تر ولی به هر حال ببینید. **می خوام بگم که روایاتو بخونید ببینید اون احکام از کجای این روایات استظهار شده؟ بعد می بینید که چقدر استظهار مسئله داره.** با این نگاه که این که حکم شرعیه مستند روایش چیست و چگونه استظهار شد از این مستند روایی آن حکم، بعد می بینید که چقدر مشکلات داشت. یعنی تا مشکلات رو به چشم نبینید نمی فهمید من داشتم تو این مباحث الفاظ سر کی رو داشتم می تراشیدم خلاصه. یکی باب صوم پیشنهاد مشخصاً اینه. یکی باب جهاد، یکی باب قضا. هر کدوم یه سبک و یه تیپی داره. تقریباً تمام مشکلات استظهاری ان شاء الله دستتون میاد.



اینارو می تونید آروم آروم مقاله کنید وقتشم تو طول سال نیست. تو تابستون تعطیلات. هم جمع بندی اصول موجود کنید. همین فضاها رو سعی کنید جمع بندی و خلاصه کنید. هم تحقیقات پژوهشی مقاله محور کنید، همون کار کاربردی که به طور مشخص تو فقه باشه ...

ان شاء الله که خدا راضی باشه از کارایی که می کنیم و برکت داشته باشه. ببخشید دیگه مباحث الفاظ انقدر طولانی شد و هی ما هم شما رو نگه میداریم ما رو حلال کنید. ضعف ما هست که نمی تونیم درست جمعش کنیم.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

شما هم می توانید در این کار (تایپ و پیاده سازی) مشارکت کنید. به خاطر حجم بالای مطالب حتی کمک در تایپ یک جلسه هم کمک بزرگی است. با تشکر.

آدرس سایت من یک طلبه ام <http://talabe-am.blog.ir>

آدرس کانال من یک طلبه ام در ایتا [https://eitaa.com/talabe\\_am](https://eitaa.com/talabe_am)